

فصل اول

شب
اول محرم

آشنایی با
انقلاب حسینی علیه السلام
و نفوذ یزیدی

ایجاد انگیزه^۱

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مَفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي^۲؛ حسین شهادت می دهد: خدا یکی است و شریکی ندارد. حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبد و رسول خدا می باشد که حق را از طرف حق آورد. بهشت و جهنم برحق هستند، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست، خدای توانا هر کسی را که در قبور باشد، برانگیخته خواهد کرد، من از سرشادی و سرمستی و تبهکاری و نیز برای ایجاد فساد و ستمگری دست به این قیام نزدم، بلکه برای اصلاح و دگرگون ساختن اوضاع امت جدّم قیام کردم.»

امام حسین علیه السلام در شرایط حساس آن زمان، انقلابی را آغاز کرد که توانست در همان ابتدا، عده‌ای را منقلب کند و جزء انقلابیون حسینی علیه السلام قرار دهد، عده‌ای نیز در میانه راه از انقلاب امام حسین علیه السلام درس گرفتند و همراه با لشکر عاشورایی شدند؛ افرادی هم بودند که در لحظات آخر عمر شریف حضرت، از نسیم روح بخش این انقلاب، منقلب و دگرگون شدند و توانستند اسم خود را در زمره یاران انقلابی امام حسین علیه السلام بنویسند و در نهایت به خیل شهدای کربلا پیوستند. «ابوالحتوف بن حرث» و برادرش «سعد بن حرث» از این دسته هستند.

این دو برادر هر چند خوش سابقه نبوده و در ابتدای واقعه کربلا با عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمده و در سپاه ابن سعد بر جنگیدن مصمم بودند؛ اما بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام حسین علیه السلام و صدای گریه زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شده و گفتند:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد.»

آن دو بعد از این انقلاب درونی، گفتند: «حسین فرزند دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. ما آرزوی شفاعت جد او را در روز قیامت داریم، چگونه با وی بجنگیم در حالی که آن حضرت در این حال است و یار و یاورى ندارد و تنها در صحرای کربلا کمک می‌طلبد!» سپس این دو برادر انقلابی، شمشیرهای خود را از غلاف خارج

نموده و به سپاه بنی امیه و لشکر ابن سعد حمله کرده و تعداد زیادی را کشته و جمع کثیری را زخمی و مجروح نمودند و در نهایت این دو برادر در یک مکان به شهادت رسیدند.^۳

متن و محتوا

دکتر سید حسین محمد جعفری (استاد رشته مطالعات اسلامی دانشگاه‌های مالزی و بیروت) می‌نویسد: «مطالعه و تجزیه و تحلیل دقیق حوادث کربلا به طور کل این حقیقت را نشان می‌دهد که حسین علیه السلام از همان آغاز نقشه ایجاد انقلاب کامل در وجدان مذهبی مسلمانان را می‌کشید. تمام اعمال و کردار حسین علیه السلام نشان می‌دهد که وی کاملاً از این حقیقت آگاه بود که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است. ... در اندیشه حسین علیه السلام اسلام نیاز مبرم به فعالیت دوباره‌ای همچون عمل محمد صلی الله علیه و آله در مقابل عکس العمل کهنه عربی داشت. بنابراین نیاز به تکانی سخت به چشم می‌خورد.»^۴

نکات پیشین اثبات می‌کند، حادثه کربلا یک حرکت انقلابی بود که امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش آغاز کردند و اشعه فروزان آن تا امروز نیز نور افشانی می‌کند. (هر چند برخی از شاخصه‌های انقلاب‌های امروزی را ندارد.)

اما در مقابل این انقلاب، یک حرکتی هم از ناحیه یزیدیان شروع شد و آن «نفوذ» در میان انقلابیون و منصرف نمودن آنان از همراهی با امام بود. یزیدیان در این هدف شوم خود تا حدودی موفق بوده و به عنوان مثال توانستند کوفیان را از همراهی با

انقلاب حسینی علیه السلام منصرف کنند.

کوفیان نامه‌های متعددی به امام حسین علیه السلام نوشتند و همراهی و بیعت خود با امام را اعلام کردند. مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی‌الآمال تعداد نامه‌ها را ۱۲۰۰۰ هزار بیان کرده است.^۵ در آن روزها پیک‌های متعددی از کوفه به مکه می‌رفت و چنانکه نوشته‌اند گاه یک پیک چند نامه با خود همراه داشت.

بعد از این نامه‌ها، حضرت مسلم بن عقیل که شب اول محرم به نام ویادایشان مزین است، به عنوان نماینده امام حسین علیه السلام وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبیده ثقفی که مورد احترام شیعیان بود، اقامت کرد. پس از آن شروع به گرفتن بیعت کرد. شرایط بیعت او برای پیوستن به انقلاب حسینی علیه السلام چنین بود: «دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله، جهاد با ظالمین، دفاع از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم عادلانه بیت المال میان مسلمین، یاری اهل بیت علیهم السلام، صلح با کسی که اهل بیت با او صلح کنند و جنگ با کسی که آن‌ها با او بجنگند، و پرهیز از عمل برخلاف سخن و فعل اهل بیت علیهم السلام». ^۶

محتوای این بیعت، حکایت از یک حرکت انقلابی دارد. انقلابی که جنبه‌های متعددی از زندگی آن زمان را در بر می‌گرفت.

سی و پنج روز پس از ورود مسلم، یعنی پنجم شوال سال ۶۰، حدود ۱۸ هزار نفر با او بیعت کردند و از انقلاب حسین علیه السلام اعلام حمایت نمودند که در میان این افراد، علاوه بر شیعیان، بسیاری از مردم غیر شیعه نیز حضور داشتند.^۷ مسلم پس از بررسی اوضاع کوفه، ضمن اعلام همراهی کوفیان،

از امام حسین علیه السلام خواست تا عازم کوفه شود. اما در همین هنگام، ابن زیاد به همراه پانصد نفر از مردم بصره، در لباس مبدل و با سرو صورت پوشیده وارد کوفه شد و توانست از طرق مختلف در بزرگان و سرکردگان کوفی، نفوذ کنند و آنان را با خود همراه نماید. تا اینکه کوفیان از اطراف مسلم پراکنده شدند و سفیر امام را تنها و در نهایت با مظلومیت تمام شهید کردند. ابن زیاد از ابزارهای متعددی همچون «خریدن خواص»، «تهدید عوام» و... برای نفوذ در کوفیان استفاده کرد. اما مهم‌ترین شیوه نفوذ او، «نفوذ فکری» بود، یعنی ابن زیاد اعتقاد و باور آن‌ها درباره امام حسین علیه السلام و یارانش را تغییر داد، به گونه‌ای که امام حسین علیه السلام را خارجی می‌دانستند و میان حکومت امام حسین علیه السلام و حکومت ابن زیاد تفاوتی قائل نبودند و چه بسا حکومت یزیدیان را بر حق می‌دانستند.

امروز هم عده‌ای به دنبال این هستند تا هویت ما را تغییر دهند و روحیه انقلابی‌گری را از ما بگیرند که البته به یاری خدا و تیزبینی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) و با هشیاری مردم ایران، دشمنان هرگز نمی‌توانند به این هدف شوم خود دست یابند.

پس در یک طرف، انقلاب حسینی علیه السلام آغاز شد و از طرف دیگر نفوذ یزیدی نیز حرکت خود را پایه‌ریزی نمود.

امام حسین علیه السلام در این قیام، با هدف اصلاح امت جدش، انقلابی را آغاز کرد و فرمود فقط کسانی که حاضر هستند و کسانی که هم عصر من هستند و یا بستگان نزدیک من می‌باشند؛ بلکه فرمود «امت جدم»

۱. آیا ما جزء امت جد امام حسین علیه السلام هستیم یا نه؟
۲. آیا ما می توانیم از شعاع نور این انقلاب بهره مند گردیم یا نه؟
۳. ریشه ها و عوامل شکل گیری انقلاب حسینی علیه السلام کدام است؟
۴. چه نمادها و جلوه هایی در انقلاب حسینی علیه السلام وجود دارد؟
۵. تربیت نسل انقلابی کربلا از کجا شروع شده و چه پیام هایی برای ما به همراه دارد؟
۶. انقلاب حسینی علیه السلام چه آثار و برکاتی را در پی داشته است؟
۷. چه خطراتی این انقلاب و انقلابیون را تهدید می کرده است؟
۸. یزیدیان برای نفوذ در انقلابیون از چه ابزارها و امکاناتی استفاده می کردند؟

و ...

سؤال های فوق برخی از پرسش هایی است که درباره انقلاب حسینی علیه السلام و نفوذ یزیدی مطرح می شود. امیدواریم بتوانیم پاسخ های قانع کننده ای به آن ها ارائه دهیم؛ اما افرادی که در جلسه اول حضور دارند، جزء خواص عزاداری محرم به حساب می آیند، از این رو، سزاوار است، بدانند آشنا شدن با انقلاب حسینی علیه السلام و نفوذ یزیدی چه آثار و برکاتی به همراه دارد؟ اگر کسی با این انقلاب و راه های نفوذ یزیدیان آشنا نشود، با چه مشکلات و گرفتاری هایی روبرو می شود؟

آثار و برکات آشنایی با انقلاب حسینی علیه السلام و نفوذ یزیدی ۱. آماده سازی و تقویت خود

دستاورد اول آشنایی با انقلاب حسینی علیه السلام آماده سازی و تقویت

خود برای همراهی با انقلابیون و مبارزه با یزیدیان است. حقیقت این است که تاریخ تکرار می‌شود. در سال ۶۰ و ۶۱ هجری شرایط به گونه‌ای شد که امام حسین علیه السلام انقلابی را آغاز کرد. در عصر ما نیز شرایطی شبیه به همین زمان به وجود آمد و آزادمردی همچون امام خمینی رهبر انقلاب نمود و مردم انقلابی ایران از ایشان حمایت و پرچم انقلابش را علم کردند. انقلاب امام خمینی رهبر اکنون نیز با عبور از مرزهای جغرافیایی در سرزمین‌های دیگر ادامه دارد تا اینکه به انقلاب جهانی امام زمان عجل الله تعالی فرجه المصطفی ختم شود. یعنی انقلاب خمینی رهبر و انقلاب مهدوی علیه السلام الگو گرفته از انقلاب حسینی علیه السلام است. پس تاریخ تکرار می‌شود و ما باید خود را برای انقلاب نهایی مهدوی آماده و نام خود را در زمره انقلابیون ثبت کنیم.

مراد از آماده‌سازی و تقویت، فقط جنبه نظامی و تسلیحاتی نیست؛ بلکه باید در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی؛ سیاسی؛ فرهنگی؛ اقتصادی و... خود را رشد دهیم. باید در زمینه هنر، هنرمند انقلابی؛ در زمینه‌های علمی دانشمند انقلابی؛ در زمینه‌های مدیریتی، مسئولین انقلابی؛ در زمینه آموزشی، اساتید و معلمان انقلابی؛ در زمینه تجاری، تاجران انقلابی و... داشته باشیم تا به اهداف انقلاب خمینی رهبر دست یابیم و زمینه را برای انقلاب جهانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه المصطفی فراهم نمائیم.

۳۱۳ نفری که یار ویژه حضرت هستند، ۳۱۳ انسان انقلابی، آماده و پا به رکاب می‌باشند.

از امام صادق علیه السلام درباره اصحاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه المصطفی چنین

روایت شده:

«رَجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنْ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لِأَزَالُوهَا»؛ آن‌ها مردانی هستند که دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است، هیچگونه تردیدی در آن‌ها راه ندارد، در اعتقادشان به خدا، از صخره و سنگ محکم‌ترند. و اگر به کوه حمله‌ور گردند آن‌ها را از جای برکنند.»

امام صادق علیه السلام در ادامه همین روایت طولانی می‌فرماید: «پروانه‌وار به دور امام می‌گردند و در نبردها با جان خود از او حفاظت و حمایت می‌کنند و آنچه را که مورد نظرایشان می‌باشد، عملی می‌سازند. در میان آنان مردانی دیده می‌شوند که شب‌ها را بیدار می‌مانند و همچون زنبور عسل شب را در زمزمه (عبادت و راز و نیاز) به سر می‌برند و نیز شب‌ها را در دفاع و نگهبانی به روز می‌رسانند.»^۹

زمانی که این روایات را مرور می‌کنیم، ناخودآگاه ذهن انسان روی جوانان مدافع حرم می‌رود؛ این جوانان انقلابی، از همه چیز خود گذشته و در راه ارزش‌های دینی و باورهای خود، مهاجرت کرده تا از حرم‌های اهل بیت علیهم السلام دفاع کنند. هر چند این‌ها به گرد پای یاران خاص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشريف نمی‌رسند؛ اما حرکت این‌ها یک حرکت انقلابی و نوعی آمادگی برای یاری حضرت است.

بنابراین در زمان ما هم حادثه‌ای همچون کربلا اتفاق افتاده، همچنانکه در زمان امام حسین علیه السلام یزید می‌خواست چهره‌ای وارونه از اسلام نشان دهد، عده‌ای این روزها دارند به اسم

اسلام و با شعار «الله اکبر» سر مردم بی‌گناه بمب می‌ریزند، اموال آن‌ها را غارت می‌کنند؛ با شعار «لا اله الا الله» سر از بدن جوانان و نوجوانان بی‌گناه جدا می‌کنند؛ عده‌ای به اسم اسلام، خون و جان و ناموس و اموالش هر کسی که عقیده‌ای برخلاف آن‌ها داشته باشد را حلال می‌شمارند!

آری امروزه این تفکرات در میان عده‌ای از مردم مسلمان نفوذ کرده و عده‌ای را با خود همراه ساخته است! پس امروزه هم بادو جریان حسینی علیه السلام و یزیدی، سرو کار داریم. یعنی اگر امروز امام حسین علیه السلام می‌خواست قیام و انقلاب کربلا را تشکیل دهد، از سر زمین شام و عراق و مناطق دیگر اسلامی، انقلاب دومی را آغاز کرده و در برابر یزیدیان این زمان، موضع می‌گرفت.

همچنان که در زمان کربلا، انقلابیون در برابر یزیدیان ایستادند، امروزه نیز باید با تفکر انقلابی امام حسین علیه السلام به مبارزه با انحرافات پرداخت و از ارزش‌های اسلامی و دینی دفاع کرد. با جست‌وجوی کوتاهی در سخنرانی‌های مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، عباراتی همچون «من انقلابی‌ام»، «در مقابل جریان غیرانقلابی داخل نظام باید ایستاد»، «مجلس خبرگان باید انقلابی بماند» و جملاتی از این قبیل را می‌توان یافت که همگی آن‌ها بر استمرار حرکت‌های انقلابی و دوری از محافظه‌کاری تأکید دارد.

۲. اقدام به هنگام و به جا

دومین اثر‌آشنایی با انقلاب حسینی علیه السلام و نفوذ یزیدی، همراهی

و هماهنگی به موقع و به جا با انقلابیون است.

طرماح پسر عدی طایبی همچون من و شما یکی از دوستان اران امام علی و امام حسین علیهما السلام است. او سفیر ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام نزد معاویه بود. مورخان او را با عنوان فردی سخنور؛ فصیح‌السان؛ بلند قامت و قوی هیکل توصیف کرده‌اند.^{۱۰} امام علی علیه السلام در زمان ولایتش طرماح را به عنوان سفیر ویژه خود به نزد معاویه فرستاد تا با او سخن بگوید. گفتگوی شجاعانه او در این مأموریت، از قدرت سخنوری و ایمان قویش حکایت دارد.

بر اساس برخی از منابع تاریخی آنگاه که امام حسین علیه السلام به منزل «عَدِيبُ الهجانات» رسید، چهار هزار نفر سواره از کوفه برای یاری امام آمدند که راهنمای آنان طرماح بن عدی بود. وی به امام گفت: از آنجا که مردم کوفه علیه شما متفق شده‌اند، به سمت کوفه نروید؛ بلکه همراه من به کوهستان (اجا) بیایید تا سرفرصت تصمیم مناسبی بگیرد؛ اما از آنجا که امام عهدی با مردم بسته بود و وظیفه خود را چیز دیگری می‌دانست، پیشنهاد طرماح را نپذیرفت.

سپس امام حسین علیه السلام از یارانش پرسید: آیا کسی راهی به غیر از جاده (اصلی) می‌شناسد؟ طرماح خود را پیش نهاد و راهنمایی کاروان را بر عهده گرفت و در حالی که اشعاری در منقبت اهل بیت علیهم السلام می‌خواند، پیشاپیش کاروان به راه افتاد. پس از نشان دادن راه، از امام خدا حافظی کرد و وعده داد آذوقه‌ای را که همراه دارد به خانواده‌اش رسانده و فوراً برای یاری امام برگردد؛ اما او مقداری دیر کرد و پس از بازگشت خبر شهادت امام را شنید و از همان جا مراجعت کرد.

در تاریخ طبری از خود طرم‌اح نقل شده که پس از خداحافظی، به امام حسین علیه السلام قول دادم تا سریع بازگردم. امام حسین علیه السلام در آن حال به من فرمود: «اگر چنین تصمیمی داری، پس شتاب کن.» طرم‌اح می‌گوید: من از این سخن دانستم که او به یارو یاور نیاز دارد. از این رو، آنگاه که به خانه رسیدم، وصیت کردم و از مسیر بنی ثعلبه به دنبال قافله امام حسین علیه السلام رفتم. اما هنگامی که به عَدِیْبُ الهجانات رسیدم، سماعه بن بدر، خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را به من داد و من با ناراحتی بازگشتم.^{۱۱}

حکایت طرم‌اح نمونه روشنی است از حال و هوای مردمان عصر امام حسین علیه السلام. او اگرچه شیعه و دوستدار امام حسین علیه السلام بود؛ اما بر اثر تصمیم نابجا و تاخیر اندکی از قافله کربلا جا ماند. ما باید با انقلاب حسینی علیه السلام آشنا باشیم تا بتوانیم به موقع تصمیم بگیریم و به موقع، اقدام انقلابی کنیم.

در انقلاب ما هم برخی از افراد در مواقعی که باید اقدام انقلابی کنند، سکوت می‌کنند و اقدام نابهنگام آن‌ها اثر آنچنانی ندارد. بنابراین اقدام به هنگام و به جالازم است.

گریزوروزه

اما اولین سفیر انقلاب حسینی علیه السلام حضرت مسلم علیه السلام است. مسلم همراه دو نفر به دستور امام زمانشان راهی کوفه شدند. آن‌ها از بی‌راهه به سوی کوفه رهسپار بودند که در بیابان، راه را گم کردند و دچار بی‌آبی و تشنگی شدند. در این واقعه دو همراه مسلم درگذشتند و خود او نجات یافت و بعد از آن پیکی را نزد

امام حسین علیه السلام فرستاد و واقعه را شرح داد و با اشاره به اینکه این پیشامد را به فال بد گرفته، از ایشان خواست که او را از ادامه راه منصرف کند؛ اما امام دستور به ادامه راه داد.^{۱۲}

تعداد زیادی از کوفیان با او بیعت کردند و مسلم بن عقیل نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و تعداد زیاد بیعت کنندگان را تایید کرد و امام را به کوفه دعوت نمود.^{۱۳}

اما مسلم به زودی از این دعوت پشیمان شد و اوج این پشیمانی آن لحظه‌ای است که مسلم با پیشانی خونین به دیوار دارالاماره تکیه زده بود. برخی از مقاتل نوشتند تا سه مرتبه برای مسلم آب آوردند، هر بار خواست از آن بنوشد، جام از خون دهان مسلم رنگین شد تا این که بار سوم دندان‌های مبارک پیشین وی در جام ریخت و فرمود: شاید تقدیر الهی چنین است که من بالب تشنه شهید شوم.^{۱۴}

در آن حال مدام آرزو می‌کرد: ای کاش امام حسین علیه السلام از آمدن به کوفه منصرف شود. ای خدا! کاری کن امام حسین علیه السلام به سوی کوفه نیاید.

یارب یارب یارب! حضرت مسلم علیه السلام با سر خونین و دلی پر اضطراب (یارب یارب) می‌گوید. بی‌تاب حسین علیه السلام است. بیقرار رقیه امام حسین علیه السلام است. خدا کند حسین علیه السلام علی اصغرش را با خود همراه نکند!...

یک باره دیدند حضرت مسلم با صدای بلند گریه می‌کند. عبیدالله بن عباس سلمی جلورفت عرضه داشت، تو که آرزوی شهادت داشتی، حال پس چرا گریه می‌کنی؟

مسلم فرمود: به خدا سوگند من بر جان خود گریه نمی‌کنم و از کشتن خودم بیم ندارم و سوگوار نیستم، هر چند دوست نمی‌دارم که به اندازه يك چشم بر هم زدن عمرم تلف شود، ولی برای خویشاوندانم می‌گیریم که به این سرزمین روی آورده‌اند.»^{۱۵}

کاش با خونم به روی نامه‌ها

می‌نوشتم یا حسین کوفه نیا

کوفه یک شهر پر آشوب و پراز نیرنگ است

میهمان داری این قوم فقط با سنگ است

رسمشان حيله‌گری است، سنتشان تزویر است

بهر قتلت به کف کودکشان شمشیر است

به دل مردم نیرنگ و ریا واهمه نیست

به لب هیچ کسی زمزمه فاطمه ع نیست

غیر چندین گل نیلوفر پژمرده تو

همه هستند حسین خصم قسم خورده تو

ترسم این قوم که همه فتنه‌گرو خیره‌سرنده

خواهر غم زده‌ات را به اسیری ببرند

چاره‌ای کن که زمرغان حرم پرنبرند

پیش چشمان سکینه سراصغر نبرند

چاره‌ای کن رخ گل‌های تو نیلی نشود

سهم اطفال مصیبت زده سیلی نشود



۱. روش ابهامی.
۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۳. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۸؛ و اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۳۱۹.
۴. تشييع در مسير تاريخ، ص ۲۴۰.
۵. منتهى الآمال، ج ۱، ص ۵۶۶.
۶. الشهيد سلم، ص ۱۰۴.
۷. حیات فکری و سياسی امامان شيعه، ص ۱۸۳.
۸. «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۳۰۸.
۹. همان.
۱۰. الاختصاص، ص ۱۳۸، پاورقی ۳.
۱۱. تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۳۰۶.
۱۲. تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۳۵۴-۳۵۵.
۱۳. اخبار الطوال دينورى، ص ۲۴۳ و تاريخ طبرى، ج ۵، ص ۳۹۵.
۱۴. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۵.
۱۵. روضة الواعظين، ترجمه مهدوى دامغانى، ص ۲۹۱.

فصل اول

شب
پنجم محرم

اهمیت تربیت
نسل انقلابی

ایجاد انگیزه

بستر زمانه، رویدادهای بسیاری را به خود دیده است. بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین رویدادی که اتفاق افتاده، کربلا نام دارد. این جریان محصور به مرزهای کشور عراق نیست، بلکه آثارش، همچون خورشید فروزانی تمام گیتی را به تماشا نشسته و هر کسی در پرتو این خورشید عالم تاب قرار گیرد، به اندازه ظرفیت وجودی خویش از آن بهره‌جسته و درسی از آن می‌آموزد. در طول تاریخ نیز شهادت‌طلبان درس شهادت و آزادگان درس آزادگی و مصلحان درس اصلاح از آن آموخته‌اند.

اما هرچند از زوایای مختلفی به این واقعه پرداخته شده و دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان مطالب بسیاری درباره این واقعه بیان کرده‌اند؛ اما زوایای ناشناخته آن بسیار است و امید می‌رود این زوایای پنهان به مرور زمان، آشکار شود.

یکی از زوایای این واقعه عظیم، تأمل از منظر روانشناسی و تربیت است. کسانی که در انقلاب کربلا و در جبهه حق حضور

داشتند، آن چنان تربیت شده بودند که با وجود تهدیدات فراوان از سوی دشمن، تسلیم مطلق مقام ولایت امام زمان خود بودند و در راه دفاع از امام و آرمان‌های او جان‌شان را به کف دست سپرده و مجاهدانه در دفاع از اسلام، سینه سپر کردند. نوجوانی همچون چون قاسم علیه السلام، خطاب به امام خود می‌گوید:

«رُوْحِي لِرُوْحِكَ الْفِدَاءُ وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوِقَاءُ»؛ روحم فدای روح شما و جانم به قربان جان شما!»

مسلم بن عقیل پیشاهنگ آزادی و آزادی خواهی بود. وی در هنگام رویارویی با سپاه ابن زیاد این رجز را خواند:

«أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْنًا نَكْرًا»؛ هر چند مرگ را چیز ناخوشایندی می‌بینم، ولی سوگند خورده‌ام که جز با آزادی کشته نشوم.»

همین رجز را نیز عبدالله، پسر مسلم بن عقیل در روز عاشورا هنگام نبرد می‌خواند.

حال جای این سؤال‌ها است که:

تربیت نسل انقلابی عاشوراییان از کجا شروع شده است؟

چه کسانی در تربیت این نسل دخیل بوده‌اند؟

این نوع تربیت حامل چه پیامی برای زندگی‌های امروزی است؟

متن و محتوا

نسل انقلابی عاشورا، تربیت یافته دامن مادرانی است که با

رعایت حدود الهی چنین سربازان شایسته‌ای را برای پاسبانی از دین و آرمان‌های الهی آماده نموده‌اند؛ زیرا در پناه تربیت دینی، تربیت انقلابی صورت می‌پذیرد و انقلابی بودن، همان داشتن صفات دینی است.

بدون شک مادران مؤثرترین عامل در تربیت کودکان به شمار می‌روند. حتی رفتارهایی که مادر تحت تأثیر عناصر و ارزش‌های فرهنگی، در زمان حمل جنین از خود بروز می‌دهد، در کودک او اثر می‌گذارد. امام خمینی علیه السلام فرمود: «دامن مادر دامن است که انسان از آن باید درست شود... (بچه‌ها) آن قدر که تحت تأثیر مادر هستند، تحت تأثیر معلم نیستند، تحت تأثیر استاد نیستند. از این جهت بچه‌هایتان را در دامن‌تان تربیت اسلامی [و] تربیت انسانی بکنید تا وقتی تحویل می‌دهید شما این بچه را به دبستان، یک بچه صحیح تحویل بدهید»^۴

و در جای دیگر می‌فرماید: «مادرها مبدأ خیرات هستند و اگر خدای نخواسته، مادرانی باشند که بچه‌ها را بد تربیت کنند مبدأ شرّند. یک مادر ممکن است یک بچه را خوب تربیت کند و آن بچه یک امت را نجات بدهد و ممکن است بد تربیت کند و آن بچه موجب هلاکت یک امت بشود.»^۵

یکی از مطالبی که روانشناسان در رابطه با شیر مادر تأکید کرده‌اند این است که فرزند، نه تنها از شیر مادر استفاده کرده و باعث رشد و نمو می‌شود، بلکه خصوصیات شخصیت مادر، همراه با محبت‌ها، عواطف و نوازش‌های او به فرزندش انتقال می‌یابد و به رشد روانی او کمک می‌کند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُزْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ خوي نکو، نشان وراثت نیکوست.»

اگر در دین اسلام این اندازه به انتخاب همسر شایسته تأکید شده و معیارهای دقیقی برای این بخش زندگی بیان شده، به خاطر تأثیر بیش از حد مادر در فرزندان و خانواده است. امام حسن علیه السلام در جنگ چنان به دشمن حمله می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: الله اکبر! حسن چه شجاعتی دارد؛ اما امام حسن علیه السلام از مادر دیگری يك برادر داشت که نام او محمد حنفیه بود. در جنگ جمل امیرالمؤمنین علیه السلام صفوف لشکر را منظم کرد و پرچم سپاه خود را به پسرش محمد داد و به او گفت: پرچم را ببر. محمد مدت کوتاهی درنگ کرد و آن حضرت دوباره فرمود: پرچم را ببر! او گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا نمی بینی که تیرها مثل باران می بارد؟ حضرت به سینه او زد و فرمود: اصل وریشه مادرت بر تو اثر گذاشته است. (یعنی تو از مادری که ترس داری) سپس پرچم را بادت خود گرفت و آن را به اهتزاز درآورد.^۶

حضرت علی علیه السلام در سیره عملی و زندگانی فردی خویش، این موضوع را مورد توجه قرار داد. پس از شهادت حضرت زهرا علیه السلام، از برادرش عقیل، که از آگاهان به انساب عرب بود و طوایف و قبایل شبه جزیره عربستان و نقاط مجاور را به خوبی می شناخت، خواست که برای وی همسری پیدا کند که از دلاوران به دنیا آمده باشد تا اینکه فرزندی شجاع به دنیا آورد. عقیل پس از تحقیق،

فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیعہ را به برادرش معرفی نمود و خاطر نشان کرد: پدران و دایی‌های این زن از دلاوران عرب در قبل و بعد از اسلام بوده و موّرخان از آنان در هنگام نبرد، شجاعت و دلیری و رادمردی‌ها نقل کرده‌اند؛ آن‌چنان که حاکمان زمان آنان در برابرشان سر تسلیم فرود می‌آورده‌اند. در میان عرب شجاع‌تر و قهرمان‌تر از پدران‌ش یافت نشود و مقصود امیرمؤمنان علیه السلام نیز چنین همسری بود. چنین بود از این مادر فرزندان شجاع و دلیر همچون عباس علمدار علیه السلام به دنیا آمد. آری مادران پارسا و باحیا می‌توانند فرزندان با ایمان و با تقوا تربیت کنند، فرزندان که لیاقت حضور در کنار امام حسین علیه السلام را داشته و تا پای جان از حریم اهل بیت علیهم السلام محافظت نمایند. در کربلا نقش تربیتی چند زن بسیار کلیدی بوده و صحنه‌های عجیبی از آن‌ها ثبت شده است. در اینجا گوشه‌هایی از نقش‌آفرینی برخی از این بانوان شاخص را مرور می‌کنیم:

الف) حضرت زینب علیه السلام

زینب کبری علیه السلام یکی از مادران کربلایی است که توسط پنج تن اصحاب کساء تربیت یافته و غذای خود را از وجود مطهر مادری همچون زهرای مرضیه علیه السلام تناول نموده است.

این تربیت است که زینب کبری علیه السلام را آماده نموده تا دو فرزندش محمد و عون؛ را با داستان خویش کفن پوش نموده و فدیۀ راه حسین علیه السلام کند. زینب کبری علیه السلام، به فرزندان خود تعلیم داد که اگر با امتناع آن حضرت مواجه شدید - کما اینکه آن مظلوم حتی

غلام سیاه را از قتال بر حذر می داشت - دای خود را به مادرش فاطمه علیها السلام قسم دهید تا اجازه میدان رفتن بگیرید.^۸

ب) حضرت ام البنین علیها السلام

ام البنین پیش از حضور در خانه ولایت، فاطمه نام داشت. بسیار با ایمان و دارای خصلت های نیکو بود. او از بانوان ارجمند و با معرفت نسبت به جایگاه اهل بیت علیهم السلام است. از آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام در همسرش خردمندی و صفات نیکو مشاهده کرد، در تکریم و احترامش از صمیم قلب کوشید.

تمام تلاش ام البنین این بود که جای خالی مادر را برای سروران جوانان بهشت پر کند. ام البنین فرزندان دختر پیامبر را بر کودکان خود مقدم می داشت و عمده محبت و عاطفه خود را نثار آنان می نمود و این رفتار را نه تنها وظیفه ای عاطفی، بلکه فریضه ای دینی می شمرد. وی با درک چنین عظمتی، کمر به خدمتشان بست و حقشان را در حدّ توان ادا کرد.

ثمره زندگی مشترک ام البنین با حضرت علی علیه السلام، چهار پسر بود به نام: «قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» تربیت صحیح چنین مادری، هر چهار فرزند را فدای امام حسین علیه السلام کرد. در زیارت نامه حضرت ام البنین می خوانیم: «خدا و رسولش را گواه می گیرم که تو با اهدای فرزندان و قربانی کردن آن ها در راه آرمان های حسین علیه السلام جهاد نمودی؛ گواهی می دهم که تو یار و یاور امام علی بن ابی طالب علیه السلام در سختی ها، مشکلات و مصیبت ها بوده ای؛

گواهی می‌دهم که به خوبی از عهده سرپرستی و نگه‌داری فرزندان زهرای اطهر علیها السلام و ادای امانت ایشان برآمدی؛ تو در نزد خداوند از مقام و منزلت بالایی برخورداری؛ سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت!»

ج) حضرت رباب علیها السلام

رباب دختر عاقله و عالمه «عدی بن اوس» از انصار ساکن شام بود. رباب یکی از مادرانی است که کلامش به فصاحت مشهور و زیان‌ش به شاعری مشهور شده بود. هشام کلبی مورخ مشهور درباره رباب می‌گوید:

«وَالرَّبَابُ مِنْ خِيَارِ النِّسَاءِ وَأَفْضَلُهُنَّ أَدْبًا وَجَمَالًا وَعَقْلًا؛

رباب از بهترین زنان و از برترین آن‌ها در ادب، زیبایی و عقل

بود.»

رباب پس از ازدواج با حسین بن علی علیه السلام مورد توجه و علاقه ایشان قرار گرفت تا جایی که آن حضرت درباره رباب علیها السلام و دخترش، سکینه علیها السلام دو بیت شعر سروده است:

«لَعَمْرُكَ إِنِّي لِأَحِبُّ دَارَاتِخُلُّ بَهَا سَكِينَةُ وَالرَّبَابُ أَحِبَّهُمَا وَ

أَبْدُلُ جُلَّ حَالِي وَ لَيْسَ لِلاَّتْمِي فِيهَا عِتَابٌ؛^۱ به جان تو قسم

من آن خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند.

من ایشان را دوست دارم و بیشتر مال خود را برای آنان بذل و

بخشش می‌کنیم و کسی نمی‌تواند مرا مورد عتاب قرار دهد.»

حضرت رباب نیز علاقه وافری به امام حسین علیه السلام داشت. او در

سفر کربلا همراه امام علیه السلام بود و فرزندش علی اصغر علیه السلام را به آستان حسینی تقدیم کرد و بعد از شهادت فرزندشش ماهه اش، برای آنکه مبادا حضرت اباعبدالله علیه السلام با دیدن حضرت رباب متأثر شوند، از خیمه بیرون نیامد و صبر نیکوی خویش را نشان داد.^{۱۱}

د) مادر عمرو

مادر عمرو، به همراه همسر و پسرش با کاروان امام حسین علیه السلام همسفر شد. همسر او در کارزار عاشورا به شهادت رسید و پسر او نیز، با تشویق مادر راهی میدان شد. مادر عمرو، پس از شهادت پسرش، ستون یکی از خیمه‌ها را برداشت و با آن دو نفر از اشرار قوم حرامیان را به دوزخ فرستاد و چنین رجز خواند: «من پیرزنی ضعیف هستم که قدم خمیده و پیکرم لاغر و پوسیده شده است، ولی ای گروه کافران! دریاری فرزندان عزیز حضرت فاطمه علیها السلام عزتمند، ضربه سختی به شما می‌زنم.»^{۱۲}

امام حسین علیه السلام پس از این رجزها، او را به خیمه‌ها بازگرداند و در حق او دعای خیر فرمود. او پس از شهادت امام حسین علیه السلام همراه با باقی زنان و کودکان، به دست گرگ صفتان اسیر شد.

در زمان جنگ تحمیلی هم مادرانی بودند که زینب وارد در جهت تربیت فرزندان انقلابی فرزندان نشان اقدام کردند، مادرانی که حتی برخی از آنان چهار فرزند خود را تقدیم انقلاب اسلامی ایران نمودند و ذره‌ای از بابت شهادت فرزندانشان پشیمان نبوده و نیستند. برخی از این بانوان چنان ایمان قوی داشتند که حتی با دستان خویش، فرزندان شهیدشان را به خاک سپردند.

آثار تربیت نسل انقلابی

سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است: «تربیت نسل انقلابی، چه آثاری در جامعه دارد؟»

ضرورتی که همواره در جوامع اسلامی وجود داشته، تربیت نسل انقلابی، مؤمن و ولایی است، نسلی که به منافع اسلام و مسلمانان بیندیشد و در هر مقطعی که قرار بگیرد، همواره انقلابی و مجاهد در میدان حاضر شود. چنین تربیتی است که افراد را برای مبارزه با طاغوت‌های درون و بیرون آماده می‌سازد و در نهایت زمینه‌ساز عصر ظهور مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف می‌باشد. چنین تربیتی در جامعه، آثار فراوانی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. تقویت اخلاق در جامعه

وجود اخلاق در جامعه، از ضروری‌ترین مسائل است. چراکه سعادت بشر به امنیت اخلاقی و معنوی وابسته و انسانیت انسان‌ها با اخلاق معنا می‌یابد. از این رو اخلاق مبنایی است برای زندگی نیک و پرفضیلت.

کسانی که تربیت انقلابی شده‌اند، بر اساس آموزه‌های دینی، اخلاق را رعایت می‌کنند و حاضر نیستند در هیچ صورتی اصول و آرمان‌های دینی را زیر پا بگذارند. جامعه‌ای که با چنین افراد انقلابی تشکیل گردد، امورات آن با پایبندی به اخلاق اداره شده و همین سبب امنیت و آرامش در فضای این جامعه می‌شود. در چنین جوامعی آسیب‌های اجتماعی همچون طلاق، بی‌عفتی، تجاوز به عنف و... بسیار کم است.

کسی که تربیت انقلابی شده است، در مواجهه با انحرافات جامعه نمی‌تواند سکوت کند. چنین شخصی براساس دستور خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه شرعی خود می‌داند و از کسی نمی‌ترسد. او با صراحت و بدون سیاست حرف خود را می‌زند. این روحیه، روحیه انسان‌های انقلابی است. مضمون بعضی از روایات این است که: «کسانی که با امر به معروف به دنبال رشد جامعه و توسعه ایمان و کار نیک می‌باشند و با نهی از منکر بینی فاسقان را به خاک مالیده و از سقوط جامعه جلوگیری می‌کنند خلیفه و جانشین خدا و پیامبر در زمین هستند و اهداف الهی به وسیله آن‌ها در جامعه تحقق پیدا می‌کند.»^{۱۳}

انسان انقلابی به سادگی از کنار انحرافات جامعه عبور نمی‌کند، بلکه با دلسوزی و با صراحت نسبت به این قضیه عکس‌العمل نشان داده و با امر به معروف و نهی از منکر خود زمینه برچیده شدن انحرافات اجتماعی را فراهم می‌سازد.

مقام معظم رهبری می‌فرماید: «من دیپلمات نیستم، من انقلابی‌ام، حرف را صریح و صادقانه می‌گویم. دیپلمات یک کلمه‌ای را می‌گوید، معنای دیگری را اراده می‌کند. ما صریح و صادقانه حرف خودمان را می‌زنیم؛ ما قاطع و جازم حرف خودمان را می‌زنیم.»^{۱۴}

نمونه بارز انقلابی را می‌توان در وجود نازنین ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام دانست که آنی حاضر نشد اخلاق را فدای قدرت و انقلاب‌گری خود نماید و برای اصلاح امت جدش به صحنه

کارزار کربلا قدم نهاد.

امروزه هم هر کشوری با سرمشق گرفتن از امام حسین علیه السلام، نسل انقلابی تربیت کند، اصول اخلاقی در آن کشور حاکم است و انحراف و تباهی در آن جامع جایی ندارد.

۲. دفاع از حریم ولایت

دومین اثر تربیت انقلابی، دفاع از حریم ولایت است. در طول تاریخ تنها انقلابیون بودند که تا نفس داشتند در راه ولایت ایستادند. نمونه های این انقلابیون را می توان در طول حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زندگانی اهل بیت علیهم السلام مشاهده نمود. این انقلابیون در کربلا زیاد هستند. یکی از آن ها «عبدالله بن الحسن علیه السلام» است.

عبدالله بن الحسن علیه السلام نمونه ای از نوجوان انقلابی در صحنه کربلا است. هر چند او سن کمی داشت؛ اما با تمام قدرت در برابر دشمن ایستاد تا از حریم ولایت دفاع نماید.

در آخرین لحظات حیات شریف اباعبدالله علیه السلام، در حالی که سپاه کفر، حضرت را محاصره کرده بودند و به بدن آن حضرت هفتاد و دو زخم وارد نمودند، امام حسین علیه السلام ایستاد تا اندکی استراحت کند، ضعف بر بدنش غالب شده بود و دیگر قدرت جنگ نداشت، در این هنگام ناگاه از سوی دشمن سنگی آمد و بر پیشانیش خورد، دامنش را بلند کرد تا خون پیشانی را پاک کند، ناگاه قلب او هدف تیرسه شعبه زهرآلود قرار گرفت.

فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» سپس سرش را به

طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنِ

بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِهِ؛ خدایا تومی دانی اینان مردی را می‌کشند که در

سراسر زمین، جز او پسردختر پیامبر ﷺ نیست.»

سپس بادست آن تیر را از پشت بیرون آورد، خون همچون ناودان جاری شد، دیگر نتوانست جنگ کند، همان جا ایستاد، در این وقت، ناگاه عبد الله بن حسن رضی الله عنه [که یازده سال بیشتر نداشت و] بچه‌ای نابالغ بود، از خیمه بانوان بیرون آمد و دوان دوان خود را به عمویش رسانید و در کنار عمو ایستاد.

ای عمو من هواییت هستم

بعد اصغر فداییت هستم

از علی تو کم ندارم من

روی دست تو جان سپارم من

تا تو را بین دشمنان دیدم

دست در دست عمه لرزیدم

تا صدای تو را شنیدم من

یا حسن گفته و دویدم من

دیدمت که زیبای بنشستی

صید گرگ درنده‌ای هستی

دیدمت روی خاک افتادی

تشنه و سینه چاک افتادی

باید از بهر تو کنم کاری

خون ز اعضای تو شده جاری

امام حسین علیه السلام وقتی که او را دید صدا زد: «خواهرم، او را نگه دار، زینب علیها السلام از خیمه خارج شد تا او را نگهدارد و به خیمه برگرداند، او به شدت خودداری کرد و گفت: «وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ سوگند به خدا از عمویم جدا نشوم.» یکی از دشمنان به نام بحر بن کعب - و به قولی حرمله بن کاهل - شمشیرش را به طرف امام حسین علیه السلام فرود آورد، عبد الله به او گفت: «وَيْلَكَ يَا بَنَ الْحَبِيثَةِ أَ تَقْتُلُ عَمِّي؛ وای بر تو ای فرزند زن ناپاک آیا عمویم را می کشی؟» آن ظالم، شمشیر را به سوی امام حسین علیه السلام فرود آورد، عبد الله دستش را سپر شمشیر قرارداد، دستش بریده و آویزان شد، صدا زد: «یا عَمَّاه! ای عمو جان.» [و به نقل دیگر گفت: «یا امّاه، ای مادر جان.»] امام حسین علیه السلام عبد الله را به سینه اش چسبانید و فرمود: «ای برادرزاده! در برابر این مصیبت صبر کن و به وسیله آن از درگاه خدا تقاضای خیر و سعادت کن، که خداوند تو را به نزد پدران شایسته ات ملحق می کند.

در این هنگام حرمله (لعنت خدا بر او باد) گلوی او را هدف تیر قرارداد، آن تیر، سر او را از بدن جدا کرد و او در آغوش عمویش حسین علیه السلام جان سپرد.^{۱۵}

در زیارت ناحیه مقدسه از این کودک شهید یاد شده و مورد سلام و درود امام جواد علیه السلام قرار گرفته است. در این زیارت آمده: «السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزُّكِيِّ» و سپس بر قاتل او حرمله بن کاهل اسدی لعن شده است.



١. تلفيقي از روش ابهام و سؤال.
٢. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ٣، ص ٣٦٩.
٣. امالي صدوق، ص ١٦٢.
٤. صحيفه نور، ج ٨، ص ١٦٢.
٥. همان.
٦. عيون الحكم والمواعظ، ص ٢٨٨.
٧. شرح نهج البلاغه لابن ابى الحديد، ج ١، ص ٢٤٣.
٨. سوگنامه آل محمد ﷺ، ص ٢٩٢.
٩. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ﷺ، ج ٣، ص ١٧٨.
١٠. البدايه والنهايه، ج ٨، ص ٢١١.
١١. بلخارى قمي، ١٣٧٨، ج ٣، ص ٥٠٤.
١٢. خوارزمي، مقتل الحسين ﷺ، ج ٢، ص ٢١.
١٣. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ١٢، ص ١٧٩. (عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِهِ)
١٤. بيانات مقام معظم رهبري (مدظله العالی)، ١٩ بهمن ١٣٩١.
١٥. غم نامه كربلا: ترجمه اللهوف على قتلى الطفوف، ص ١٤٨.

فصل اول

شب
چهارم محرم

توبه انقلابی
انقلاب عاشورایی

ایجاد انگیزه^۱

مرحوم آیت الله العظمی سید احمد خوانساری رحمته الله علیه در موقع ارتحالش می فرماید: «از دنیا می روم در حالی که دستم خالی است، ولی به یک چیز امیدوارم و آن گریه بر امام حسین علیه السلام است. به عقیده من همه چیز مردانه اش خوب است الا گریه، که زنانه بودنش لطفش بیشتر است.»^۲

هر انسان که دست به اقدامی می زند شایسته است، مردانه اقدام کند، اگر ایثار جانی یا مالی است، مردانه پای ایثار خود ایستادگی کند و اگر انقلاب می کند، مردانه پای انقلاب خود بماند.

در طول تاریخ افراد زیادی بوده اند که با اعتقادی راسخ بر حرکت، جهاد و عقیده خود ایستادگی کرده اند و همان تاریخ گواه است که افراد زیاد دیگری هم بوده اند که در ابتدا حرکتی مردانه داشته، اما در طول زمان، مرد باقی نمانده اند! به تعبیری گروهی از افراد بوده اند که «توبه انقلابی» داشته اند و گروهی هم که از انقلاب، توبه نموده اند. حال ممکن است انقلاب درونی باشد و یا انقلاب بیرونی.

وقتی تاریخ انقلاب اسلامی ایران را مطالعه می‌کنیم، با کسانی آشنا می‌شویم که غیر از این دو دسته بوده‌اند. این گروه سوم افرادی هستند که اصلاً انقلابی نبوده‌اند؛ اما وقتی با انقلاب همراه شده‌اند، در مسیر انقلاب کم نگذاشته و مردانه پای انقلابی‌گری خود ایستاده‌اند. «شاهرخ ضرغام» یکی از این افراد است که به «خُرّانقلاب ایران» معروف شده است.

شاهرخ پسر بچه‌ای بوده که حداقل هفته‌ای یک مرتبه، پایش به کلانتری محل، باز می‌شده و برای آزادیش، سند خانه پدرش بابت لات بازی‌های او گروه می‌ماند. او کسی بوده که با رفتارهای نابجایش سزاوار نفرین مادر پیرو مؤمنه‌اش شده بود، اما مادرش به جای نفرین، برای او دعای عاقبت به خیری و سربازی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ می‌کند؛ دعایی که آن روزها، اطرافیان و فامیل را به خنده وامی‌دارد.

شاهرخ هر سال ماه رمضان را روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؛ اما در دیگر ماه‌ها، آنچنان اهل نماز نبود. او با وجود اینکه قبل از بهمن پنجاه و هفت انقلابی شده بود، اما از بس که پرونده سیاهی داشت، بعد از انقلاب، دادستانی حکم اعدامش را تأیید کرده بود. البته قبل از انقلاب بعد از اثبات توبه و پشیمانی‌اش، حکم اعدامش لغو گردید.

شاهرخ بعد از توبه واقعی‌اش، در دوران دفاع مقدس، فرماندهی عملیات‌های مختلفی در جبهه‌های غرب و مبارزه با منافقین در کردستان و گیلان و گلستان و جنگ تحمیلی در منطقه آبادان را بر عهده گرفت.

کتاب «شاهرخ، حرانقلاب اسلامی»^۳ شرح زندگانی اوست که روزی گنده لات شرق تهران و محله پیروزی بود؛ اما عنایت ویژه امام حسین علیه السلام و ندای انقلاب آن حضرت، شاهرخ را از گذشته ننگین خود پشیمان کرد، حکایت زندگی شاهرخ ضرغام ناخودآگاه ذهن آدمی را به سوی توّاب کربلا، حرابن یزید ریاحی می‌برد.

متن و محتوا

شب چهارم ماه محرم، شب بزرگداشت و پاسداشت توبه‌گری انقلابی است. همان کسی که مردانه پای توبه خود ایستاد. به نظرمی رسد قدم اول در انقلاب و انقلابی‌گری توبه است؛ چراکه توبه، انقلابی درونی است که در نتیجه اصول معرفت و بیداری در قلب آدمی پدیدار می‌شود و روی دل را به درگاه الهی می‌گرداند و در حقیقت قیامی است علیه هوس‌های پست خود، توبه یکی از ویژگی‌هایی است که انسان را از سایر جمادات و حیوانات ممتاز می‌گرداند.

خداوند متعال در قرآن، ۹۱ بار خود را با اوصاف: غفور، «بسیار آمرزنده» و ۵ بار غفار، «بسیار بخشنده» یاد شده و در آیات بسیاری، مردم به استغفار و طلب آمرزش از درگاه خدا دعوت شده‌اند و بیش از ۸۰ بار سخن از توبه و پذیرش آن به میان آمده است. برخی از این آیات به شرح ذیل هستند:

۱. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»^۴: کسی که کار بدی انجام دهد، یا به خود ستم

کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خداوند را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.»

۲. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد و او بسیار بخشنده و مهربان است.»

تعبیراتی که در این آیه آمده مانند: «بندگان من»، «ناامید نشوید»، «رحمت خدا»، «آمرزش همه گناهان»، «غفور و رحیم بودن خدا»؛ همه حکایت از وسعت دامنه استغفار و پذیرش توبه و گستردگی رحمت الهی می‌کند و تعبیر به «عبادی»؛ «بندگان من»، بیانگر آن است که همه از خوب و بد، بندگان خدا هستند و خداوند به آن‌ها آنچنان مهربان است که آنان را بندگان خودش خوانده است. بنابراین چشم‌انداز امید به آمرزش، بسیار وسیع و گسترده است.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا؛ ای کسانی

که ایمان آورده‌اید، توبه حقیقی و خالص کنید.»

از پیامبر اسلام ﷺ سؤال شد: توبه نصوح چیست؟ آن حضرت فرمود: «أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعْ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ»؛ توبه نصوح آن است که شخص توبه کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، آنچنان که شیر هرگز به پستان بر نمی‌گردد.»

باید توجه داشت اولین مرحله از مراحل سیر به سوی خداوند،

توبه است که سبب زنده شدن دل‌ها و پاکی نفوس می‌شود.
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:
«التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَتَغْسِلُ الذَّنُوبَ»؛ توبه دل‌ها را پاک
می‌کند و آثار گناهان را می‌شوید.

البته باید توبه انقلابی باشد، و توبه انقلابی است که سبب پاکی
نفس و تقرب به خداوند می‌شود.
حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید:
«الْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَ يَفْعَلُهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ»؛ کسی که
از گناه آمرزش می‌طلبید، در حالی که آن را انجام می‌دهد،
همانند کسی است که پروردگار خویش را مسخره کند.»

به قول شاعر:

توبه بر لب، سُبْحه بر کف، دل پراز شوق گناه
معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما

اگر فردی بخواهد توبه انقلابی کند، باید از خاکریز خود، وجود،
خون، مال، هوس‌ها، و خواهش‌های درونی گذر کرده و در صدد
جبران گناه‌های گذشته باشد تا انقلاب درونی علیه هوس‌ها رخ
دهد. به تعبیری، باید مردانه و انقلابی پای توبه‌اش بایستد و از
میدان انقلاب درونی فرار نکند.

انقلابی شدن، نیازمند دگرگونی و تحوّل در باورها و اعتقاد و

ایمان به خداست.

انقلاب یعنی خودشناسی و بعد از آن، خود را فراموش کردن و حاکم کردن خدا در همه امور خود. این نقطه شروع عاشورایی شدن است، حتی اگر کسی هرگز در کربلا نباشد، حسینی شده و در کنار امام زمانش قرار گرفته است.

این که در منابع دینی از «جهاد با نفس» تعبیر به «جهاد اکبر» شده، دلایلی دارد از جمله:

اول: در جهاد اصغر دشمن گاهی دست به اقدام نظامی زده و وارد میدان کارزار می شود؛ اما در میدان «جهاد اکبر» وجود هوی و هوس همیشگی است.

دوم: در میدان جنگ، مرد از نامرد و دوست از دشمن جداست؛ اما در جهاد اکبر آنکه در مقابل ما رجز می خواند، نه یک دوست؛ بلکه جلوتر از او یعنی «خود» قرار دارد و بیشتر انسان ها متوجه این دشمن نمی شوند. دشمن خارجی را می توان شناخت، ولی ضربه دشمن مخفی مهلک تر است.

توبه واقعی و صادقانه آثاری دارد:

بخشیدن گناهان، وارد شدن به بهشت، محفوظ ماندن از خواری و رسوایی روز قیامت، روشن شدن عرصه محشر در قیامت با نور توبه کنندگان، رستگاری و فلاح در قیامت^۱ و محبوب خدا واقع شدن، چنان که خدای سبحان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»؛ خدا توبه کنندگان و

پاکان را دوست دارد» و ...

تقوا قبل از توبه است

ناگفته نماند که بهتر از توبه پیشگیری از گناه است. داشتن تقوا در زندگی فردی و اجتماعی و تقویت آن در رفتار کردار و تفکر می‌تواند راه انسان به سعادت را هموار سازد. اسلام علاوه بر تقوای فردی، به تقوای اجتماعی نیز دعوت می‌کند و منظور این است که در راه تحقق اهداف و ارزش‌های اجتماعی اسلام تلاش کنیم. تقوای سیاسی جزئی از تقوای اجتماعی است و بدین معنی است که انسان از لغزشگاه‌هایی که دشمن بیرونی می‌تواند از آن استفاده کند، پرهیز نماید.

در سال‌های اخیر اصطلاح «تقوای سیاسی» توسط مقام معظم رهبری دام‌الله و دیگر مسؤولان دلسوز نظام فراوان تکرار شده است و این به دلیل اهمیت این نوع تقوا و آثار و برکات آن در جامعه است.

توبه و انقلاب عاشورایی

در طول تاریخ افراد فراوانی به واسطه نور امام حسین علیه‌السلام هدایت شده و افراد زیادی نیز به واسطه هدایت امام حسین علیه‌السلام به دین مبین اسلام مشرف شده‌اند. از همین جهت است که

«إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَلَىٰ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحُ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ

نَجَاةٌ»^۲؛ در طرف راست عرش نوشته شده است: حسین چراغ

هدایت و کشتی نجات است.»

در انقلاب اسلامی ایران امثال «رسول ترک»، «مرحوم «طیب» و «ضرغام». که ابتدای سخن به زندگی ایشان اشاره شد. در پناه امام حسین علیه‌السلام و مجالس روضه، هدایت شدند.

«احمد راسم النفیس»^{۱۳} و «احمد حسین یعقوب»^{۱۴} دو تن از علمای الازهر مصر هستند که با مطالعه کتاب «ابناء الرسول فی کربلاء» نوشته خالد محمد خالد به مذهب تشیع مشرف شده‌اند. اما در لشکر عمر سعد هم مردانی بودند که مردانه پای توبه خود ماندند و جان خود را در راه امام حسین علیه السلام فدا کردند:

۱. «یزید بن زیاد بن محاصر (مهاجر)» معروف به «ابوالشعثاء کندی» از مردان شریف و شجاع و بی باک بود و پیش از آن که امام حسین علیه السلام به سپاه حربه خورد کند، از کوفه به سوی امام شتافت و به کاروانش پیوست. هنگامی که «مالک بن نسر»، فرستاده ابن زیاد، برای حریام آورد که از حرکت امام علیه السلام جلوگیری کند، یزید بن زیاد به وی گفت: «تو مالک بن نسر هستی؟
گفت: «بله»

یزید بن زیاد گفت: «مادرت در عزایت بگریه. این چه پیامی است که آورده‌ای؟»

مالک گفت: «من از پیشوای خودم اطاعت کردم و به بیعتم وفا نمودم.»

یزید بن زیاد گفت: «خیر. تو پروردگارت را نافرمانی کردی و اطاعت از پیشوایت برایت موجب هلاک و ننگ و آتش دوزخ خواهد شد! مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی فرموده است:» و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دوزخ دعوت می‌کنند و روز قیامت یاری نخواهند شد!»^{۱۵}

مالک از جواب درمانده شد.

روز عاشورا نیز یزید بن زیاد ابتدا سواره مبارزه می‌کرد و پس از آن

که اسب او را پی کردند، در مقابل امام عَلَيْهِ السَّلَام زانو زد و صد تیر به سوی دشمن رها کرد. از آنجا که یزید بن زیاد تیرانداز ماهری بود، صد تیر به سوی سپاه ابن سعد پرتاب نمود.

امام در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ»^{۱۶}؛ (خدایا، تیرش را به هدف بنشان و بهشت را پاداشش قرار ده. او پس از تمام شدن تیرها برخاست و گفت: از آن همه تیرهایم تنها پنج تیر به خطا رفت. سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت او شجاعانه شمشیر می زد تا آنکه به فیض شهادت نایل آمد.^{۱۷}

هنگامی که تیرهای یزید تمام شد، برخاست و گفت: «جز ۵ تیر همه به هدف نشست».

آن گاه با شمشیر به سپاه دشمن حمله برد و رجز خواند و می گفت: «منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تر از شیر بیشه. خدایا من یاور حسین ام و از ابن سعد دور و بیزارم».

و پیوسته جنگ کرد تا به شهادت رسید. نام وی در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است.^{۱۸}

۲. «سعد بن حارث» و «ابوالحتوف بن حارث» هر دو از خوارج بودند. بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و صدای زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شدند و گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ»؛ (حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد). سپس گفتند: «این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جدش را روز قیامت داریم پس چگونه با

او بجنگیم.» آنان با گفتن این حرف به سپاه کوفه حمله بردند و آنقدر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند.^{۱۹}

۳. «حرا بن یزید ریاحی» یکی از مشهورترین افرادی است که ابتدا فرمانده سپاه عمر سعد بود، اما مدتی بعد، افتخار سربازی در رکاب حضرت سیدالشهداء را به دست آورد و در همین مقام به شهادت رسید.^{۲۰}

گریز و روضه

شاه اسماعیل صفوی قرن‌ها بعد از شهادت حرّ، قبر او را شکافت و دستمالی که امام حسین علیه السلام بر پیشانی او بسته بود را باز کرد، ناگهان خون تازه از محل زخم که‌هنه جاری گشت، با هر پارچه‌ای که بستند خون بند نیامد، تا اینکه مجبور شدند با همان دستمال یادگار امام حسین علیه السلام ببندند.^{۲۱}

این یک نشانه است که وقتی یک مرد، انقلابی توبه می‌کند تا ابد پای حرف خود ایستاده و بر توبه خود باقی است.

آنگاه که حر با امام حسین علیه السلام روبرو شد، حضرت دستور داد او و همراهانش را و حتی اسب‌های آنان را سیراب کنند و خود نیز با دستان مبارک خویش، به عده‌ای از آن‌ها از جمله، حر آب داد.

سپس امام حسین علیه السلام نماز جماعت برپا نمود و حربه حضرت اقتدا کرد. آرام آرام، زمینه نفوذ محبت حسین علیه السلام در او فراهم گشت، اولین گام نفوذ محبت این بود که حر از روی دلسوزی عرض کرد: «اگر بخواهی به راه خویش ادامه دهی و کار را به جنگ بکشانی، کشته می‌شوی»

حربه غلامش «قرّة بن قیس» فرمود: که اسبم را آب بده و آماده کن، مهاجر بن اوس به او گفت: به خدا قسم در هیچ جنگی تو را چنین ندیده بودم که اینگونه بر خود بلرزی و اگر به من می گفتند که شجاع ترین مرد کوفه کیست؟ تو را معرفی می کردم، پس این چه ترسی است که در تو می بینم؟ خُر گفت: به خدا سوگند خود را بین بهشت (یاری حسین...) و دُورخ (طرفداری از یزید و...) مخیر می بینم، و سوگند به خدا که هیچ چیز را بر بهشت (و عشق حسین) برتری نمی دهم، اگر چه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند.»^{۲۲}

سپس حرپرچم سفیدی در دست گرفت و بر اسب خویش سوار شد و با خود چنین زمزمه می کرد:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنْبْتُ فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ
بِنْتِ نَبِيِّكَ^{۲۳}؛ خدایا! من توبه کردم، پس تو توبه مرا بپذیر، به
راستی من اعتراف می کنم که خطا کردم و من دوستان را
(با مسدود کردن راه و نیروی نظامی) ترساندم و همین طور
فرزندان دختر بیغمبرت را.»

خودش را به محبوبش حسین علیه السلام رساند و روی پای آن حضرت افتاد، عرض کرد: آمده ام توبه کنم، آیا توبه من پذیرفته می شود یا نه؟

حسین علیه السلام را متوجه ساخت که محبت در درون او شعله ور شده و گویا با تمام وجود فریاد می زند:

عرض کرد: من حربن یزید هستم. امام فرمودند:
 «أَنْتَ الْخُرُّكَمَا سَمَّكَ أُمَّكَ حُرَّافِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^{۲۴}؛ توحری و
 آزاد مردی چنان که مادرت حرنامید، تودر دنیا و آخرت، حرّی»

یا ابا عبدالله!
 سوار گمشده را از میان راه گرفتی
 چه ساده صید خودت را به یک نگاه گرفتی
 شبیه کشتی نوحی، نه! مهربان تر از اوایی
 که حرّ بد شده را هم تو در پناه گرفتی
 چنان به سینه فشردی مرا که جز تو اگر بود
 حسین فاطمه! می گفتم اشتباه گرفتی
 من آمدم که تو را با سپاه و تیر بگیرم
 مرا به تیر نگاهی تو بی سپاه گرفتی
 بگو چرا نشوم آب که دست یخ زده ام را
 دویدی و نرسیده به خیمه گاه گرفتی
 چنان تبسم گرمی نشانده ای به لبانت
 که از دل نگرانم مجال آه گرفتی
 رسید زخم سرم تا به دستمال سفیدت
 تو شرم را هم از این صورت سیاه گرفتی^{۲۵}
 برخی از صاحبان مقاتل نوشته اند که از همان جا اجازه خواست تا
 به سوی میدان رود و جان خویش را فدای حسین نماید. حضرت
 فرمود:

«انزل؛ بیا پائین»^{۲۶}

ولی اصرار کرد که به میدان رود حضرت فرمود:

«فَاصْنَعِ يَرْحَمَكَ اللَّهُ مَا بَدَا لَكَ؛^{۳۷} (هرچه می خواهی) انجام بده، خداوند تورا مورد رحمتش قرار دهد در آنچه برای تو ظاهر شده (و تصمیم گرفته ای).»

آنگاه حربه سوی میدان حرکت کرد. همان حزی که می لرزید، آنچنان شجاعانه و مردانه جنگید به حدی که چهل نفر از مردان جنگی دشمن را از پا درآورد، و سرانجام خود به شهادت رسید. هریک از شهدای کربلا، وقتی لب تشنه و بی رمق میان انبوه دشمنان به زمین می افتاد، دیگر منتظر خنجر خلاص دشمن بود. اگر کسی دست به سرش می زد، با خود می گفت: آمده اند که کارم را یکسره کنند و سراز بدنم جدا سازند. دستی به سر حر کشیده شد. با خود گفت: آمده اند که...؛ امانه، این دست، دست ظلم نیست. خیلی مهربان است. چشمانش را باز کرد. چه می بیند؟ باورش نمی شود! مولایش را بالای سرش دید. سر حر را به دامن گرفت و دستمالی به سرش بست. حر هنوز باورش نمی شد. من کجا و دامن امام حسین علیه السلام کجا؟! با زبان حال می گفت: آقا جان! می دانستم که خیلی آقایی. شنیده بودم، ولی دیگر توقع نداشتم، بیایی و سرم را به دامنت بگیری! اینجا امام حسین علیه السلام بالای سر حر حاضر شد و دستمال به سر حر بست؛ ولی وقتی خود امام حسین علیه السلام لب تشنه و بی رمق میان انبوه دشمنان به زمین افتاد، کسی نبود بیاید بالای سرش، جز اینکه شمر خنجر به دست وارد گودی قتلگاه شد...



۱. تلفیقی از ابهام و داستان.
۲. آداب الطلاب، ج ۱، ص ۳۶۸.
۳. شاهرخ حرانقلاب اسلامی؛ زندگینامه و خاطرات شهید شاهرخ ضرغام. به کوشش گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی. چاپ سیزدهم. امینیان، ۱۳۸۹، ص ۱۵۰.
۴. نساء/۱۱۰.
۵. زمر/۵۳.
۶. تحریم/۸.
۷. مجمع البیان، طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۱۸.
۸. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۵.
۹. الکافی، ج ۲، ص ۵۰۴.
۱۰. الکافی، ج ۲، ص ۴۳۱.
۱۱. بقره/۲۲۲.
۱۲. إعلام الوری، ص ۴۰۰.
۱۳. احمد راسم ابتدا سنی مذهب بود، ولی با خواندن کتاب‌هایی چون «ابناء الرسول فی کربلا» و نیز کتاب «لماذا اخترت مذهب الشيعه» از علامه امین انطاکی مذهب شیعه را پذیرفت. وی همچنین استاد دانشگاه منصوره است.
۱۴. استاد «احمد حسین یعقوب» در سال ۱۳۵۸ هـ. ق در شهر جرش کشور اردن در خانواده‌ای شافعی مذهب چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش آغاز و سپس در کشورهای مصر، سوریه و لبنان تا مراحل عالی به ادامه تحصیل پرداخت و در مشاغل گوناگونی همچون «مقام شهرداری»، «وکالت» و همچنین «امامت جمعه» فعالیت کرد.
۱۵. سوره قصص / ۴۱
۱۶. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰؛ عوالم بحرانی، ج ۱۷، ص ۲۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۵۵؛ الامالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲.
۱۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ ابصارالعین، ص ۱۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۳.
۱۸. ابصارالعین، ص ۱۰۲.
۱۹. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۹؛ رجوع شود به: مقتل الحسین مقزم، ص ۲۴۰ و ابصارالعین، ص ۹۴.
۲۰. علاوه بر افراد بیان شده فوق عده دیگری نیز در کربلا به مقام توبه نائل شدند: «جوین

بن مالک تمیمی»، «حُلاس بن عمرو راسبی»، از اصحاب امیرمؤمنان و فرمانده نیروهای آن حضرت در کوفه، که ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمده بود، ولی بعد از توبه انقلابی توفیق همراهی سپاه امام حسین علیه السلام را به دست آورد. «نعمان بن عمرو الراسبی»، «عمرو بن ضبیعه (مشیعه)»، از سوارکاران دلیر کوفه، که از کوفه همراه سپاه عمر سعد بیرون آمد.»

۲۱. مقتل العوالم، ص ۸۵.

۲۲. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۳۸.

۲۳. الهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.

۲۴. همان، ص ۱۰۴ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲۵. قاسم صرافان.

۲۶. مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱.

۲۷. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۷.

فصل اول

شب
دوازدهم محرم

راهکارهای
مقابله با نفوذ
دشمنان انقلاب

ایجاد انگیزه

حسن بصری یکی از دانشمندان قرن اول هجری است که افکار شیطانی و گمراه کننده‌ای داشته و باعث گمراهی عده زیادی شده است. او به شدت با اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی می‌کرد و یکی از عوامل فساد در دوران حکومت امام علی علیه‌السلام امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام شمرده می‌شود. حسن بصری، چنان خدمتی به دستگاه بنی امیه نمود که به فرموده برخی از دانشمندان، اگر زبان حسن بصری و شمشیر حجاج نبود حکومت مروانی در گهواره، زنده به گور می‌شد.

هنگامی که حضرت علی علیه‌السلام بصره را فتح کرد، مردم دور آن حضرت را گرفتند تا سخنان او را بشنوند، چشم حضرت در میان جمعیت به حسن بصری افتاد که چیزی را یادداشت می‌کرد. امام با صدای بلند او را مخاطب قرار داده و فرمود: چه می‌کنی؟ عرض کرد سخنان شما را می‌نویسم تا برای دیگران بازگو نمایم. امام علیه‌السلام فرمودند:

«أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٍّ وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَمَّا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَ لَكِنَّ يَقُولُ لَا قِتَالَ^۲؛ آگاه باشید که هر قوم و جمعیتی یک سامری دارد و توای حسن! سامری این امت هستی، تو آثار رسول خدا ﷺ را از من می‌گیری و با هوای نفس و تفسیر به رأی خودت، مکتب تازه‌ای می‌سازی و مردم را به آن فرامی‌خوانی.»

این دشمنی و عداوت او با اهل بیت علیهم‌السلام ادامه داشت تا اینکه روزی حسن بصری در سرزمین منی عده‌ای از حاجیان را جمع کرده و با سخنان گمراه‌کننده‌اش، اسباب انحراف آنان را فراهم می‌کرد.

امام سجاد علیه‌السلام هنگام عبور از منی، حسن بصری را در آن حال دید. لحظه‌ای ایستاد و خطاب به او فرمود: ای حسن بصری! لحظه‌ای ساکت شو، از تو سؤال دارم، چنانچه در این حالت و با این وضعیتی که مابین خود و خدا داری، مرگ به سراغ تو آید آیا از آن راضی هستی؟ و آیا برای رفتن به سوی پروردگارت آماده‌ای؟ حسن بصری گفت: خیر، آماده نیستم.

حضرت فرمود: آیا نمی‌خواهی در افکار و روش خود تجدید نظر کنی و تحوّل در خود ایجاد نمائی؟

حسن بصری لحظه‌ای سر به زیر انداخت و سپس گفت: آنچه در این رابطه بگویم، خالی از حقیقت است.

آنگاه امام سجاد علیه‌السلام فرمود: آیا فکر می‌کنی که پیغمبر دیگری مبعوث خواهد شد و تو از نزدیکان او قرار خواهی گرفت؟ پاسخ

داد: خیر، چنین فکری ندارم.

حضرت فرمود: آیا در انتظار جهانی دیگر غیر از این دنیا هستی که در آن کارهای شایسته انجام دهی و نجات یابی؟ اظهار داشت: خیر، چنین آرزویی ندارم.

امام علیه السلام فرمود: آیا تاکنون عاقلی را دیده‌ای که از خود راضی باشد و به راه کمال و ترقی قدم ننهد و دیگران را پند و اندرز نماید؛ ولی در فکر تحوّل و موعظه خود نباشد؟!

امام سجاد علیه السلام بعد از این سخنان، به راه خود ادامه داد و رفت. حسن بصری لحظه‌ای به فکر فرو رفت و سپس پرسید: این چه کسی بود که چنین سخنان حکمت‌آمیزی را بیان کرد؟ گفتند: او علی بن الحسین علیه السلام بود.

پس از این جریان هرگز کسی ندید که حسن بصری با سخنان گمراه‌کننده‌اش به فکر منحرف ساختن دیگران باشد.^۳

متن و محتوا

همان‌گونه که انسان از نظر پزشکی و فیزیکی نیاز به واکسیناسیون دارد، جامعه نیز باید در مقابل تهدیدات دشمن واکسینه شود. امام سجاد علیه السلام یکی از اهل بیته است که تأثیر بسیار زیادی در جهت واکسینه‌سازی جامعه اسلامی داشته، به گونه‌ای که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، بخش مهم و قابل توجهی از زندگی امام سجاد علیه السلام به تاکتیک‌های مبارزاتی و راهبردهای دفاعی در برابر نفوذ دشمن، اختصاص یافته است. داستان مناظره با حسن بصری یکی از اقدامات اثربخش حضرت است که مورد

اشاره قرار گرفت.

امام زین العابدین علیه السلام برای مبارزه با نفوذگران، حرکت جهاد فرهنگی و پرورش شخصیت‌ها را در دستور کار خود قرار داد و با برنامه عمیق و دامنه‌دار به ایفای نقش پیشوایی خود پرداخت، این رویکرد امام سجاد علیه السلام زمینه ساز انقلاب فرهنگی امام باقر و امام صادق علیه السلام گشت، تا آنجا که برخی از نویسندگان، همچون علامه محقق مرتضی جعفر عاملی آن حضرت را «باعث الاسلام من جدید» می‌داند.

راهکارهایی که امام سجاد علیه السلام برای مبارزه با نفوذ دشمن در دستور کار قرار داده و توانست به نتیجه مطلوب دست یابد، متعدد هستند؛ اما در اینجا به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. تجهیز امت اسلامی به قدرت ایمان

یکی از مهم‌ترین راه‌های نفوذ دشمن، نفوذ فرهنگی است که بر اساس آن باورها و اعتقادات مردم هدف قرار گرفته و در جهت تضعیف آن‌ها اقدام می‌کنند. از این رو برای مقابله با نفوذ دشمنان، باید ابتدا امت اسلامی به صفاتی آراسته شوند که بتوانند خود را از آفات درونی حفظ نموده و یقین خویش را افزایش دهند. شرط پیروزی این است که در صف مؤمنان باشند و گرنه راه برای نفوذ دشمن باز خواهد ماند. یاد خدا، ایمان، صبر، استقامت، پرهیزگاری، توکل و یقین به وعده‌های الهی است که قدرت معنوی بی‌اندازه‌ای به انسان می‌دهد. قرآن در این باره می‌فرماید:

«إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً؛ اگر (در برابر آن دشمنان) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید، نقشه‌های (خائنانه) آن‌ها به شما زیانی نمی‌رساند.»

جامعه و امتی که باورهای دینی قوی داشته باشند و امور زندگی خود را بر اساس اصول عقلانی و تفکر سامان دهند، به سادگی در دام دشمن نمی‌افتند. اگر امروزه دشمن در میان امت اسلامی نفوذ کرده و توانسته برخی از آن‌ها را به سوی تکفیر دیگر مسلمانان و حمله و تجاوز به حریم آنان سوق دهد، به سبب دوری از باورها و اعتقادات صحیح و عدم بهره‌گیری از قدرت تفکر و تعقل است. حضرت سجاد علیه السلام در روایت زیبایی فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ؛ کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند - و در زکود فکری به سربرد - به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت.»

آن حضرت برای اینکه بتواند در جو خفقان روزگار خود، ایمان و باورهای مردم را تقویت کند، از قالب «دعا» استفاده نمود؛ زیرا دعا پیوند عمیق و معنوی میان انسان و پروردگار است که اثر تربیتی و سازندگی مهمی دارد.

برخی از دعاهای حضرت در کتاب گران بهای صحیفه سجادیه جمع آوری شده؛ اما متأسفانه برخی از افراد در عمرشان حتی یک بار هم این کتاب را ورق نمی‌زنند، کتابی که تنها شامل

راز و نیاز و مناجات و عرض حاجت در پیشگاه خدا نیست، بلکه ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و عقیدتی نیز دارد. در لابلای این عبارات وحی گونه، فلسفه قیام حسینی علیه السلام تبیین می‌گردد و انسان نیایش‌گر ناخواسته از حالت انزوا و خمودی به صحنه مبارزه با طاغوت و ستمگران سوق داده شده، راه عزت حقیقی به وی نشان داده می‌شود.

آن حضرت دعای ۴۹ صحیفه سجادیه را برای دفع دشمنان و بر ملا کردن نقشه‌های آنان بیان فرموده است؛ زیرا دشمن با همه وجود در مقابل انسان ایستاده، لحظه‌ای آرام نیست و چشمش به خواب نمی‌رود.

امام سجاد علیه السلام در دعای بیستم (دعای مکارم الاخلاق)، از خداوند، پیروزی و غلبه بر دشمنانش را درخواست نموده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي
وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي وَظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي وَهَبْ لِي مَكْرًا
عَلَى مَنْ كَايَدَنِي وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي وَتَكْذِيبًا لِمَنْ
قَصَبَنِي وَسَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي؛ خدایا! بر محمد و خاندانش
درود فرست و مرا بر آنکه بر من ستم کند، دستی (نیروی)، و
بر آنکه با من ستیزه جوید، زبانی (برهانی) و بر کسی که با من
دشمنی و عناد ورزد پیروزی عطا کن و در برابر کسی که نسبت
به من، به حيله‌گری و بداندیشی پردازد، راه و تدبیر در برابر
آنکه بر من فشار و آزار رساند، نیرو ده و در برابر عیب‌جویانی
که بر من عیب‌جویی و دشنام‌گویی کنند، قدرت تکذیب و در
برابر خطر تهدید دشمنان، به من امنیت عنایت فرما!»

آن حضرت در روایتی تنها راه نجات و خلاصی از شبهات و دشمنان را متمسک شدن به اهل بیت دانسته و می‌فرماید:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالْأَرَءِ الْبَاطِلَةَ، وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ، وَمَنْ اهْتَدَى بِنَاهْدِي؛ بِهِ وَسِيلَهُ عَقْلٌ نَاقِصٌ وَنَظَرِيهٌ هَايَ بَاطِلٌ وَمَقَائِيسَاتٌ فَاسِدَةٌ وَبِيْ اسَاسٍ نَمِيْ تَوَانِ احْكَامٍ وَمَسَائِلِ دِيْنٍ رَا بَه دَسْتِ اَوْرَدَ؛ تَنَهَا وَسِيْلَهُ رَسِيْدِنَ بَه احْكَامٍ وَاَقْعِيْ دِيْنٍ، تَسْلِيْمٍ مَحْضٍ بُوْدِنِ مِيْ بَاشَدُ وَ هَر كَسِيْ دَر مَقَابِلِ مَا اَهْلِ بِيْتِ تَسْلِيْمٍ بَاشَدُ اَز هَر اَنْحِرَافِيْ دَر اَمَانِ اسْتِ وَ هَر كَه بَه وَسِيْلَهُ مَا هِدَايْتِ يَابَدُ خُوْشْبَخْتِ خَوَاهَدُ بُوْد.»

خوب است بدانیم نفوذ دشمن، مختص به زمان اهل بیت علیهم‌السلام نبوده؛ بلکه امروزه هم وجود دارد. رهبرانقلاب اسلامی ایران پس از اتمام برجام، اعلام خطری که در مسیر دشمن‌شناسی به مردم داده، درباره نفوذ دشمن است. ایشان در سال ۹۴ بیش از ۸۰ بار کلمه «نفوذ» را مطرح کرده است.

اگر امروز دشمن می‌خواهد با ایجاد شبهه مردم را از عزاداری امام حسین علیه‌السلام بی‌انگیزه سازد، بهترین راه مقابله این است که با تفکر و تعقل و با مطالعه منابع متقن دینی، ایمان خود نسبت به عزاداری را تقویت و پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای برای این شبهات پیدا کنیم تا این شبهات نتوانند ذره‌ای از ارادت و محبت ما نسبت به امام حسین علیه‌السلام و عزاداری را کم کنند.

باید بدانیم امام حسین علیه السلام برای حفظ دین من و شما، خود را فدا کرده و خون عزیزانش در این راه ریخته شد و زن و بچه اش در این مسیر به اسیری رفتند. باید به این برسیم که امام حسین علیه السلام در پیشگاه خداوند کریم، جایگاه رفیع و والایی دارد و می تواند دست ما را هم بگیرد. باید به این باور برسیم که امام حسین علیه السلام نمرده؛ بلکه زنده است و در نزد پروردگارش روزی می خورد. اگر به این باور و اعتقاد برسیم، آن وقت عزاداری تنها ریختن اشک نیست، بلکه عین زندگی و نشاط است.

۲. معرفی الگوی زندگی اسلامی

امام سجاد علیه السلام در دعاهای عمیق خود، ابعاد یک زندگی اسلامی و ایمانی و قرآنی و ولایی را به بهترین و زیباترین و جوه به تصویر کشیده و در لباس عشق و معاشقه با خداوند و اشک و آه و مناجات با قاضی الحاجات پرده از روی بسیاری از اسرار کشف شده و غیرمکشوف برگرفته و سیمای ملکوتی و راستین انسان مؤمن و اهل ولایت و ولایت مدار و ولایت پذیر را به نحو احسن تبیین فرموده است.

البته محور و اساس دعاهای آن حضرت بر حُب فی الله و معاشقه و مناجات و عالیترین جذبه های الهی خلاصه می شود و سیمای آن بزرگوار سیمای عاشق فانی فی الله است. اما در لابه لای این مضامین عرفانی، سبک زندگی دینی را به عنوان الگو و سرمشق برای ما معرفی کرده است.

آن حضرت در فرازی از دعای شریف مکارم الاخلاق چنین نجوا می کند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّبْنِي بِحَلِيَّةِ الصَّالِحِينَ وَ
 أَلْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ؛ خداوند ابر محمد و آل او درود فرست
 و ما را به زینت صالحان و شایستگان مزین فرما و زینت
 پرهیزگاران را بر من بیوشان.»

امام علیه السلام در این جملات، دو عنوان «صالحان» و «تقوی پیشگان» را با هم آمیخته، تا دو بعد ایجابی و سلبی زندگی افراد را تبیین کند. یعنی هم باید انسان مزین به لباس اهل صلاح باشد تا کار نیک انجام دهد و هم لباس اهل تقوی را بپوشد تا او را از آلودگی‌ها حفظ کند.

آنگاه امام علیه السلام امتیازات و ویژگی‌های صالحان و پرهیزگاران را چنین بیان می‌فرماید:

۱. «فِي بَسْطِ الْعَدْلِ» (گسترش دادن عدالت)
۲. «وَ كَظْمِ الْغَيْظِ» (فرو خوردن خشم و کینه)
۳. «وَ إِطْفَاءِ النَّائِرَةِ» (خاموش کننده آتش فتنه)
۴. «وَ صَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ» (جمع کننده اهل تفرقه)
۵. «وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ» (تلاش برای اصلاح ذات البین)
۶. «وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ» (اشاعه و افشای کارهای نیک دیگران)
۷. «وَ سْتِرِ الْعَائِبَةِ» (پوشاندن عیوب دیگران)
۸. «وَ لِينِ الْعَرِيكَةِ» (رفتار با نرمی و ملاطفت)
۹. «وَ حَفْضِ الْجَنَاحِ» (تواضع و فروتنی)
۱۰. «وَ حُسْنِ السِّيَرَةِ» (سیره نیکو و پسندیده)

۱۱. «وَسُكُونِ الرَّيْحِ» (حاکمیت آرامش بر زندگی و رفتار)
۱۲. «وَطِيبِ الْمُخَالَقَةِ» (معاشرت باشیوه پسندیده و اخلاق نیک)
۱۳. «وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ» (سبقت گرفتن به سوی فضیلت‌ها)
۱۴. «وَإِيثارِ التَّفْضُلِ» (اهل ایثار و تفضل بودن)
۱۵. «وَتَزَكِّ التَّغْيِيرِ وَ الْإِفْصَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ» (پرهیز از سرزنش دیگران و پرهیز از تمجید کسانی که سزاوار آن نیستند)
۱۶. «وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ» (گفتار به حق، اگر چه کم باشد)
۱۷. «وَاسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي» (اندک شمردن گفتار و کردار و کارهای خیر هر چند بسیار باشند)
۱۸. «وَاسْتِكْتَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي» (بسیار شمردن کارهای شر، هر چند اندک باشد)
- امام سجاد علیه السلام در جملات کوتاه پیشین، ۱۸ شاخصه از شاخصه‌های یک زندگی دینی و الهی را بیان کرده است. در واقع آن حضرت دو شیوه زندگی را به تصویر کشیده (زندگی غیر صالحان و غیر پرهیزکاران و زندگی صالحان و پرهیزکاران) و از خداوند متعال خواسته تا همیشه زندگی وی در مسیر زندگی پاکان و صالحان ادامه یابد. مطالعه و به کارگیری این ۱۸ مورد، سبب دینی شدن سبک زندگی ما می شود.
- امام سجاد علیه السلام نه تنها در دعا‌های خود الگو و سرمشق می دهد، بلکه عمل و رفتار آن حضرت نیز سرمشقی نیکو است. آن حضرت اسوه عبادت و زهد و ساده زیستی و نمونه صبر و شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم و ... است.

یکی از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام و از راویان حدیث به نام «زهری» حکایت می‌کند: روزی به همراه حضرت سجاد علیه السلام، نزد پنجمین خلیفه از خلفای اموی در دمشق، عبدالملک مروان رفتیم؛ عبدالملک، احترام شایانی نسبت به حضرت سجاد علیه السلام به جا آورد؛ و چون چشمش به آثار سجود در چهره و پیشانی مبارک امام زین العابدین علیه السلام افتاد، گفت: ای ابو محمد! خود را بسیار در زحمت عبادت انداخته‌ای، با اینکه خداوند متعال تمام خوبی‌ها را به تو داده است و تو نزدیک‌ترین فرد به رسول الله می‌باشی، تو دارای علم و کمالی هستی که دیگران از داشتن آن محروم می‌باشند!

امام سجاد علیه السلام فرمود: آنچه از فضل پروردگار و توفیقات الهی برای من گفتی، نیاز به شکر و سپاس دارد.

و آنگاه فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با اینکه تمام خطاهای گذشته و آینده‌اش بخشیده شده بود، آنقدر نماز می‌خواند که پاهای مبارکش ورم می‌کرد، به قدری روزه می‌گرفت که دهانش خشک می‌گشت و می‌فرمود: آیا نباید بنده‌ای شکرگزار باشم.

سپس حضرت در ادامه سخنانش افزود: حمد خداوندی که ما را بر دیگران برتری بخشید و به ما پاداش خیر عطا نمود، و در دنیا و آخرت حمد و سپاس، تنها مخصوص اوست.

به خدا سوگند! چنانچه اعضاء و جوارح قطع شده گردد و در اثر عبادت نفسم قطع شود، یک صدم شکر یکی از نعمت‌های خداوند را هم انجام نداده‌ام.

چگونه می‌توان نعمت‌های الهی را برشمرد؟! و چگونه توان شکر نعمتی از نعمت‌هایش را خواهم داشت!؟

نه به خدا قسم! خداوند هرگز مرا غافل از شکر نعمت‌هایش نبیند. چنانچه عائله‌ام و دیگر خویشان و سائر مردم حقی بر من نمی‌داشتند، به جز عبادت و ستایش و مناجات با خداوند سبحان، کار دیگری انجام نمی‌دادم و سخنی به جز تسبیح و ذکر خدای متعال نمی‌گفتم تا آنکه نفسم قطع شود.

زهری می‌گوید: سپس امام علیه السلام به گریه افتاد و عبدالملک نیز گریان شد و گفت: چقدر فرق است بین کسی که آخرت را طلب کرده و برای آن جدیت و کوشش می‌نماید و بین کسی که دنیا را طلب کرده و باکی ندارد که از کجا و چگونه به دست می‌آورد. پس چنین افرادی در آخرت سهمی و نجاتی برایشان نخواهد بود.^۶ عزادار امام حسین علیه السلام سیره امام سجاد و اهل بیت علیهم السلام را الگوی خود قرار می‌دهد و سبک زندگی که در ماهواره و شبکه‌های مجازی و... را طرد می‌کند.

عزادار واقعی می‌داند نباید از دشمن تبعیت کند. اگر مقام معظم رهبری (مدظله العالی) بحث جهاد کبیر را مطرح می‌کند، این جهاد کبیر را هم خود ایشان به عدم تبعیت از دشمن تفسیر نموده و در این باره تأکید می‌کند. مواظب باشیم تا از دشمن تبعیت نکنیم و دنباله‌رو او نباشیم، بلکه مستقل و با اقتدار زندگی خود را پیش ببریم و گوش ما به دهان دشمن و چشم بر دست او ندوزیم.

گریزوروضه

امام سجاد علیه السلام در مناسبت ها و مجالس مختلفی مظلومیت خود و شهادت مظلومانه پدرش را برای مردم تبیین کرد. آن حضرت پس از جریان دلخراش و دلسوز عاشورا بیش از حد بی تابی و گریه می نمود.

هرگاه غلام امام سجاد علیه السلام ظرف آب را برای ایشان می آورد، امام شروع به گریه می کرد تا اینکه غلام به نشانه اعتراض، گفت: آقا! در طی سی و پنج سال گذشته هر بار که برای شما آب می آورم تا وضو بگیرید، چشمت که به آب می افتد، اشکتان سرازیر می شود! هرگاه بچه شیرخواره ای را ببینید، گریه می کنید، آقا! این همه گریه کردید، دیگر بس نیست؟ یا بن رسول الله! شما با این وضعیت و حالتی که دارید، خود را از بین می برید!

حضرت در پاسخ فرمودند: غلام! از تو انتظار نداشتم، این حرف را بنزد! «وَاللَّهِ لَقَدْ شَكََا يَعْقُوبُ إِلَىٰ رَبِّهِ فِي أَقَلِّ مِمَّا رَأَيْتَ حَتَّىٰ قَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ أَنَّهُ فَقَدْ أَبْنَاءُ وَاحِدًا» یعقوب علیه السلام، پیامبر و پیامبرزاده بود. او دوازده پسر داشت، خداوند متعال یکی از آنان را مدتی از نظرش غایب کرد، در اندوه این فراق موقتی، موهای سر یعقوب سفید، کمرش خمیده و نور چشمانش از شدت گریه از دست رفت، در حالی که پسرش در این دنیا و زنده بود؛ اما «إِنِّي رَأَيْتُ أَبِي وَجَمَاعَةَ أَهْلِ بَيْتِي يُذَبِّحُونَ حَوْلِي»^۷ من با چشمان خودم پدر و برادر و ۷۱ تن از خانواده ام را دیدم که مظلومانه کشته شده و بر زمین افتادند. پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام کم شود؟

آفتاب لب بامم، پدرِ گریه منم

علی اوسطم و پیر عزا و مَحَنم

قسمت این بود که با گریه شوم، هم بیعت

یادگاریِ غریبِ پدری بی کفنم

آب شد پیکر من از غم دروازه شام

ردی از سلسله‌ها هست، به روی بدنم

یوسفی بودم و از حادثه یعقوب شدم

پسر خسته دل کشته بی پیره‌نم

ابکی ابکی لحسین بن علی العطشان

شهره شهر شده گریه دشمن شکنم

سهل ساعی می‌گوید: من از سفر مکه به سمت بیت المقدس

بر می‌گشتم، در شهر شام دیدم مردم کف می‌زنند به یکدیگر

می‌رسند تبریک می‌گویند، شهر را زینت کردند.

پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: اسیران خارجی را می‌آورند. از

کدام دروازه؟ از دروازه ساعات!

کناره دروازه ساعات ایستادم، یکباره صدای شادی و هلهله

جمعیت بلند شد. تا نگاه کردم چشمم به چند سر بریده روی

نیزه‌ها افتاد. یکی از سرها قرآن می‌خواند. سرها که گذشت،

دیدم آقای بزرگواری را سوار بر شتر برهنه آوردند! آثار بزرگی از

صورتش نمایان بود، جلورفتم سلام کردم، آقا فرمودند: خدا

رحمتت کند کی هستی؟ که مرا در این شهر سلام می‌کنی (یعنی

اینجا به ما سنگ زدند، زخم زبان می‌زنند)

گفتم: آقا سهل ساعدی هستم از صحابه جدت رسول خدایم، آقا! این چه حالی است می بینم. فرمودند: سهل ساعدی! بابایم را کشتند، عمویم را شهید کردند به حالش گریه کردم. آقا چه کنم؟ فرمود سهل، اگر ممکن است پارچه‌ای رازیر زنجیر گردنم بگذار. سهل گفت: تا زنجیر را از گردن آقا بلند کردم، دیدم خون تازه از زیر حلقه‌های زنجیر جاری شد.

بیمار چنین عاشق و دلداده که دیده

در تاب و تب از عشق رخ یار که دیده

که روی شتر گه به روی خار مغیلان

که مجلس بیگانه و اغیار که دیده

در سلسله از کرب و بلا در سفر شام

بر روی شتر پیکر تب دار که دیده



١. روش داستانی.
٢. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج١، ص ١٧٢.
٣. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج٢، ص ٣١٣-٣١٤.
٤. آل عمران/١٢٠.
٥. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج١١، ص ٢٠٦.
٦. بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٥٢.
٧. کامل الزیارات، ص ١٠٧ و مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٦٦.

فصل اول

شب
دوم محرم

ریشه‌ها
و زمینه‌های
انقلاب حسینی
علیه‌السلام

ایجاد انگیزه^۱

نصر بن ابی نِزَر، یکی از یاران فداکار ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. برای این او را بهتر بشناسیم، باید مقداری به گذشته برگردیم. ابی نیز فرزند نجاشی پادشاه حبشه است که مهاجران اسلام را پذیرفت. زمانی که نجاشی آیات قرآن را از زبان مسلمانان مهاجر شنید، به حقانیت قرآن و مسلمانان پی برد و در برابر نمایندگان رسمی قریش، از مسلمانان دفاع کرد.

نجاشی فرزندش «ابونیزر» را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد تا با اسلام آشنا شود. ابونیزر بعد از مدتی به اسلام رغبت نشان داد و مسلمان شد و پس از آن تحت تربیت و توجه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار گرفت. می‌گویند: پس از مرگ نجاشی، مردم حبشه به مدینه آمدند تا تنها بازمانده او (ابی نیزر) را برای نصب پادشاهی به حبشه ببرند، ولی او گفت: یک ساعت در خدمت رسول الله بودن برایم از یک عمر پادشاهی شما و حبشه برتر است.

بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ابونیزر افتخار یافت تا در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بماند. ابونیزر می‌گوید روزی در منطقه «بُعَیْبَغَه» (منطقه‌ای که پشت بقیع فعلی می‌باشد)، مشغول کشاورزی بودم، در آن حال کسی از دور به سویم آمد. نزدیک که شد دیدم مولا امیرالمؤمنین است. آن حضرت فرمود: ابونیزر خیلی گرسنه‌ام. آیا غذایی داری؟ من به شدت شرمنده شدم. زیرا چیزی برای پذیرایی از ایشان نداشتم. تنها خوراکی من مقداری کدو بود که در پیه شتر پخته بودم و قسمتی از آن را استفاده کرده و مقدار کمی از آن باقی مانده بود که می‌خواستم آن را دور بریزم.

عرض کردم: چیزی در خورشان شما ندارم. حضرت فرمودند: هر چه هست بیاورید. با شرمندگی آن مقدار غذا را نزد ایشان گذاشتم. حضرت بر اساس رسم همیشگی خود، سه لقمه خورد و بلند شد. سپس فرمود: این غذا حقی را بر من ایجاد کرده که باید آن حق را ادا کنم. آنگاه کلنگ را برداشت و شروع به کندن نمود. پس از مدتی دیدم تمام لباس‌های حضرت خاک‌آلود و خیس عرق شده و حاصل تلاش ایشان چاه آبی بود که آب آن به پهنای گردن شتر، از زمین می‌جوشید.

حضرت پس از حفر چاه و جاری شدن آب، خدا را سپاس گفت و دو رکعت نماز خواند و فرمود: «ابونیزر این آب مال شماست.» بعدها این منطقه معروف شد به منطقه ابونیزر.

ابونیزر بعداً صاحب یک فرزند شد و اسمش را نصر گذاشت. ابونیزر به فرزندش سفارش کرد، از آنجا که علی علیه السلام یک چشمه

به ما بخشیده، تو نیز چشمه‌ای به این خانواده ببخش. نصر خطاب به پدر گفت: مگر خدا نیاموخته:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا»^۲ اگر ایشان یک چشمه

به ما بخشیده، من باید ده چشمه به حسین علیه السلام هدیه کنم.

البته اگر من صد چشمه هم به او ببخشم، این پاسداشت

محبت‌های او نیست.

نصر بن ابی نیز با امام حسین علیه السلام به کربلا می‌آید و روز عاشورا،

خود را سپرد به خدا عز و جلال قرار می‌دهد تا اینکه بر اثر تیرهایی که

به بدن او می‌خورد، ده چشمه خون از بدنش می‌جوشد. کنار

ابا عبدالله به زمین می‌افتد و می‌گوید:

«أَوْفَيْتُ يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ؛ أَيُّ پسر رسول خدا! آیا وظیفه‌ام را

خوب انجام دادم.»

امام فرمود:

«نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ». بلکه تو پیش از من به بهشت

رسیدی.^۳

در تحلیل این فداکاری نمی‌شود از چشمه‌های خونی که بر بدن

نصر بن ابی نیز جاری شد، سخن گفت؛ اما از ضربات کلنگی

که پنجاه سال قبل امام علی علیه السلام در ته چاه می‌زد سخن نگفت.

نمی‌شود از عرق جبین این یار فدایی ابی عبدالله در کارزار

صحبت کرد و از عرق جبین امیر مؤمنان در ته آن چاه صحبتی

نکرد. حقیقت این است که این چشمه‌های جاری شده در راه امام حسین علیه السلام ریشه در ضربات کلنگ امیرالمومنین علیه السلام در ته چاه دارد. ریشه این فداکاری به آن فداکاری گره خورده. این انقلاب در محضر ابی عبدالله علیه السلام، ریشه در «بُعْبِغَهُ» دارد.

متن و محتوا

در تحلیل و بررسی بسیاری از حوادث و اتفاقات سرنخ‌هایی به دست می‌آید که انسان را به ریشه‌های کهن‌تری وصل می‌کند که گاهی فاصله زمانی بسیاری میان آن دو وجود دارد. البته گاهی فداکاری در فداکاری ریشه دارد و گاهی ظلمی در ظلمی دیگر. نمونه‌ای از تاثیر گذاری در جریان‌های مثبت ارائه می‌شود، اما ظلمی که در عاشورا رقم خورد و زمینه‌ای شد تا امام حسین علیه السلام انقلابی را آغاز کند، نه یک اتفاق و نه یک حادثه، بلکه یک جریان است که باید به دنبال ریشه‌های آن گشت. باید به دست آورد که این شجره از کدام چشمه خبیثه آب می‌خورد. سرنخ‌های به دست آمده از حادثه عاشورا، ما را به ریشه‌های کهن پنجاه ساله در سقیفه و جریان غصب خلافت از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می‌کند و نشان می‌دهد، جریان انحرافی که در مسأله رهبری و جانشینی پیامبر پیش آمد، به تدریج، جامعه را از سرچشمه زلال مکتب دور کرد و دشمنان دیرین اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله، کم‌کم قدرت یافتند و با سلطه بر سرنوشت مسلمین و حکومت، اهداف و نیات شوم خود را تحقق بخشیدند.

مرحوم محقق اصفهانی معروف به علامه کمپانی رحمته الله علیه به بهترین شکل ممکن واقعه عاشورا را ریشه یابی کرده و نسبت به نگاه ظاهری و دیدن این واقعه تنها در روز دهم محرم ۶۱ هجری، هشدار داده و ما را به دیدن افق های بلندتر و سرچشمه اصلی که این شجره خبیثه از آن آب می خورد، دعوت می کند.

علامه کمپانی در شعر بسیار زیباییش، چنین روشنگری نموده است:

فما رماه اذ رماه حرملة

وانما رماه من مهده له

آنگاه که حرملة (لعنة الله عليه) در کربلا تیر انداخت، این حرملة نبود که تیر می انداخت. بلکه کسی که زمینه ساز این حادثه بود، تیراندازی کرد. یعنی تیر حرملة، سال ها پیش و از کمانی دیگر و با ضرب شصت ظالمی دیگر به حرکت درآمد و به دنبال هدف خود می گشت. این تیر، ۵۰ سال جاده کربلا را در نور دید و دهم عاشورا ۶۱ هجری به هدف نشست.

«سهم آتی من جانب السقیفة وقوشه علی ید الخلیفة» تیری

از سوی سقیفه آمد که کمانش به دست «اول ظالم ظلم حق

محمد» بود!

حقیقتاً بهتر از این نمی شود این صحنه معادله گونه تاریخ را، حل کرد و واکاوی نمود.

اگر چشمه شوم سقیفه نبود، هرگز جنایت های بعدی که اوج آن در عاشورا است، پیش نمی آمد و مسیر تاریخ اسلام و شیعه به

گونه دیگری رقم می خورد.
و در یک کلام:

همان هایی که از حیدر بریدند!

حسین ابن علی را سر بریدند!

در سقیفه چه گذشت؟

در سقیفه مسیری را که خداوند منان برای انسان ها معین کرده بود، منحرف و مولا علی علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام را خانه نشین نمودند و خود را به جای آنان معرفی کردند! نتیجه این شد که مردم در مکتب پاک اهل بیت علیهم السلام تربیت نشدند و باب انجام همه کارهای زشت و ناپسند برایشان باز شد.

مشکل از آنجا شروع شد که مردم تصور کردند، برای اداره حکومت، نیازی به امام معصوم علیه السلام نیست و خود می توانند جامعه را اداره کنند! در واقع انسان کاملی که خلیفه تام خداوند بر روی زمین بود را کنار زدند!

مشکل از آنجا نشأت گرفت که اداره حکومت را فقط یک امر مادی دانستند که می خواهد فقط نظم اجتماعی را در جامعه برقرار کند و برای برقراری نظم اجتماعی، به اسم دموکراسی، امام معصوم علیه السلام که مجری احکام الهی در زمین است را کنار زدند. نتیجه تفکر سقیفه ای این شد که در روز عاشورا خلیفه خدا را به بدترین وجه ممکن به شهادت رساندند.

اگر پیمان مردم با «ولی» بود

اگر پیوند با آل علی بود

نه فرمان نبی از یاد می‌رفت

نه رنج و زحمتش بر باد می‌رفت

نه زهرا کشته می‌شد در جوانی

نه می‌شد خسته از این زندگانی

نه خون دل نصیب مجتبی بود

نه پرپر لاله‌ها در کربلا بود

فرهنگ سقیفه‌ای

باید بدانیم هر نوع فرهنگی که از جنس سقیفه باشد، و انسان آن را بپذیرد و به آن فرهنگ عمل کند، حال چه آن شخص کافرترین اشخاص و یا از نظر ظاهری موجه‌ترین افراد از نظر دین باشد، جای اهل سقیفه گذاشته است. اهل سقیفه اهل عبادات طولانی بوده و پس از اعمال حکمیت نیز از دین دم می‌زدند؛ اما کدام دین؟ دین بی ولایت. دینی که حاکمیت آن با معصوم و جانشین معصوم نباشد!

مگر باطن دین، چیزی جز ولایت است؟

در فرهنگ سقیفه‌ای، هر جا می‌دیدند نظر اسلام برای امور کافی نیست، به جای اینکه دستشان را به اسلام بدهند و خود را بالا بکشند، نظر خود را بر اسلام ترجیح می‌دادند.

آری، در این فرهنگ است که حسین بن علی علیه السلام، انسان کامل و بالاترین مقام معنوی عالم به مسلخ می‌رود و با تیر سه شعبه

گلوئی طفل شش ماهه اش را پاره پاره و بدن علی اکبر او را تکه تکه می کنند و دو دست ابوالفضل العباس علیه السلام را جدا و یاران باوفای امام حسین علیه السلام را با فجیع ترین وجه به شهادت می رسانند.

معاویه و یزید بسترساز جنایت

بنابراین شورای سقیفه، سرچشمه ظلم و جنایت به اهل بیت علیهم السلام است و معاویه و یزید دست نشانده برگزیدگان شورای سقیفه بودند و دستور العملشان همان دستور العمل آن ها بود. معاویه و یزید برای رساندن آب زهر آلود آن سرچشمه به درخت خبیثه، بسترهای بسیار مناسب و خوبی بودند، البته دستگاه حکومت معاویه، هم از نظر مرکزی با حکومت یزید کاملاً تفاوت دارد، هم از نظر اطرافیان و کارگردان ها.

معاویه مردی عوام فریب، سیاستمدار، با تجربه و دارای سوابق فراوانی در کار مُلک و مُلکداری است، اما یزید یک جوان خام، بی تجربه و خوشگذرانی است که ریاست و حکومت را هم برای می و معشوق و شعر و شرابش می خواهد.

اطرافیان معاویه مانند عمرو بن عاص، مردمی با سابقه و ریشه دار بودند که در کوران های سیاسی گذشته، کاملاً پخته شده و بسیاری از آنان دست کمی از خود معاویه نداشتند و برای نگهداری دنیای خود از هر نقشه ای استفاده می کردند و به همین دلیل امام حسین علیه السلام تا روی کار آمدن یزید دست به قیام و انقلاب نزدند و منتظر ماندند تا بستر لازم فراهم شود تا در شرایط مناسب با جاری کردن خون پاک خود و یارانش شجره طیبه

اسلام را به ثمر بنشانند. همه جانفشانی و ایثارها در کربلا برای جلوگیری از این نوع تفکر و فرهنگ سقیفه‌ای است. اما مهم‌ترین سؤال این است: اگر ما در آن زمان بودیم، چه می‌کردیم؟

جواب: مگر سقیفه فقط در آن زمان بوده است؟ ممکن است، ما نیز امروزه جزء تابعین آن فرهنگ بوده و از ولی برحق خود، اطاعت محض نداشته باشیم! یا هر کجا فرمان ولی، مخالف منافع ما باشد، از او سرپیچی کنیم و ارزش‌های دینی و الهی را زیر پا بگذاریم!

آیا چنین تفکری امروزه وجود ندارد؟ آیا عده‌ای به دنبال این نیستند که همان آشی که در سقیفه پخته شد و عده‌ای زیادی را مسموم کرد امروز هم برای ما بپزند و فکرها را نسبت به ولایت فقیه مسموم کنند؟

حضرت امام خمینی علیه السلام اصل ولایت فقیه را بر مبنای عقلی و نقلی بودن آن در حاکمیت دینی مطرح فرمودند و تأکید کردند: «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت نرسد.»

اصل ولایت فقیه در دوران امام بزرگوار، اصالت خود را در اداره نظام اسلامی و دفاع از حقوق مسلمانان و مستضعفان به روشنی نشان داد و این اصل مترقی اسلام، استحکام و استمرار خود را در دوران رهبری پربرکت مقام معظم رهبری به اثبات رساند و تلاش‌های ناموفق مخالفان ولایت فقیه در حذف این اصل با بصیرت مردم و درس آموزی از فرهنگ عاشورا به سنگ خورده است.

گریزوروضه

اما فرهنگ برآمده از سقیفه و دست اندرکاران آن، روز دوم ماه محرم کاروان ابی عبد الله الحسین علیه السلام را به کربلا کشاندند و بستر مناسبی را برای یزیدیان فراهم نمودند تا این عزیزان را به شهادت برسانند.

ابن اثیر جزری در کتاب *أسد الغابة فی معرفة الصحابة* از زبان راوی نوشته: با امیرالمؤمنین آمدیم کناره فرات، از مسیر کناره گرفت و ایستاد و ما دورش را گرفتیم. با دست به نقطه‌ای اشاره کرد و فرمود:

«هذا موضعٌ رَوَّاحِلِهِمْ، وَمُنَاحُ رِکَابِهِمْ وَمُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ؛ خوابگاه شتران آن‌ها اینجاست. اینجا از مرکب پیاده می‌شوند. اینجا خون‌های مبارکشان به زمین می‌ریزد.»

آن حضرت در انتها یک جمله سوزناکی هم گفت: «بأبی مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا اللَّهُ»؛ پدرم فدای آن کسی که نه در زمین و نه در آسمان یابوری جز خدا ندارد.»

می‌دانید این پیش‌بینی امیرالمؤمنین چه زمانی محقق شد. آنگاه که کاروان امام حسین علیه السلام رسید به مکانی که یکباره دیدند اسب ابی عبد الله قدم از قدم بر نمی‌دارد.

«فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ أَنْزِلُوا هَاهُنَا مَحْطًا رَحَالِنَا وَمَسْفَكًا دِمَائِنَا وَهَنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ^۵؛ وقتی به کربلا رسیدند، امام حسین علیه السلام پرسید:

«نام این زمین چیست؟» گفته شد: کربلا. فرمود: خدایا من پناه می برم به تواز اندوه و بلا. سپس فرمود: «اینجا محل اندوه و بلا است، فرود آیید.» در همین جا فرود آیید، سوگند به خدا همین جا جای پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است. سوگند به خدا در همین جا اهل بیت من به اسیری برده می شوند. جدّم رسول خدا ﷺ به من چنین خبر داده است.»

ای زمین کربلا من ارمغان آورده ام
 دُرّ کوچک اصغر شیرین زبان آورده ام
 ای زمین کربلا آخرین مأوای ما
 دست بگشا بهراستقبال ما
 ای زمین کربلا این خواهر غم پرورم
 ای زمین کربلا این شیرخواره اصغرم

اما یک روزی هم رسید که دختر امیرالمؤمنین علیه السلام در همین سرزمین به یک نحوی جملات آن دو امام را تکرار کرد.
 کدام روز؟ همان روزی که زینب علیه السلام آمد کنار قتلگاه، «تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ؛ شروع کرد بر امام حسین گریه کردن.» «تُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَثِيبٍ؛ با صدای پراز درد و با دلی شکسته فریاد کشید: «بَابِي مِنْ أَصْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا؛ پدرم به فدای آن کسی که خیمه هایش را غارت کردند.» «بَابِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى؛ پدرم فدای آن آقای بی که کنار نحر آب بالب تشنه سر

از بدنش جدا کردن» «بِأَبِي مَنْ شَيَّبَتْهُ تَقَطَّرُ بِالِدِّمَاءِ؛ پدرم فدای
آن آقای که خون از محاسن شریفش می چکید.»
اما یکبارہ لحن کلام را عوض کرد، فریاد کشید: «وَأُمُّ مُحَمَّدٍ وَآ
جَدَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ»^۶



١. روش داستاني.
٢. انعام/١٦٠.
٣. الكامل في اللغة والادب، ج ٣، صص ٢٠٨-٢٠٧.
٤. اسد الغابه، ج ٤، ص ١٦٩.
٥. الهوف على قتلى الطفوف، ص ١٣٣-١٣٤.
٦. همان، ص ١٣٣.

فصل اول

شب
دهم محرم

ابزارهای
نفوذ دشمن
برای تضعیف
انقلاب حسینی علیه السلام

ایجاد انگیزه'

تاریخ درس‌ها و عبرت‌های زیادی دارد و اگر نبود این درس‌ها و عبرت‌ها، چه بسا اشتباهات و خطاهای ملت‌ها مدام تکرار می‌شد. برای تذکر آن درس‌ها و عبرت‌ها و مصون ماندن از آن خطاها شعارهایی مد نظر قرار می‌گیرد. یکی از شعارهایی که تقریباً از اوایل انقلاب و با شروع دوران دفاع مقدس به صورت همگانی مورد توجه مردم ایران قرار گرفته و در اغلب مراسم‌های مذهبی و سیاسی کشور بر زبان میلیون‌ها زن و مرد ایرانی جاری می‌شود، شعار: «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند» می‌باشد. شعاری که امروز ملت شجاع و قهرمان ایران اسلامی سر می‌دهند برگرفته از درس‌ها و عبرت‌های تاریخ اسلام می‌باشد و گویای این نکته ظریف است که ما با بصیرت و هوشیاری و با موقعیت‌شناسی و ولایت‌مداری، فریب نیرنگ بازان و حقه‌بازان زمانه‌ی خود را نخواهیم خورد و دست از ولی خود بر نخواهیم داشت.

«ما اهل کوفه نیستیم» به این معنی است که در راه دستورات دین

و ولایت از چنان استقامتی برخورداریم که طمع مال دنیا و آسایش در آن نداریم تا رهبر دینی و سیاسی خود را تنها گذاشته و باعث شویم تاریخ صلح امام حسن علیه السلام را بر ولیمان تحمیل گردد.

«ما اهل کوفه نیستیم» به این مفهوم است که ما گروهی نیستیم که دشمن بتوانند با ارباب، مذاکره و تطمیع و تحریم، حمایت ما را از ولایت سلب کند؛ بلکه از دیار سلیمانیم و در خیل کوفیانی همچون حبیب بن مظاهر، هستیم که تا آخرین قطره خون به حمایت از مولایمان می پردازیم و نمی گذاریم تاریخ کربلا دوباره تکرار شود؛

بنابراین «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» جمله ای است کوتاه، با مفهومی به عمق هزار و چهارصد سال تاریخ. پس نباید به آسانی از کنار آن گذشت.

حال این سؤال ها به ذهن می آید: چرا کوفه به اینجا رسید؟! چرا امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه آشکاری، دچار غفلت و سهل انگاری شد و فاجعه ای به عظمت کربلا رخ داد؟ ما چه کنیم که آن گونه نشود؟ آیا مردم زمان ما، از جامعه زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام قرص تر و محکم تر هستند؟!

متن و محتوا

یکی از مؤثرترین راه حل ها این است که باید ابزارهای دشمن برای نفوذ در مردم کوفه را شناخت و ابزارها و تکنیک های دشمن برای نفوذ در خواص را رصد کرد. باید دید دشمن چه کرد

با کوفیانی که با آن همه شور و شوق امام زمان خود را دعوت کردند، اما ایشان رایاری نکرده و حتی در برابر ولی خدا شمشیر کشیدند؟

کوفیان نامه‌های متعددی به امام حسین علیه السلام نوشتند. نامه نگاری آنان، در ایام اقامت امام حسین علیه السلام در مکه (دهم ماه رمضان سال ۶۰ ق) آغاز شد^۲ و از جهت تعداد به حدی رسید که می‌توان از آن به نهضت نامه نگاری یاد کرد. این حرکت به مرحله‌ای رسید که در هر روز به طور متوسط ششصد نامه به امام علیه السلام می‌رسید تا اینکه تعداد نامه‌ها به دوازده هزار نامه رسید.^۳

نامه نگاران از يك طیف خاص نبوده و گروه‌های مختلف با گرایش‌های بسیار متفاوت را در بر می‌گرفته، به گونه‌ای که در میان آن‌ها نام شیعیان خاصی همچون سلیمان بن صدق خزاعی، مسیب بن نجبه خزازی، رفاعه بن شداد و حبيب بن مظاهر دیده می‌شد. در نقطه مقابل افرادی از حزب اموی ساکن در کوفه، همانند شیبث بن ربیع (که بعدها مسجدي به شکرانه کشته شدن امام حسین علیه السلام بنا کرد)، حجاج بن ابجر (که در روز عاشورا در حالی که از سرداران سپاه عمر بن سعد بود، نامه خود به امام علیه السلام را انکار کرد)، یزید بن حارث بن یزید (او نیز نامه خود به امام علیه السلام را در روز عاشورا انکار کرد) و عمرو بن حجاج زبیدی (مأمور شریعه فرات همراه با پانصد سوار به منظور جلوگیری از دسترسی امام علیه السلام به آب) در فهرست آن‌ها دیده می‌شد که اتفاقاً شورانگیزترین نامه‌ها را نیز اینان نگاشتند و به امام علیه السلام گزارش

لشکری آماده (جند مجتد) را دادند.^۴

اما به نظر می‌رسد اکثریت نامه‌نگاران را - که در تاریخ نامی از آن‌ها برده نشده است - توده مردمی تشکیل می‌دادند که عمدتاً به دنبال منافع مادی خود بودند و به آن سمتی می‌رفتند که احساس می‌کردند باد به آن طرف می‌وزد. اینان گرچه در بحران‌ها، توان رهبری بحران را ندارند؛ اما موجی عظیم‌اند که دشمن، می‌تواند با تدبیرهای خود، به خوبی از آنان بهره گرفته و با سواری گرفتن از آن‌ها، به مقصد خود برسد.

سیاست‌ها و ابزارهای نفوذ دشمن

سیاست‌ها و ابزار نفوذ دشمن برای رخنه در کوفیان و انقلاب حسینی علیه السلام متعدد می‌باشد. در این فرصت به دو مورد اشاره خواهیم کرد:

۱. مذاکره

با ورود ابن زیاد به کوفه، اشراف قبایل و نیز طرفداران اموی، به سرعت دور او را گرفتند و او را در جریان ریزمسائل کوفه گذاشتند. عبیدالله در همان آغاز ورود خود از محبوبیت امام علیه السلام نزد کوفیان و گستردگی قیام به خوبی مطلع گشت و با عمامه‌ای سیاه و صورتی پوشیده وارد کوفه شد. مردم منتظر امام علیه السلام به خیال آنکه او امام حسین علیه السلام است، استقبال بسیار گسترده و پرشوری از او به عمل آوردند. ابن زیاد با این خدعه بستر مذاکره و صحبت با مردم را برای خود فراهم کرد و با تکیه بر تجربیات

سیاسی خود در بصره و نیز با کمک طرفدارانش، سیاست‌های عاجلانه و ابزارهای مؤثری را برای نفوذ در مردم و تضعیف انقلاب حسینی علیه السلام در پیش گرفت.

بنابراین مذاکره و تعامل درس عاشورای حسینی علیه السلام نبود؛ بلکه از ابزارهای نفوذ دشمن در کربلا بود که با کمک آن، مردم را خریدند تا علیه امام خودشان شمشیر بکشند.

ابزار مذاکره برای دشمن به خوبی جواب داد و مردمی که آمده بودند سخنان امام حسین علیه السلام را گوش دهند و دل‌هایشان با امام بود، شمشیرهایشان علیه امام از نیام خارج شد.

اینجا مناسب است این نکته را هم یادآور شویم که امام حسین علیه السلام، هرگز به مذاکره به معنای تعامل و رسیدن به یک توافق با حکومت جور و ظلم و دستگاه نامشروع بنی‌امیه، تن نداد. در مکاتبه و نامه‌ای که بین امام حسین علیه السلام و معاویه، صورت می‌گیرد، امام به صراحت، می‌فرماید: «آیا تو همان معاویه‌ای نیستی که فرزند ناپاکی چون زیاد را بر عراق و بصره مسلط کردی تا دست و پاهای مردم را قطع نماید، چشم‌های آنان را از کاسه درآورد، ایشان را بر فراز شاخه‌های درخت خرما به دار بزند...»

إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَّلَايَتِكَ عَلَيْهَا... مِنْ
برای این امت، فتنه‌ای بزرگ‌تر از این نمی‌بینم که تو خلیفه
آنان باشی من نظری را برای خودم و دینم و امت حضرت
محمد بهتر از این نمی‌بینم که با تو بکنم؛ اگر من با تو جهاد
کنم، قریه‌ای الهی جهاد می‌کنم و اگر جهاد با تو را ترک

کنم، باید برای این گناه از پروردگارم طلب مغفرت کرده و از او بخواهم که مرا هدایت کند.»^۵

بنابراین درگیری امام با معاویه و یزیدیان، به معنای مذاکره نبوده و نخواهد بود، بلکه منشأ این نزاع به سراعتلای کلمه «الله هی العلیا» بوده است و نه تعامل و مذاکره. امام صادق علیه السلام در این خصوص می‌فرماید:

«إِنَّا وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ، قَاتَلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ وَقَاتَلَ مُعَاوِيَةُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَقَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ الشُّفْيَانِي يُقَاتِلُ الْقَائِمَ؛ ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده هستیم که به جهت خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما خداوند را تصدیق کردیم و آن‌ها تکذیبش کردند. ابوسفیان با پیامبر جنگید و معاویه با علی بن ابیطالب علیه السلام و یزید با حسین بن علی علیه السلام. سفیانی نیز با قائم عجل الله تعالی فرجه الشريف خواهد جنگید.»^۶

خرید خواص

دشمن برای نفوذ در انقلاب حسینی از ابزار مذاکره به خوبی بهره برد و با «خرید خواص» و «تهدید عوام» به هدف خود رسید. خواص چه کسانی بودند:

الف) روسای قبایل

در زمان امام حسین علیه السلام، اشراف و رؤسای قبایل، مهم‌ترین

نیروی تأثیرگذار اجتماعی در رخداد‌های سیاسی بودند، زیرا انسجام و نظام قبیلگی هنوز پایداری خود را داشت. عبیدالله به خوبی می‌دانست که چگونه رؤسای قبایل را به دور خود جمع کند. او بارشوه‌های کلان و وعده‌های نجومی توانست نیروی اشراف و رؤسای قبایل را به سمت خود بکشد، چنان‌که ابن عبدالله عائذی درباره وضعیت آنان، این چنین به امام عَلَيْهِ السَّلَام گزارش می‌دهد: «به اشراف کوفه رشوه‌های کلان پرداخت شده و جوال‌های آن‌ها را پراز جو و گندم کرده‌اند، دوستی آنان تصاحب شده و خیرخواهی‌شان را برای خود برداشته‌اند و آن‌ها یکپارچه علیه تو گشته‌اند!»^۷

ب) عرفا و عریفان

دومین نیروی اجتماعی تأثیرگذار که عبیدالله از آن‌ها نیز به خوبی بهره برد، نیروی «عرفا» بود. «عرفا» در اصطلاح به کسی گفته می‌شد که: مسئولیت گروهی را بر عهده داشت. وظیفه اصلی «عریف» آن بود که دفترهایی تهیه کرده و در آن اسامی افراد زیر نظر خود همراه با زنان و فرزندانشان را ثبت کنند، چنان‌که اسامی تازه متولدین نیز به سرعت در این دفتر ثبت و اسامی افراد از دنیا رفته محو می‌شد. بدین ترتیب آنان شناخت کامل از محدوده مسئولیت خود به دست می‌آوردند.

عبدالله بن زیاد در همان آغاز ورود خود به کوفه، زیرکانه در صدد استفاده از این نیروی قوی اجتماعی برآمد. او پس از اولین سخنرانی خود در مسجد جامع، به قصر آمده و «عرفا» را

احضار کرد و خطاب به آن‌ها چنین گفت: «شما باید نام غریبان و مخالفان یزید را که در عرافت شما هستند، برای من بنویسید. همچنین هر کسی را از خوارج و مشکوکین که نظر بر اختلاف پراکنی دارند، باید به من گزارش دهید. کسی که به این دستور عمل کند با او کاری نداریم اما هر کسی معرفی نکند باید ضمانت عرافت خود را به عهده بگیرد و نباید هیچ مخالف و یاغی در عرافت او با ما مخالفت کند. اگر چنین نشود، از پناه ما خارج شده و مال و خون او بر ما حلال است. هر عریفی که در عرافت او کسی از شورشیان علیه یزید یافت شود، آن عریف بر در خانه‌اش به دار آویزان خواهد شد و همه افراد تحت عرافت او از پرداخت عطاء محروم خواهیم کرد.»^۸

تهدید عوام

ابزار مذاکره عمدتاً حول محور تهدید، تشویق، وعده و وعید می‌چرخد، ابن زیاد در اولین سخنرانی‌اش در مسجد جامع کوفه، گفت:

«فَأَنَا لِمُحْسِنِكُمْ وَمُطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الْبَرِّ وَسُوطِي وَسَيْفِي عَلِي
مَنْ تَرَكَ أَمْرِي وَخَالَفَ عَهْدِي؛^۹ من برای فرمانبرداران همانند
پدری مهربان و شمشیر و تازیانه‌ام برای نافرمانان است.»

به رخ کشیدن سپاه شام و خبر از حرکت این سپاه از شام به کوفه، برای سرکوبی عاصیان از حربه‌هایی بود که از سوی او به کار گرفته شد. مردم کوفه پس از صلح امام حسن علیه السلام که آخرین

رویاری آن‌ها با سپاه شام بود ابهت فراوانی از آن سپاه یکپارچه در ذهن خود ترسیم کرده و به هیچ وجه در خود توان مقابله با آن را نمی‌دیدند. همین تهدید بود که به میان جامعه زنان نیز سرایت کرد به گونه‌ای که آن‌ها به سوی خویشان خود (همچون برادریا شوهر که در سپاه مسلم بودند) آمده و او را از سپاه جدا می‌کردند.^{۱۰}

۲. تحریم و تطمیع

یکی دیگر از ابزارهای نفوذ و رخنه دشمن، موضوع تحریم و تطمیع است. تحریم مایحتاج عادی زندگی مردم توسط ظالمان و زورگویان، قدمتی دیرین در تاریخ دارد. هر جا که مستبدان و متکبران، دستشان از منطق و استدلال، تهی می‌شد اقدام به محروم نمودن مؤمنان از اقلام مصرفی و نیازمندی‌های روزمره می‌کردند.

سال هفتم بعثت بود که مشرکان مکه، به دلیل هراس روزافزون از نفوذ اسلام در میان مردم، تصمیم به اعمال تحریم‌های سنگین علیه پیامبر و مسلمین نمودند. آنان با هم هم‌قسم شدند که تا از پای در آوردن پیامبر ﷺ و یارانش، دست از دشمنی برندارند. این قطعنامه با حدود ۸۰ امضا به تصویب رسید و تقریباً همه مستکبرین آن عصر، بر تحریم مسلمانان اتفاق نظر داشتند. حتی «ولید بن مغیره» اشخاصی را در مکه گماشته بود که فریاد می‌زدند: «هر کس از حامیان محمد خواست چیزی بخرد قیمت را آن قدر بالا ببرید که از معامله صرف نظر نماید.»^{۱۱}

نتیجه آن شد که مسلمانان، سه سال را با مشقت و زحمت فراوان، در منطقه‌ای به نام «شعب ابی طالب» که در اطراف مکه قرار داشت، سپری کنند.

مهم‌ترین منبع مالی مردم کوفه هم دریافت عطا و جیره از سوی حکومت بود. «عطا»، مقدار پرداخت نقدی بود که از سوی حکومت کوفه، یکجا یا طی چند قسط به مردم پرداخت می‌شد؛ و «جیره» کمک‌های مانند خرما، گندم، جو و روغن و... بود که ماهیانه در اختیار آنان قرار می‌گرفت.

یکی از موفق‌ترین شگردهای ابن زیاد در پراکنده کردن اطرافیان مسلم، تهدید به تحریم و قطع عطا و جیره در صورت ادامه شورش و به افزون کردن عطا و جیره در صورت پراکنده شدن آنان بود.^{۱۳} ابن زیاد با استفاده از همین ابزار تحریم توانست در لشکر عظیمی از مردم کوفه نفوذ کند و آن‌ها را علیه انقلاب حسینی وارد جنگ کند. امام حسین علیه السلام نیز تأثیر این ابزار را به خوبی درک کرده و به همین نکته مورد بحث اشاره نموده و می‌فرماید:

«وَكُلُّكُمْ عاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ أَنْخَزَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَمَلَيْتُ بِطُؤُنِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيَلِكُمْ أَلَّا تَنْصِتُونَ، أَلَّا تَسْمَعُونَ؛ شما از دستور من سرپیچی می‌کنید و به سخنانم گوش فرانمی‌دهید، چراکه عطا‌های شما تنها از راه حرام بوده و شکم‌هایتان از حرام پرشده است و خداوند بردل‌های شما مهرزده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرانمی‌دهید.»^{۱۳}

پیام این کلام امام حسین علیه السلام این است که در سایه تهدید و تحریم و وظیفه شما حفظ کرامت و عزت و نپذیرفتن عطا‌های حرام دشمن و مقاومت و ایستادگی است نه تن دادن به مذاکره و پذیرفتن مفاد آن.

و امروز بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال، باز هم قصه تحریم‌ها تکرار شده است و این بار، یزید و شمر در لباس آمریکا و انگلیس، ملت انقلابی ایران را آماج تحریم‌ها قرار داده‌اند تا بلکه دست از حرکت پرشتاب خود به سمت قله‌های افتخار بردارند.

وقتی شمرهای زمان برای شما بستر مذاکره بعد از تحریم فراهم می‌کنند، شما باید عباس گونه عمل کنید. وقتی شمر، عباس بن علی را مخاطب قرار می‌دهند و برای علمدار کربلا امان نامه می‌آورد ابوالفضل بی‌اذن ولی امر خویش، به شمر نگاه هم نمی‌کند و آنگاه که امام حسین به عباس اذن می‌دهند که جوابش را بده هرچند فاسق باشد (أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا^{۱۴}) حضرت عباس علیه السلام که کانون غیرت، حمیت و وفاداری است، بر شمر بانگ می‌زند و می‌فرماید:

«لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانِكَ أَتُؤْمِنُنَا وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ

لَهُ^{۱۵}؛ بریده باد دستان تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه تو ای

دشمن خدا، ما را فرمان می‌دهی که از یاری برادر و مولایمان

حسین علیه السلام دست برداریم و سردر طاعت ملعونان و ناپاکان

درآوریم آیا ما را امان می‌دهی ولی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله

امانی نیست؟»

گریز و روضه

اینجا، صحبت از دست دادن و قدم زدن و قهقهه با دشمن و مذاکره و تعامل نیست. صحبت از بی اذن ولی نگاه نکردن است و قاطعیت و غیرت.

اینجا صحبت از تحریم آب است و دستان بریده ابوالفضل در شکستن تحریم آب، صحبت از تحریم آب است و لبان خشکیده شش ماهه ابی عبدالله علیه السلام.

اینجا صحبت از برداشتن تحریم آب است اما زمانی که سرها را بریدند؛ خیمه‌ها را سوزاندند و اهل بیت علیهم السلام را به اسارت بردند... عرصه عاشورا به گستره تاریخ است؛ یزید صفتان تاریخ، برای لغو تحریم‌ها به کمتر از این راضی نمی‌شوند.

آزمون تحریم آب و آزمون عطش و تشنگی یکی از آزمون‌های سخت کربلا بود. سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام در روز هفتم محرم دستوری از عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد ابلاغ شد که: «بین حسین و آب فاصله انداز و مگذار که قطره‌ای از آن بنوشند»

ابن سعد عمرو بن حجاج را با پانصد سوار، مأمور مراقبت از شریعه فرات به منظور جلوگیری از دسترسی امام علیه السلام و یارانش به آب کرد. عطش و تحمل تشنگی در آن بیابان سوزان به ویژه با آن کاروان مشتمل بر زنان و کودکان بسیار طاقت فرسا بود و روضه عطش همان روضه‌ای است که جبرئیل امین هم برای حضرت آدم علیه السلام و توبه ایشان به آن اشاره می‌کند. به حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید:

«يُقْتَلُ عَظْشَانَا غَرِيباً وَحِيداً فَرِيداً، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ؛ شهید می شود در حالتی که تشنه و بی کس و تنها باشد و او را یار و یاور نباشد.» «وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَهُوَ يَقُولُ وَاعْظِشَاهُ وَاقْلَهُ نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَظْشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ؛ ای آدم، اگر او را ببینی در حالتی که می گوید: (وَاعْظِشَاهُ وَاقْلَهُ نَاصِرَاهُ) تا گاهی که از تشنگی چشمش چنان تاریک می شود که آسمان را نتواند ببیند و هیچ کسی او را جواب ندهد الا با شمشیر.»

امام سجاد علیه السلام که خود شاهد صحنه هولناک کربلا بود، در موارد زیادی به مسئله عطش اشاره کرده است. پس از حادثه کربلا، در بیان چگونگی دفن پیکر شهدای کربلا نقل شده است که امام سجاد علیه السلام هنگامی که بدن مطهر امام حسین علیه السلام را دفن کرد، با انگشت خویش بر روی قبر نوشت:

«هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَظْشَانَا غَرِيباً»؛ این قبر حسین بن علی است که او را بالب تشنه و غریب کشتند.»

همچنین، هنگامی که خبر بازگشت اهل بیت علیهم السلام از اسارت به محمد حنفیه رسید، وی به استقبال کاروان آمد. وقتی محمد حنفیه در مورد امام حسین علیه السلام از امام سجاد علیه السلام سؤال می کند، ایشان می فرماید:

«يَا عَمَّاهُ! قَتَلُوهُ عَطْشَانًا وَكُلَّ الْحَيَوَانَاتِ رِيَانُ؛ عَمُو! پدر ما
را بآلب تشنه کشتند در حالی که همه حیوانات را سیراب
می کردند.»^{۱۷}

بعد از حدود ۱۴۰۰ سال روضه عطش سال گذشته در سرزمین منا
عینیت یافت؛ سعودی ها با تبعیت از ابن زیاد زمانه، با ممانعت از
رساندن آب به حجاج بیت الله الحرام، گوشه ای از کربلارا تکرار
کردند. به یاد آن عزیزان هم امشب برای عبدالله اشک بریزیم
و گریه کنیم:

بگذار با تو این شب آخر به سر شود
ای وای اگر که امشب زینب سحر شود
هرچه به صبح واقعه نزدیک می شویم
از غصه تو دلهره ام بیشتر شود
ای میهمان تشنه لبم، بر غربی ات
پهلوشکسته آمده تا نوحه گر شود
تا آه می کشی جگرم تیر می کشد
خواهر به حال بی کسی ات خون جگر شود

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می گوید:^{۱۸} در روز عاشورا، چهار جا،
چهار عضو بدن ابی عبدالله به خاطر بی آبی از کار افتاده بود که
حتی شاید اگر آب هم می دادند، کار از کار گذشته بود و فایده
نداشت.

اولین جایی که از عطش از کار افتاد چشمان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

بود، امام صادق علیه السلام می فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می دید.

دومین عضو، لب های آقا بود، می دانی چرا؟ حمید بن مسلم می گوید دیدم لب های حسین علیه السلام مانند دو چوپ خشک شده به هم می خورد، دیدم از لب های حسین خون می آید.

سومین عضو، زبان حضرت بود، همان زمان که علی اکبر را بغل گرفت، زبان در دهان علی گذاشت، علی اکبر دید بابا از خود او تشنه تر است.

چهارمین عضو جگر حسین بوده، هلال بن نافع می گوید، آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده، از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لب های حسین تکان می خورد، نزدیک تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می کنه، دیدم می گوید: «لشگر جگرم از تشنگی می سوزد» از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمردارد بیرون می آید، گفت کجا می روی، گفتم می روم پسر فاطمه را سیراب کنم، گفت زحمت نکش، من سیرابش کردم



۱. روش ابهامی.
۲. وقعة الطف، ص ۹۲.
۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴.
۴. وقعة الطف، ص ۹۳-۹۵.
۵. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.
۶. همان، ج ۵۲، ص ۱۹۰.
۷. وقعة الطف، ص ۱۷۴.
۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۷.
۹. وقعة الطف، ص ۱۱۰.
۱۰. همان، ص ۱۲۵.
۱۱. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۵۱.
۱۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷.
۱۳. مقتل خوارزمی، ج ۲ ص ۶.
۱۴. اللهوف، ص ۸۹.
۱۵. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.
۱۶. مقتل الحسين مقرر، ص ۳۲.
۱۷. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۸.
۱۸. گلوآژه های روضه.

فصل اول

شب
سوم محرم

نمادها
وشعائر در
انقلاب حسینی علیه السلام

ایجاد انگیزه'

آنگاه که اقوام و ملل و ادیان بزرگ با گرایش مختلف مذهبی را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که هریک به فراخور آداب و تعالیم خویش، نمادها و سمبل‌هایی را برای خود انتخاب و معرفی کرده‌اند. این نمادها در فرهنگ دینی، همان «شعائر مذهبی» هستند.

نمادها و سمبل‌ها دارای دو ویژگی مهم و اساسی می‌باشند: یکی از این ویژگی‌ها «قدرت تداعی معانی» است؛ یعنی به محض اینکه فردی چشمش به آن نماد می‌افتد، بلافاصله پیام و محتوای آن نماد در اندیشه‌اش جاری می‌شود و با ظهور و هویدا شدن نمادها و شعائر دینی، به تمدن و یا فرهنگی که نماد براساس آن شکل گرفته، می‌رسد. از این رو، مکتب و مذهبی پایدار و تأثیرگذارتر است که حالت تداعی معانی در آن قوی‌تر باشد.

ویژگی دوم نمادها «پررمز و راز بودن آن‌ها» است که حاکی از امری سری و درونی است و هر چه دایره آداب، شعائر و افعال

در فرهنگی وسیع باشد، نشان از گستردگی و عمیق بودن شکل درونی آن است که به تعبیرات دینی از آن به حکمت و فلسفه تعبیر می‌شود و براساس این حکمت و فلسفه، اعمال و عبادات شرعی به صورت نمادین انجام می‌پذیرد و دربردارنده مفهوم و ایده‌ای می‌شود که آن را از سایرین متمایز می‌کند.

بنابراین نمادها تأثیر فراوانی در انتقال پیام و ترویج یک فرهنگ دارند و در حقیقت شناسنامه‌ای برای شناسایی آن مکتب یا فرهنگ هستند. حال با توجه به اهمیت و آثار نمادها در انتقال پیام و ترویج فرهنگ، شایسته است، نمادها و شعائر انقلاب حسینی علیه السلام مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا ببینیم چه نمادهایی در انقلاب حسینی علیه السلام وجود داشته که سبب پایداری این جریان سرخ شده است؟

کدام شعائر پررمز و راز از انقلاب سرخ حسینی علیه السلام در ذهن ما شکل گرفته است؟

دشمنان انقلاب حسینی علیه السلام، چگونه با این نمادها برخورد می‌کنند؟

متن و محتوا

بی‌شک در انقلاب حسینی علیه السلام نمادها و شعائر مختلفی وجود دارد که حاکی از مظلومیت و حقانیت قیام سرخ حسینی علیه السلام است؛ اما از مهم‌ترین نمادها، پایبندی به پوشش کامل اسلامی برای بانوان حتی در سخت‌ترین شرایط است. این استقامت سبب تداعی معانی بلند و حاکی از پررمز و راز بودن حکمت

پوشش اسلامی است. بر اساس منابع تاریخی، واقعه کربلا حاکی از پایبندی به پوشش کامل اسلامی برای بانوان انقلاب حسینی علیها السلام حتی در سخت‌ترین شرایط است. در اینجا به برخی از این گزارش‌ها اشاره می‌شود:

گزارش اول: تقاضای چادر

شیخ مفید نقل می‌کند که زنان حسینی علیها السلام در صحرای کربلا از عمر سعد چنین درخواستی داشتند:

«وَسَأَلَتْهُ النِّسْوَةُ لِيَسْتَرْجِعَ مَا أَخَذَ مِنْهُنَّ لِيَتَسَتَّرْنَ بِهِ^۲؛ زنان از او خواستند آنچه از آنان گرفته شده بازگردانده شود تا خود را با آن بپوشانند» اما چون آن خواسته اثری نداشت و دستور عمر سعد کارساز نشد و کسی چادرها را بازنگرداند، این بار تقاضای خود را به گونه‌ای دیگر و به شخصی غیر از او ابراز کردند و این درخواست دوم زمانی اتفاق افتاد که عمر سعد اسرای اهل حرم را به کوفه برد. اهل کوفه برای تماشای اسرا اجتماع کردند. یکی از زنان کوفی که بریامی ایستاده و بر آنان مشرف بود، پرسید: «مِنْ أَيِّ الْأَسَارِيِّ أَنْتُنَّ؟؛ شماها از کدامین اسرا هستید؟»

جواب دادند:

«نَحْنُ أَسَارِيَّةُ مُحَمَّدٍ؛ ما اسرای آل محمد هستیم» زن از بام پایین آمد و هرچه چادر، مقنعه، روسری و پارچه‌ای که داشت جمع کرد و به آنان داد و آنان خود را پوشانیدند.^۳

سؤال مهم و قابل تأملی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا کاروان اسرا با آنکه گرسنه بودند، نان و خرما را قبول نکردند؛ ولی چادر و مقنعه‌ها را قبول کردند؟ آیا نمی‌خواهند بفهمانند که حجاب اهمیتش بسیار زیاد است و حتی می‌توان عطیّه‌های دیگران را قبول کرد و با آن خود را از دید نامحرم حفظ کرد؟! آیا پایبندی زنان عاشورایی به حجب و حیا نمی‌تواند نمادی با تداعی معانی بلند در انقلاب حسینی علیه السلام باشد؟ آیا این‌ها زنان ما را به رعایت حجاب در هر حال و هر موقعیت و با هر وسیله دعوت نمی‌کند؟!!

پرواضح است که حجاب نشانه کرامت و ارجمندی زن مسلمان است و زنان عاشورایی و زینب گونه که پیامبران حریت و آزادگی و آیات عصمت و عفت بوده و هستند، حفظ کرامت و شخصیت خود را بر همه چیز مقدم می‌دارند.

گزارش دوم: پنهان داشتن خود از نامحرمان

پس از چند روزی که اسرا در کوفه ماندند، آنان را به سوی شام روانه کردند. در هنگام حمل و نقل اسرا از مکانی به مکان دیگر، آنان را همانند اسرای کفار و گاه بدون پاسداشت حرمت آنان از نظر امکان حفظ کامل حجاب، انتقال می‌دادند و این کار، اعتراض اهل بیت علیهم السلام و حضرت سجاد علیه السلام را برانگیخت و آنان برای حفظ حجاب از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند و حتی اگر لازم بود به خواهش و تمنا نیز متوسل می‌شده‌اند، در حالی که هیچ سراغ نداریم، امام حسین علیه السلام یا اهل حرم برای امور مادی

به دشمن متوسل شده یا التماس کرده باشند و باز هیچ موردی نمی‌یابید که اهل حرم پس از اسارت از دشمن تقاضای نان، آب و سایر امور مادی را داشته باشند، ولی دقت در حوادث شام، اصرار بانوان بر حفظ پوشش و حجاب و دورنگه داشتن خود را از انظار تماشاچیان روشن می‌کند.

سید بن طاووس نقل می‌کند که «وقتی اسرا به دمشق نزدیک شدند، ام‌کلثوم به شمر نزدیک شد و گفت: از تو درخواستی دارم. شمر گفت: درخواست چیست؟ گفت: هنگامی که خواستی ما را به شهر وارد کنی، از دروازه‌ای که تماشاچیان آن کمتر باشند، وارد کن و به مأموران پیشنهاد کن، سرها را از بین کجاوه‌ها بیرون ببرند و از ما دور کنند، زیرا ما از بس در چنین حالتی و چنین وضعی مورد دید واقع شدیم خوار و ذلیل گشتیم. ولی شمر از بس ظالم و یاغی بود، دستور داد سرها را برنیزه‌ها در بین کجاوه‌ها قرار دهند و آنان را با آن حال از بین تماشاچیان عبور داد.»^۴

از این حوادث، پلیدی، خباثت و کفر و کینه بیش از حد مخالفان آنان روشن می‌شود. دشمنان با برنامه نفوذ نیز در صدد محو آثار اسلام بودند و تلاش می‌کردند حجاب و پوشش شرعی را بی‌ارزش و منسوخ نشان دهند. از این روست که با تقاضای ام‌کلثوم مخالفت می‌کردند.

گزارش سوم: تقاضای حضرت سکینه از سهل بن سعد

صاحب مناقب از سهل بن سعد نقل می‌کند که در مسیر بیت المقدس، به شام رسیدم. دیدم مردم شادند و به یکدیگر

بشارت می دهند. زنان به دف زنی و پای کوبی مشغولند. پیش خود گفتم: اکنون ایام شادی و عید شامیان نیست، کسی را دیدم و از علت این شادمانی سؤال کردم ... گفتند: این سر حسین علیه السلام است که از عراق به شام هدیه شده است. گفتم: عجب! سر حسین علیه السلام را می آورند و مردم چنین شادی می کنند. ناگهان اسب سواری را دیدم که برنیزه اش سری است که بسیار شبیه سر رسول الله صلی الله علیه و آله است و ناگهان پشت سر او زنانی را دیدم که برشتران بدون جهاز سوارند. به اولین نفر آنان نزدیک شدم و عرض کردم: «ای دخترک، تو کیستی؟» گفت من سکینه دختر حسینم.

گفتم: حاجتی داری؟ من سهل بن سعد هستم. جدّ تو را دیده ام و سخنش را شنیده ام.

گفت: ای سعد! به کسی که این سر به دست او است بگو سر را جلوتر ببرد تا مردم مشغول تماشای آن شوند و چشمشان به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نیفتد. سهل می گوید: نزد صاحب سر رفتم و گفتم خواسته ای دارم که اگر برآوری چهارصد دینار به تو خواهم داد. گفت: خواسته ات چیست؟ گفتم: این سر را از کجاوه جلوتر ببر، او انجام داد و من طبق وعده ام چهارصد دینار به او دادم.^۵

هر دینار طلا تقریباً معادل یک مثقال است و هر مثقال بیشتر از ۴/۲۵ گرم است؛ بنابراین چهارصد دینار بیش از هزار و ششصد گرم طلا خواهد شد و اینکه کسی این مقدار طلا را می بخشد تا تنها بعضی از زنان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله کمتر در معرض دید

نامحرمان قرار گیرند، اهمیت حفظ حجاب را به خوبی روشن می‌سازد.

گزارش چهارم: اعتراض به سلب پوشش از اهل حرم

وقتی اسرای اهل بیت علیهم‌السلام را وارد شام کردند و آنان را به مجلس یزید بردند. او با تکبر به بیان افتخارات و پیروزی‌های خود پرداخت. آنگاه حضرت زینب علیها‌السلام به پا خاست و با بیان آیاتی از قرآن، استهزاگری یزید را ناشی از تکذیب آیات الهی و مهلت دادن خداوند به او را برای افزون شدن گناهان او و سرانجام گرفتار شدنش به عذاب الهی دانست. سپس فرمودند:

«أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الْظُلْمَاءِ تَخْدِيكَ حَرَائِرُكَ وَإِمَاءُكَ وَسَوْفَكَ
بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ
تَخْذُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ؛ ای فرزندان آزاد شده! آیا
این عدل است که توزنان و کنیزکان خود را در پشت پرده و
حجاب نگاه‌داری و دختران رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عنوان اسیر
بدین سوی و آن سوی کشانی، پرده حرمت آنها بدری روی آنان
را بگشائی و دشمنان، آنها را از شهری به شهری برند؟!»

نکته مهمی که حضرت زینب علیها‌السلام از آن سخت آزرده شده این است که زنان یزید پوشیده‌اند و او و زنان دیگر پوشش کامل ندارند و به همین جهت نمی‌گویند، زنان تو در کاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سیر و اسیران گرسنه‌اند، بلکه تنها و تنها بر حجاب اصرار می‌کند. علاوه بر این، باید توجه داشت که پوشش

به طور کامل برداشته نشده، اما آن حضرت این چنین نسبت به آن حساسیت به خرج می دادند و جزع و فزع می کردند.

هدف از نقل این گزارش ها هم نشان دادن اهمیتی است که خاندان امام حسین علیه السلام نسبت به حجاب و عفاف خویش داشتند و هم رسوا ساختن دشمن است؛ زیرا یزیدیان حریم حرمت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را نگاه نداشته و زنان و دختران حسینی علیه السلام را در معرض تماشای مردم قرار داده بودند!

آری، زنان و دختران عاشورایی با آنکه زیر دست دشمن بودند و داغدار و مصیبت زده و از منزلی به منزلی و از شهری به شهری وارد می شدند، با نهایت دقت، نسبت به حفظ حجاب و عفاف مراقبت داشتند و در همان حال نیز سخنرانی های افشاگرانه و انجام رسالت و تبیین و دفاع از اهداف شهدا باز نمی ماندند. این درسی برای بانوان در همه دوران و همه شرایط است که بانوان ما از انقلاب امام حسین علیه السلام می توانند بیاموزند. از طرفی دیگر برنامه نفوذ یزیدی در هتک حرمت بانوان و ترویج بی حجابی قابل تأمل است که این نفوذ در هر زمانی شکل خاص خودش دارد.

بعد از انقلاب ایران نیز دشمن از طریق جنگ نرم به دنبال ترویج بدحجابی در ایران است، حال آیا عده ای با بدحجابی خود به تکمیل پازل دشمن در پروژه نفوذ کمک نمی کنند؟ ما چه جوابی در برابر شهدای حجاب خواهیم داشت؟ چه پاسخی در برابر اهل حرم حسینی علیه السلام که در سخت ترین شرایط اسارت، این شعائر و نماد اسلامی را حفظ کرده اند، خواهیم داد؟

حجاب و غیرت دوروی یک سکه

حجاب و غیرت دوروی یک سکه هستند، نمی شود از حجاب صحبت کرد و از غیرت صحبتی به میان نیاورد. نمی شود از غیرت مردی صحبت کرد و از حجاب همسرا و سخنی نگفت. اگر از حجاب زنان عاشورایی کلامی می گوییم، جا دارد از غیرت مردان عاشورایی هم بگوییم. بنی هاشم، غیرتمندان روزگار خویش بودند و جوانان بنی هاشم پیوسته اهل بیت امام حسین علیه السلام را در طول سفر به کربلا محافظت می کردند. شب ها نیز با حراست این جوانان به ویژه قمر بنی هاشم، زنان حرم آسوده و بی هراس می خوابیدند. امام حسین علیه السلام و دیگر مردان غیرتی عاشورا، در حفظ امنیت اهل بیت و جلوگیری از تعرض دشمنان به زنان تدابیری اندیشیدند که به آن اشاره می کنیم:

الف) کندن خندق در اطراف خیمه ها

امام حسین علیه السلام دستور داد تا چادرها و خیمه ها را به هم نزدیک کنند و در اطراف خیمه ها خندقی حفر کنند و در درون آن خاشاک، هیزم و نی بریزند تا هنگام شروع جنگ، خندق ها را مشتعل سازند و دشمن، تنها از یک طرف با آن ها بجنگد. به هر حال مسئله حفر خندق و یا وضع خاشاک در آن وضع بحرانی با تعداد نفرات کم، علاوه بر نشان دادن تاکتیک های نظامی حضرت اباعبدالله علیه السلام، نشانه دقت ایشان در حمایت از اهل بیت خویش است.^۷

ب) نحوه برپایی خیمه‌ها

برپا ساختن خیمه‌ها به صورت نزدیک به هم و تودرتو ساختن طناب‌های آن‌ها و بالاخره هلالی قرار دادن آن‌ها نشان از غیرت حسینی علیه السلام است.

مردان عاشورای لحظه‌ای از حفظ امنیت خیمه‌ها غافل نشدند و علاوه بر دستور آتش زدن هیزم‌های خندق، در شب عاشورا مأموریت یافتند خیمه‌ها را به هم نزدیک کنند تا دشمن نتواند از لابه لای خیمه‌ها رد شود.

شیخ مفید این حادثه را از قول حضرت سجاد علیه السلام چنین نقل می‌کند: «در شب عاشورا نشسته بودم و عمه ام زینب به پرستاری من مشغول بود. پدرم و جُوَیْنِ - که قبلاً غلام ابوذر بود - به کناری رفتند و او شمشیر پدرم را اصلاح می‌کرد و پدرم اشعار «یا دَهْرُ اَفِّ لَکَ مِنْ خَلِیْلِ ...» را می‌خواند و تکرار می‌کرد تا من مراد پدرم را دریافتم [اشعار از بی وفایی دنیا و کشته شدن افراد خبر می‌داد] و دانستم که بلا نازل شده است. عمه ام نیز شنید و به گریه افتاد و از جا پرید. در حال حرکت جامه اش به زمین می‌کشید، به نزد حسین علیه السلام شتافت و سر به گریه و ندبه گذاشت. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: «ای خواهر، شیطان بردباری تو را نرباید» و چشم‌های پدرم پراز اشک شد ... سپس حضرت بر صورت زینب آب پاشید و ... آنگاه حضرت از نزد خواهرش به نزد اصحاب رفت و به آنان دستور داد تا خیمه‌ها را به هم نزدیک کنند و طناب‌ها را در یکدیگر داخل کنند و خودشان بین چادرها واقع شوند و با دشمن از یک طرف مواجه شوند؛ در حالی که خیمه‌ها پشت

سرشان و جانب چپ و راستشان واقع شود و آنان را احاطه کرده باشد، مگر از طرفی که دشمن به سوی آنان می آید.^۸ روشن است که تاکتیک نظامی، بسیار دقیق بوده است؛ زیرا علاوه بر خندق که مانع از تجاوز دشمن به خیمه ها می شده، طناب های چادرها تودرتو واقع می شده تا دشمن نتواند از بین آن ها عبور کند و محدوده میدان را نیم هلالی قرار داده اند و خودشان نیز در دهانه آن نیم هلال واقع شده اند و علاوه بر مواجه شدن با دشمن از یک سو، خیمه ها از هرگونه گزند و تجاوز در امان می ماند.

ج) سخنان امام حسین علیه السلام در قتلگاه

پس از شهید شدن اصحاب و اقوام، همگان به سوی حضرت اباعبدالله علیه السلام حمله ور شدند. هر کس جلو می آمد از حضرت شکست می خورد تا اینکه عمر سعد فریاد زد: «این مرد فرزند علی است. این فرزند شجاع ترین مرد عرب است» و دستور داد تا از هر طرف به حضرت حمله کردند و بین او و خیمه ها فاصله انداختند. در این هنگام امام حسین علیه السلام فریاد کشید و فرمود:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَ ارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْرَابًا فَنَادَاهُ شَمْرُ فَقَالَ مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ قَالَ أَقُولُ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَ تُقَاتِلُونِي وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَأَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد هراسی ندارید،

در دنیایتان آزادمرد باشید و به حسب و شرافت خود نگاه کنید. چون شما عرب هستید. شمر ندا برآورد که چه می‌گویی فرزند فاطمه؟ حضرت فرمود: می‌گویم من با شما می‌جنگم و شما با من، زنان گناهی ندارند. تا من زنده‌ام طغیان گران خود را از حرم و اهل بیت من بازدارید.»

آری، امام حسین علیه السلام با اینکه می‌داند تا لحظه‌ای دیگر هیچ مدافعی برای اهل بیتش نیست و تنها مدافع آنان نیز تا لحظات دیگر از پا درمی‌آید، ولی باز حاضر نیست، ببیند اهل بیتش مورد هجوم دشمن واقع شوند و شرافت عربی آنان را گوشزد می‌کند تا شاید بدین وسیله آنان را از تعرض به زنان بازدارد. آیا این عمل حضرت درس حمیت، غیرت و دفاع از تمام خانواده برای تمام مردان جهان نیست؟ آیا دوستداران حضرت نباید برای حفظ خانواده از تعدی دیگران تلاش کنند؟

گریز و روضه

در کتاب مناقب آل ابی طالب، نقل شده حضرت اباعبدالله علیه السلام پس از تنهایی و کشته شدن اصحاب و یاران، برای رفع تشنگی و تجدید قوا، به سوی فرات رفت. صف دشمن را شکافت و خود را به آب رساند. همین که کنار شریعه ایستاد و دست خود را به سوی آب دراز کرد، یکی از لشکریان عمر سعد فریاد زد:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! تَتَلَدُّ بِشُرْبِ الْمَاءِ وَقَدْ هَتَيْتَ حُرْمَتَكَ فَتَنْقُضَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ وَحَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ فَكَشَفَهُمْ فَإِذَا الْخَيْمَةُ سَالِمَةٌ!»

ای حسین! آیا از نوشیدن آب بهره‌مند شده و لذت می‌بری، در حالی که اهل بیت تو مورد تعرض واقع شده‌اند؟! حضرت آب را ریخت و برقوم حمله کرد، صف آنان را درید و خود را به خیمه رسانید، دید خیمه‌ها سالم است و مورد هجوم واقع نشده است.»

درست است که حضرت می‌توانست یک لحظه درنگ کند و آب بیاشامد و سپس به سراغ خیمه‌ها رود، ولی این عمل (ریختن آب و برگشتن با سرعت) نشانگر اوج اهتمام حضرت به حفظ حریم خویش از تعرض بیگانگان است به طوری که آشامیدن آبی که بارنج فراوان خود را به آن رسانیده، در نظرش کم‌اهمیت جلوه می‌کند و مهم‌تر اینکه دشمن نیز از این روحیه امام آگاه است و از آن سوءاستفاده می‌کند و به دروغ شایع می‌کند، به خیمه‌ها حمله شده است.

آری، همه حسینیان در کربلا به فکر پوشش مناسب برای زنان و دختران اهل حرم بودند و حتی دختران خردسال عاشورایی نیز نسبت به مسئله حجاب احساس تکلیف می‌کرد. نقل شده دختر کوچک امام حسین علیه السلام بعد از اسیری بی‌هوش شد و آنگاه که به هوش آمد، اولین درخواستی که داشت این بود که عمه جان چیزی هست که با آن خودم را بپوشانم.

یک نیمه شبی هم دختر سه ساله امام حسین علیه السلام از خواب بیدار شد و صدا می‌زند پدرم کجاست؟ الان او را دیدم. اهل خرابه دورش را گرفتند؛ اما هر قدر نوازش کردند آرام نشد. دختر عزیز

پدر است، اگر نازی کند خریدارش پدر است؛ اما این دختر بابا ندارد. صدای شیون از همه بلند شد. گویا مصیبت‌ها تازه شده و برسرو صورت می‌زدند. یک مرتبه دیدند خرابه نورانی شد طبقی را وارد کردند و جلوی رقیه گذاشتند.

پارچه‌ای روی آن قرار دارد. بادیست‌های کوچک پارچه را کنار زد. یا الله! چشمش به سر بریده بابا افتاد.

نازانه اباعبدالله، ناله‌ای زد و سر را به دامن گرفت و همچون حضرت زهرا علیها السلام برای حسین مادری کرد. یک باره شروع کرد به درد دل کردن.

بابا! تا که با عمه خود راهی بازار شدم

مورد مرحمت خنده اغیار شدم

تا که در بزم شراب تو گرفتار شدم

خالصانه متوسل به علمدار شدم

من نگویم چه به روز سر من آوردند

چادری را که برایم تو خریدی بردند

نگفت من راز دند. بدنم کی بود شده، نه! بلکه مانند مادری که در دیدار عزیزش همه دردهای خودش را فراموش می‌کند. صدا زد: «یا اَبْتَاهُ مَنْ ذَالَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ»؟ ای پدرم چه کسی سرتو را از بدن جدا کرده؟ «یا اَبْتَاهُ مَنْ ذَالَّذِي خَصَبَكَ بِدِمَائِكَ»؟ چه کسی محاسنت را به خونت رنگین کرد؟ سر را به سینه چسبانید و گریه می‌کرد. دیدند لب‌ها را بر لب‌های بابا گذاشت ناله‌ای زد و به زمین افتاد.



١. روش ابهامي.
٢. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١١٣.
٣. مثير الأحنان، ص ٨٥.
٤. اللهوف على قتلى الطفوف، ص ١٧٤.
٥. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٢٧.
٦. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ٢، ص ٣٠٨.
٧. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٩٥.
٨. همان، ص ٩٣.
٩. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٥١.
١٠. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٥١.
١١. نفس المهموم، منتخب طريحي.
١٢. منتهي الآمال به نقل از كامل بهائي.

فصل اول

شب
سیزدهم محرم

نقش

بانوان حسینی علیهم السلام
در مقابله با نفوذ
دشمنان یزیدی

ایجاد انگیزه^۱

امام حسین علیه السلام قبل از رسیدن به کربلا، در سرزمین «ثعلبیه» خیمه‌ای دید که پیرزنی در آن بود. با پیرزن احوال‌پرسی کرد و شرح حالش را جویا شد. پیرزن گفت: من با پسر و عروسم در اینجا ساکن هستیم و ما بر آیین نصرانیت می‌باشیم. او در ادامه گفت: ما در این بیابان در مضیقه بی‌آبی قرار داریم. امام علیه السلام با نیزه خود، قسمتی از خاک زمین را کنار زد، ناگهان آب بیرون آمد. زن تعجب کرد و مجذوب بزرگواری امام علیه السلام شد. امام علیه السلام جریان مسافرتش را برایش بیان کرد و فرمود: «اگر پسرت آمد، به او بگو اگر می‌خواهد به کمک ما بیاید.»

و هب، این جوان پاکدل، وقتی آب خوشگوار را دید و از ماجرا مطلع شد، مجذوب امام علیه السلام گردید. با اینکه پنج روز (یا هفده روز) از عروسی‌اش نگذشته بود، همراه مادر و همسرش به خدمت امام علیه السلام رسید و بعد از مسلمان شدن عرض کرد: پیام شما را دریافتم و از این پس سرباز شما هستم. امام حسین علیه السلام از او تشکر کرد. آنگاه و هب همراه مادر و همسرش، با کاروان امام حسین علیه السلام، روانه سرزمین کربلا شدند.

در روز عاشورا مادر شجاع و هب، به او گفت: «به جای شیری که به تو دادم، دلم می‌خواهد جانت را در طبق اخلاص بگذاری و در خدمت امام حسین علیه السلام تا سر حد شهادت با دشمن جنگ کنی.» وهب پرسید: در مورد همسر من چه کنم؟ این مادر قهرمان این بار گفت: عزیزم! جمال همیشگی را به جمال چند روزه مفروش! سخنان مادر، وهب را دگرگون کرد و او دیگر عاشق امام حسین علیه السلام شده بود.

همسر وهب نیز از گفتگوی شوهر، نوری بر قلبش تابید و گفت: هزاران جان من و تو، فدای امام حسین علیه السلام باد! ولی چون جهاد بر زنان نیست، من از تو یک تقاضا دارم. برویم نزد امام، در حضور ایشان با من تعهد کن که اگر در قیامت به بهشت رفتی، بدون من به بهشت نروی!

وهب قبول کرد و خدمت امام علیه السلام رفتند و تعهد خود را اظهار نمود.

وهب در روز عاشورا به میدان رفت. گروهی از دشمنان تبهکار را کشت و به جایگاه خود برگشت و در حالی که خون از شمشیرش می‌چکید، نزد مادر آمد و گفت: از من خشنود شدی؟ مادر گفت: از تو خشنود نخواهم شد تا آنکه در پیشاپیش امام حسین علیه السلام کشته شوی!

وهب به میدان برگشت، همچنان جنگید تا به شهادت رسید. همسر وهب با سوز و گداز و حماسه، خود را به وهب رساند؛ در حالی که سخت بر ضد دشمن خون خوار فریاد می‌کشید. سرش روی سینه وهب بود که دشمن عمود آهنین بر فرقش زد و او نیز

به شهادت رسید.

دشمن، ناجوانمردانه سروهب را برای مادرش فرستاد تا دل او را بسوزاند! اما او سر جوانش را برداشت و بوسید و گفت: «سپاس خداوندی را که با شهادت تو در رکاب امام حسین علیه السلام، مرا روسفید کرد.» سپس غرش کنان برخاست و سروهب را به سوی دشمن پرت کرد و گفت: «سری را که برای دوست داده‌ایم، دیگر باز نمی‌ستانیم.» سپس به خیمه آمد و ستون خیمه را برداشت و به جنگ دشمن شتافت و دو تن از دشمنان را کشت.

امام حسین علیه السلام او را به خیمه برگرداند و برای او دعا کرد و به او مژده بهشت داد. مادر و هب خوشحال شد و گفت: خدایا! امید بهشت را از من مگیر.^۲

متن و محتوا

مردان و زنان بزرگی هستند که در صحنه و پشت صحنه انقلاب عظیم عاشورا نقش آفرینی کرده‌اند. البته تاریخ بیشتر اسنادی از مردان موفق را به ما گزارش داده است؛ اما قطعاً پشت سر هر مرد موفق همسر فداکار، مادر صبور و با ایمانی وجود دارد که در پشت صحنه جریان است و عموماً نقش آن‌ها در پیروزی آن انقلاب و مقابله با نفوذ دشمن مورد غفلت قرار گرفته است.

و هب و همسر و مادرش؛ زهیر بن قین و همسرش و بسیاری از مادران و همسران شهدای هشت سال دفاع مقدس، نمونه‌ای از کسانی هستند که هم مرد و هم زن حماسه ساز شدند و تاریخ گوشه‌ای از رشادت آن‌ها را برای ما به نمایش گذاشته است.

اماتاریخ گاهی از زنان انقلابی و عاشورایی سخن به میان می‌آورد، بدون اینکه از همسران آنان سخنی بگوید؛ زیرا رشادت‌ها و فداکاری‌های آن‌ها اختصاص به شخصیت خود آنان دارد. حضرت زینب علیها السلام یکی از این بانوان است. زینب علیها السلام شخصیتی است که تندیس بصیرت، تجسم شجاعت و معنی کامل صبر و استقامت است او نه تنها، حضور هفت معصوم را درک کرده، بلکه امانت دار بار ولایت و امامت نیز گردیده است. کوتاه سخن اینکه:

«فَإِنَّ فَضَائِلَهَا وَفَوَاضِلَهَا وَخَصَالَهَا وَجَلَالَهَا وَعِلْمَهَا وَعَمَلَهَا وَعِصْمَتَهَا وَعِفَّتَهَا وَنُورَهَا وَضِيَّائَهَا وَشَرَفَهَا وَبَهَائَهَا تَالِيَةٌ أُمُّهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا^۳؛ همانا فضائل و برتری‌های او و خصلت‌های جلالت قدر و علم و عمل و عصمت و عفت و نورانیت و روشنایی و شرف و زیبایی‌اش همچون مادرش زهرا علیها السلام است.»

حضرت زینب علیها السلام شاگرد مکتب بصیرت آفرین صدیقه طاهره علیها السلام و تربیت یافته آغوش نبوت و امامت است. مصیبت‌ها و فتنه‌هایی در پی او را آبدیده و همچون کوه استوار ساخت و از او شخصیتی آهنین آفریده است.

او در ۵ سالگی برای مصیبت از دست دادن جد گرامی‌اش حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله اشک ریخت و با چند ماه فاصله در شهادت مادرش زهرا علیها السلام به سوگ نشست. مشاهده ۲۵ سال غربت و تنهایی پدر و سپس دیدن فرق شکافته او در محراب مسجد کوفه، زینب کبری علیها السلام را در کوران حوادث روزگار قرار داد.

مسمومیت و مظلومیت برادرش امام حسن علیه السلام صحیفه دیگری از بی مهری های نامردمان را برای او رقم زد و در نهایت، خونین ترین حماسه تاریخ را که کمترین مصیبت های آن، شهادت برادران، فرزندان و برادرزاده های عزیز و گرامی اش بود را مشاهده کرد.

فتنه سقیفه، فتنه فدک، فتنه قتل عثمان، فتنه جمل، فتنه حکمیت، فتنه خوارج، فتنه سباب و... همه و همه تجربه هایی بود تا زینب کبری علیه السلام را برای بزرگ ترین فتنه تاریخ مهیا سازد؛ و اگر بصیرت آفرینی حضرت زینب علیه السلام نبود نه تنها موج بیداری اسلامی، کوفه، شام، مدینه و... را فرامی گرفت که اسلام هم در کربلا می ماند.

در واقع اگر نبود زینب کبری علیه السلام کربلا در کربلا و مسلمانان در رؤیای دیانت خویش می مردند. موج بیداری اسلامی در طول تاریخ مدیون خطابه ها و روشننگری های زینب کبری علیه السلام است. روشننگری هایی که تمامی ابعاد و زوایای گسترده فتنه را روشن ساخت و زمینه سقوط سلسله اموی را فراهم کرد. خطابه ها و تذکراهایی که خطر پیروی از هوای نفس را گوشزد می کرد و بدعت های جدید در دین را آشکار و بدعت گزاران را رسوا می ساخت.

حضرت زینب علیه السلام با تدبیر و دوراندیشی خود، الگویی از مدیریت در برابر دشمن را برای مردان و زنان آزادی خواه به نمایش گذاشته و در مسیر دشوار دشمن شناسی، به بهترین وجه بصیرت آفرینی کرده است.

در این فرصت صفحاتی از دفتر بصیرت آفرین این بانوی بزرگ انقلاب عاشورا را مورد دقت و بررسی قرار دهیم و الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ را در سیره و سخن حضرت زینب علیها السلام ترسیم می‌نماییم.

الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ

خطبه‌ها و خطابه‌های زینب علیها السلام بلندترین فریاد تاریخ است که بشریت را به سوی زیبایی‌ها و ارزش‌ها و فضیلت‌ها راهنمون شده است. خطبه‌هایی که همه نقشه‌های شوم یزیدیان را نقش بر آب کرد و همچون رعدوبرقی، روشن‌گر و کوبنده تمامی بافته‌های سی و چند ساله بنی‌امیه را از بین برد؛ و موج بیداری اسلامی حاصل از آن، کاخ امویان را برای همیشه لرزاند و واژگون کرد و زمینه قیام «توابعین»، قیام «حره»، شورش در «حجاز»، قیام در «عراق»، قیام «مختار بن ابی عبدالله ثقفی»، قیام «زید بن علی» را ایجاد کرد. راز ماندگاری تأثیر خون شهیدان کربلا، در تلاش فرهنگی و ترسیم الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمن توسط عقیده بنی‌هاشم علیهم السلام نهفته است و شکی نیست که این الگوی اساسی برای همه زمان‌ها و مکان‌هاست و امروز و هر روز به این روش زینبی نیازمندیم. در اینجا سه محور این الگوی مدیریتی را در سخن و سیره آن حضرت پی می‌گیریم.

الف) تسلی بخشی دل‌های دوستان

حضرت زینب علیها السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام و در طول

دوران اسارت، پیوسته یاور غم‌دیدگان و پناه اسیران بود، از گودی قتلگاه تا کوچه‌های تنگ و تاریک کوفه، از مجلس ابن زیاد تا ستمکده یزید، در همه جا فرشته نجات اسرا بود و به شهید داده‌ها دل‌داری می‌داد. حضرت زینب علیها السلام با بصیرت کامل، هرگز اجازه نداد رنج اسارت، اسیران را از پای درآورد و با تسلی بخشی دل‌های دوستان و اسیران، بزرگ‌ترین ضربه را بر یزید و یزیدیان زد و از جنایات آنان پرده برداشت.

آن بانوی بزرگوار حتی تسلی بخش دل امام سجاد علیه السلام بود؛ آنجا که فرمود:

«لَا يَجْزَعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ
جَدِّكَ وَ أَيْبِكَ وَ عَمِّكَ؛^۴ [ای پسر برادر!] آنچه می‌بینی تورا
بی‌تاب نسازد. به خدا سوگند! این عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله با جد،
پدر و عمویت است.»

عقیله بنی‌هاشم علیها السلام اوج تسلی بخشی را در مجلس ابن زیاد، به نمایش گذاشت. آنگاه که آن ملعون بانیش زبانش به زخم زینب علیها السلام، نمک می‌پاشد و برای آزردن او گفت: «کار خدا را با برادر و خانواده‌ات چگونه یافتی؟» او در واقع می‌خواهد بگوید: «دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟» زینب کبری علیها السلام در پاسخ درنگ نمی‌کند و با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛^۵ جز زیبایی چیزی ندیدم.» این کلام نورانی، پتک محکمی بر سر ابن زیاد بود که قدرت محاجه را از او گرفت و خون تازه‌ای در رگ‌های همه دوستان جاری ساخت.

آن دژخیمان به خون مارنگین و دهانشان از پاره گوشت‌های ما آکنده شده است، پس از آنکه گرگ‌های درنده بر کنار آن بدنه‌ای پاکیزه جولان می‌دهند، توییخ و سرزنش توجه دردی را دوامی کند؟^۹

ج) تحریک احساسات مردم

سومین گام از طرح الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمنان انقلاب عاشورا در سیره و سخن حضرت زینب علیها السلام تحریک احساسات مردم است. این راهکار زینبی علیها السلام از طرق مختلفی صورت گرفته است:

۱. «خطابه و سخنرانی»: وقتی کاروان اسیران، به کوفه رسید، زنان، مردان و کودکان کوفه همه به خیابان‌ها آمده بودند تا اسیران را به تماشا بنشینند. حضرت زینب علیها السلام با زیباترین کلمات و جملات و با شجاعتی بی نظیر و علی‌واری بر مسند خطابه ایستاد: «حمد و سپاس، مخصوص خداوند است و درود بر پدرم محمد و اهل بیت پاک و برگزیده او باد! ای مردم کوفه! مردم مکار خیانت‌کار! هرگز دیده‌هایتان از اشک تهی مباد! هرگز ناله‌هایتان از سینه بریده نشود! شما مانند زنی هستید که یک باره تمام رشته‌های خود را پاره می‌کرد. نه پیمان شما ارجی دارد و نه سوگند شما، اعتباری! ... چه بد توشه‌ای برای آن جهان آماده کردید؛ خشم خدا و عذاب دوزخ! گریه می‌کنید؟ آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستنید! بیش بگریید و کم بخندید! با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگریید؟ ننگی که با هیچ آبی

شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت؟»^{۱۰}

حضرت با این بیانات، افکار و احساسات مردم را در اختیار گرفت و سخنان او کاملاً صحنه را تغییر داد تا آنجا که صدای مردم کوفه به گریه بلند شده بود. زنان موهای خود را افشان کرده بودند و خاك بر سر و روی خود می ریختند و دست های خود را به دهان می گزیدند.

۲. «گریه و فغان و برپایی مجالس عزاداری و سوگواری»: از جمله کارهای مدبرانه حضرت، برگزاری مجالس سوگواری و عزاداری در شام و مدینه و دستوروی مبنی بر سیاه پوش کردن محمل ها بود که فرمود: «محمل ها را سیاه پوش کنید تا مردم بدانند که ما در مصیبت و عزاداری برای کشته شدن فرزندان زهرا علیها السلام هستیم.»^{۱۱}

هر چند این گونه امور از نظر دشمنان، ساده و بی ارزش بود، ولی در حقیقت، همین کارها، زمینه موج بیداری اسلامی شد و توانست کاخ یزیدیان را متزلزل کند. مدتی که آن بانوی بزرگوار در شام اقامت داشت در محله ای به نام «دار الحجاره» مراسم عزاداری برپا کرد و آن چنان نوحه سرایی و گریه وزاری می کرد که شرکت کنندگان در آن مراسم تصمیم گرفتند به خانه یزید هجوم برند و او را به قتل برسانند.^{۱۲}

همچنین آن بانوی ستمدیده را می بینیم که پس از تحمل آن همه مصیبت ها و رنج ها به مدینه بازمی گردد و در شهر پیامبر و در خانه خود به سوگواری بر امام حسین علیه السلام و دیگر یاران او

می پردازد. در این مراسم عزاداری، هر روز گروه گروه از زنان مدینه به خدمت آن حضرت آمده، ضمن تسلیت به ایشان، به ندبه و گریه می پردازند تا آنجا که به تدریج، زنان قبایل و عشایر، تصمیم به خونخواهی شهدای کربلا می گیرند و قیام می کنند.^{۱۳}

گریز و روضه

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، حضرت زینب علیها السلام به سرعت خود را به بدن خونین و پاره پاره برادر رساند و شیون کنان فرمود:

«وَإِخَاهُ، وَاسِيدَاهُ، وَأَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَيَّ
الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدْكُكْتُ عَلَيَّ السَّهْلِ؛^{۱۴} ای کاش آسمان
بر زمین ویران می شد و ای کاش کوه ها از هم می پاشیدند و به
بیابان ها می ریختند.»

و زمانی که به پیشنهاد شمر لعین، کاروان اسیران را از کنار بدنه ای قطعه قطعه شده شهیدان عبور می دادند و زینب علیها السلام پیکر شهدا و بدن پاره پاره شده برادرش را دید، خم شد و بدن پاره پاره برادر را در آغوش گرفت و دهانش را روی حلقوم بریده برادر نهاد و بوسید.

می بوسید و می فرمود:

«يَا أَخِي لَوْ خَيْرَتْ بَيْنَ الرَّحِيلِ وَالْمَقَامِ عِنْدَكَ لَأَخْتَرْتُ الْمَقَامَ
عِنْدَكَ وَلَوْ أَنَّ السَّبَاعَ تَأْكُلُ مِنْ لَحْمِي^{۱۵}؛ ای برادرم، اگر مرا بین
سکونت در کنار تو و رفتن به مدینه مخیر می کردند، سکونت نزد
تو را برمیگزیدم، گرچه درندگان بیابان، گوشت بدنم را بخورند.»

در برخی از مقاتل آمده: در این هنگام رو به مدینه کرد و فرمود:
 «وَأُمَحَمَّدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ،
 مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ؛ فَرِيَادُ! اِي مُحَمَّدُ كَه پيوسته
 درود فرشتگان آسمان تقدیم تو باد! اکنون این حسین است
 که به خون خود آغشته و اعضایش قطعه قطعه شده است.»

«وَأَنْكَالَهُ، وَبَنَاتِكَ سَبَايَا، إِلَيَّ اللَّهُ الْمُشْتَكِي وَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ
 الْمُصْطَفِي وَ إِلَيَّ عَلِيُّ الْمُرْتَضِي وَ إِلَيَّ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَ إِلَيَّ
 حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ؛ وای از این عزا و مصیبت! و این هادختران
 توهستند که اسیر شده اند. از این ظلم و ستم ها به خداوند
 و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و
 حمزه سید الشهداء عليه السلام شکایت می برم.»

«وَأُمَحَمَّدَاهُ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفِي عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ،
 قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، فَرِيَادُ اِي مُحَمَّدُ! این حسین است که
 در گوشه بیابان افتاده و باد صبا براو می وزد و او به دست
 زنازادگان کشته شده است.»

«وَأَحْزَنَاهُ، وَ أَكْرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ
 اللَّهِ؛ اِي بسا حزن و اندوه من! امروز احساس می کنم که جد
 بزرگوام احمد مختار از دنیا رحلت کرد.»

«يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هُوَلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفِيِّ يُسَاقُونَ سَوَاقِ
 السَّبَايَا؛ کجا یید اِي اصحاب محمد؟! اکنون ذریه مصطفی را
 به اسیری می برند.»

توسرنداری، من سر رفتن ندارم
ماندی به رویِ خاک و عالم کربلا شد
بندِ دلم بودی و هر بندِ تن تو
انگار جای گندم ری آسیا شد
بی دردسر سرگرم سر بود و نشست و
آن قدر دست و پا زدی تا اینکه پا شد
یک بار بوسیدم گلویت را چگونه ...
جایِ همان بوسه دوازده ضربه جا شد
زینب زمین خورده، ولی تو سنگ خوردی
این زخم‌ها از ضربه‌های بی هوا شد
آتش میان خیمه عباس افتاد
دستی کنار معجر من بی حیا شد
توسرنداری دخترت معجر ندارد
یعنی بریدند و کشیدند و جدا شد



۱. روش داستانی.
۲. ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۰.
۳. زینب کبری علیها السلام عقيله بنی هاشم، ص ۸۴-۸۳.
۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹.
۵. اللهوف في قتلي الطفوف، ص ۶۸ و زینب کبری علیها السلام من المهد الي اللحد، ص ۳۴۸.
۶. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.
۷. همان، ص ۱۳۸.
۸. فروغ ابدیت، چاپ بیست و هشتم، ص ۳۳۸.
۹. سیره پیشوایان، ص ۲۰۴.
۱۰. سیره پیشوایان، ص ۱۹۰.
۱۱. ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۱۹۷.
۱۲. خصایص زینبیه علیها السلام، ص ۲۹۶.
۱۳. حضرت زینب کبری علیها السلام، ص ۱۵۰.
۱۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.
۱۵. معالی السیطین فی أحوال الحسن والحسین علیهم السلام، ج ۲، ص ۵۵.
۱۶. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۴.

فصل اول

شب
ششم محرم

آثار و
دستاورد های
انقلاب حسینی علیه السلام

ایجاد انگیزه

پس از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، منافقان توانستند با سوء استفاده از غفلت مردم ساده، ظلم و ستم خود را به جامعه اسلامی که با تلاش بی وقفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بار نشسته بود، افزایش دهند و احکام و عقاید اسلام را به سود خود تفسیر کنند تا منافع بیشتری به دست آورند. با خانه نشین کردن ولایت و به دست گرفتن قدرت، روز بروز بر ظلم خود افزودند و اوج این استبداد در زمان امویان رخ داد. روایات انحرافی فراوانی در بین مردم به اسم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رواج داده و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را کنار زدند و روایت های واقعی آن بزرگواران را محو نمودند. مردم نیز با تبلیغات فراوان، کم کم با انحرافات ایجاد شده در جامعه اسلامی، خو گرفتند و از خود حرکتی نشان نمی دادند.

در چنین شرایط، احیاء مکتب نورانی پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نیاز به جراحی داشت.

از این رو، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام انقلاب عاشورایی خود را آغاز نمود و فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَزْغِبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا؛ آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و کسی از باطل روی گردان نیست؛ در چنین شرایطی مؤمن باید لقاء پروردگارش را بر چنین زندگی ترجیح بدهد.»

این جراحی هزینه بسیار بالایی برای اسلام داشت، از جمله اینکه بهترین انسان روی زمین، اباعبدالله الحسین علیه السلام به همراه تعدادی زیادی از یاران باوفای آن حضرت به شهادت رسیدند و اهل بیت علیهم السلام به اسارت برده شدند. حال این سؤال ها به ذهن می آید: آیا بهتر نبود که امام حسین علیه السلام همچون برادرش با صلح قضیه را تمام کند؟ امام حسین علیه السلام بعد از این اقدام انقلابی که با شهادتش ختم شد، به چه دستاوردهایی دست یافت؟

متن و محتوا

اگر بخواهیم با آثار و دستاوردهای انقلاب امام حسین علیه السلام آشنا شویم، ابتدا باید اهداف این انقلاب را مرور کرده، سپس موارد حاصله را با آن اهداف تطبیق دهیم. حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام هدف از قیام انقلابی خود را این گونه اعلام کردند:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بَسِيرَةَ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ
 بْنِ أَبِيطَالِبٍ^۲؛ من از روی خودخواهی و خوش‌گذرانی و یا برای
 فساد و ستمگری قیام نکردم؛ بلکه قیام من برای اصلاح در
 امت جدم می‌باشد، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر
 کنم و به سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام
 عمل نمایم.»

اما برخی از آثار انقلاب امام حسین علیه السلام که با توجه به اهداف آن،
 در جوامع اسلامی ایجاد شده، عبارتند از:

الف) رسوایی بنی‌امیه و اوج گرفتن نفرت عمومی نسبت به آنان

بعد از واقعه عاشورا، هرچند یزید در ابتدا بسیار خوشحال و مغرور
 شده بود و فکرمی‌کرد با کشتن اباعبدالله علیه السلام و بهترین یارانش و
 همچنین تحقیر اهل بیت علیهم السلام، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام وارد
 کرده و ریشه اسلام را خشکانده است؛ اما در واقع این شهادت امام
 حسین علیه السلام بود که بزرگ‌ترین ضربه را به بنی‌امیه وارد کرد؛ زیرا
 پس از جریان عاشورا، بنی‌امیه به طرق مختلف رسوا شدند و
 نفرت عمومی نسبت به سران بنی‌امیه ایجاد شد.

از آنجا که سپاه کفر، به جز جنایت بزرگ خود، جنایات دیگری
 مانند اسیر کردن اهل بیت علیهم السلام، اذیت کودکان و کشتن بعضی از
 آنان و تحقیر و تهدید را سرلوحه کار خویش قرار دادند، مردم به
 شدت از این رفتار جنایتگران نفرت به دل گرفتند.

مورخان می‌گویند: «یزید پس از حادثه عاشورا به پاس خوش خدمتی عبیدالله بن زیاد، او را به دمشق دعوت کرد و اموال فراوان و تحفه‌های بزرگی به او بخشید و او را نزد خود نشانید و مقام او را بالا برد (ترفیع رتبه و درجه) و او را به حرم سرای خود و نزد زنان خویش برد و ندیم آنان قرار داد؛ اما از آنجا که فشار افکار عمومی اوج گرفت، یزید با یک چرخش سریع، خود را تبرئه کرد و مسئولیت را به گردن عبیدالله افکند.»^۴

«ابن اثیر» می‌نویسد: هنگامی که سر حسین علیه السلام را نزد یزید بردند، موقعیت ابن زیاد نزد او بالا رفت و از اقدام او خوشحال شد و به وی جایزه داد، ولی طولی نکشید که به وی گزارش رسید که مردم نسبت به او خشمگین شده و به او لعن و ناسزای گویند. بعد از این گزارش، او از کشتن حسین پشیمان شد و می‌گفت: ای کاش! حسین علیه السلام را به منزل خود می‌آوردم و به خاطر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و رعایت حرمت قرابت حسین با او، اختیار را به وی واگذار می‌کردم، هر چند موجب ضعف حکومت می‌شد. خدا پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند! او حسین را مجبور به این کار کرد، در حالی که حسین از وی خواسته بود اجازه بدهد، به یکی از مناطق مرزی برود، ولی پسر مرجانه با پیشنهاد او موافقت نکرده او را به قتل رساند و با این کار مراد بگض و نفرت مسلمانان قرار داده و تخم دشمنی مراد ردل‌های آن‌ها افشاند. اینک هر کس و ناکس به خاطر قتل حسین با من دشمن شده است. این چه گرفتاری بود که پسر مرجانه برای من درست کرد! خدا او را لعنت و گرفتار غضب خویش سازد!»^۵

همچنین با آنکه یزید نخست با کودکان و زنان و بازماندگان امام حسین علیه السلام با خشونت غرور و تکبر برخورد کرد و دستور داد آنان را در خانه مخروبه‌ای جای دهند؛ اما زیر فشار افکار عمومی، به فاصله کمی با آنان، بنای نرمش و ملاحظت نهاد و محل سکونتشان را تغییر داد و به دستور او برای اسراهدایای را آوردند و خود یزید گفت: اگر مایل هستید شما را روانه مدینه کنم؛ اما آنان هرگز قبول نکردند.^۶

بنت الشاطی، نویسنده معروف مصری می‌نویسد: زینب، خواهر حسین بن علی علیه السلام، لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت. در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبدالله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزاننده داشت.^۷

اگر امروز هم کسی نسبت به مکتب اهل بیت علیهم السلام بی احترامی کند و یا با این مکتب دشمنی داشته باشد، عاقبت رسوایی شود و در نزد مردم خوار و ذلیل می‌گردد. کسانی که در فتنه ۸۸ به عزاداران امام حسین علیه السلام حمله کردند و آبروی خود را بردند، برخی از این افراد هستند.

ب) احیای سنت شهادت طلبی

یزید بر منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌نشست و به نام اسلام بر مسلمانان حکومت می‌کرد و خود را امیر المؤمنین می‌خواند. او هر آنچه با

زحمت و فداکاری به دست آمده بود را ابزاری برای حکومت قرار داده بود. افرادی گناهی را به قتل رساند و نوامیس مردم را هتک حرمت نمود و با خوش گذرانی و سگ بازی حکومت داری می کرد و از مردم سلب آسایش و آرامش کرده بود.

این حکومت ظالمانه در زمان امام حسین علیه السلام اوج گرفت. در این شرایط امام حسین علیه السلام نه می تواند سکوت نماید و نه می تواند همراهی کند؛ چراکه چنین یزید، اصل دین را نشانه گرفته بود. اینجا بود که امام حسین علیه السلام از یک سو با سخنان خود، فرهنگ شهادت را در بین مردم احیا کرد و با نوشیدن شربت شهادت، به تمام دین داران و عاشقان اسلام آموخت که در برابر چنین ظالمانی باید ایستاد و جان خود را در راه خدا هدیه کرد.

حرکت شهادت طلبانه ای که امام حسین علیه السلام در قرن اول هجری آغاز کرد، امروز بعد از حدود ۱۴ قرن توسط مدافعان حرم زینبی علیها السلام ادامه یافته است و عده ای از جوانان انقلابی در کشورهای اسلامی جمع شده و معتقدند تنهاراه نجات امت اسلام، ایستادگی تا ریخته شدن خون ها در برابر ظالمان است.

نویسندگان، پژوهشگران و حتی متفکران جهان، اظهار نظراتی نسبت به درس شهادت ابا عبدالله علیه السلام در عاشورا داشته اند که قابل تأمل است:

جرج جرداق مسیحی: وقتی یزید، مردم را به قتل حسین علیه السلام و مأمور به خون ریزی تشویق می کرد، آن ها می گفتند: چه مبلغی به ما می دهی؟ اما انصار حسین علیه السلام به او گفتند: ما با تو هستیم و اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم

و کشته شویم.^۸

موریس دو کبری نویسنده آمریکایی: در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود که حسین برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق قرار دهیم و از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ باعزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم.^۹

بنابراین شهادت طلبی امام حسین علیه السلام و یارانش چنین تفکری را در تاریخ ایجاد کرده است. برای نمونه در عصر حاضر می‌توان از جنبش‌های شهادت طلبانه‌ای نام برد که با تأسی از حضرت امام حسین علیه السلام در مقابله با ظلم و جور ایجاد شده است. جنبش‌های اسلامی که در کشور ایران شکل گرفته نمونه‌ای از این موارد می‌باشند.

مثل جنبش تنباکو؛ جنبش مشروطیت؛ جنبش سردار جنگل؛ قیام خیابانی در تبریز؛ جنبش آیه الله کاشانی؛ جنبش فداییان اسلام و جنبش امام خمینی رهبر.

ج) بیدار نمودن خواص کوفه از خواب غفلت

عده‌ای از مسلمانان از قافله کربلا عقب مانده و نتوانستند رسالت سنگین خود را ایفا نمایند. اما پس از عاشورا، از خواب غفلت بیدار شدند و تصمیم گرفتند تا اشتباه خود را جبران نمایند. هر چند سکوت و اقدام نکردن به موقع شیعیان کوفه باعث شد که حرکت‌های پس از عاشورا نتیجه چندانی نداشته باشد، اما برخی

از آن انقلاب‌ها دل‌اهل بیت علیهم‌السلام را شاد کرد و انتقام خون‌های ریخته شده را گرفت. برخی از قیام‌هایی که پس از عاشورا بر اثر بیدار شدن خواص شکل گرفت، عبارتند از:

قیام‌توابعین

پس از جریان عاشورا، عده‌ای از خواص به رهبری سلیمان بن صرد خزایی، توبه کردند و قیام‌توابعین را تشکیل دادند؛ اما از آنجا که از بصیرت سیاسی، شجاعت، زمان‌شناسی، اقتدار و ثبات در تصمیم و عمل بی‌بهره بودند و همین امر باعث شد تا درباره حضور به موقع خود در کربلا دچار تردید و اشتباه شوند، همچنان موجب شد برای جبران آن اشتباه نیز ناموفق باشند.

واقعه حره

پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام اولین شهری که علیه دستگاه اموی قیام نمود و خاندان بنی‌امیه را از شهر بیرون راند، مدینه بود. هدف مردم مدینه، از بین بردن حکومت بنی‌امیه بود که اساساً برای نابودی اسلام پایه‌ریزی شده بود. شاید بتوان گفت تنها عاملی که باعث این انقلاب شد، شهادت حسین بن علی علیه‌السلام بود. زینب کبری علیه‌السلام که بعد از اسارت به مدینه بازگشته بود، نیز در به وجود آوردن این انقلاب نقش مؤثری داشت و مردم را بر ضد حکومت یزید تحریک نمود.

وقوع این حادثه بدین ترتیب بود که سران مدینه دور هم جمع شدند و به مشورت پرداختند و به این نتیجه رسیدند که یزید را

از حکومت خلع و با عبدالله بن حنظله انصاری به عنوان رهبر نهضت، بیعت نموده و فرماندار یزید و عناصر و ایادی آن‌ها را از شهر اخراج کنند. همین کار را هم کردند و تمام عناصر اموی را از شهر بیرون نمودند و با عبدالله بن حنظله انصاری بیعت نمودند. یزید پس از آنکه از ماجرا اطلاع یافت، سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه و به جهت سرکوب مردم مدینه، عازم آنجا کرد. مسلم هم با نهایت خشونت، شهر را به محاصره درآورد. مردم انقلابی مدینه جهت جلوگیری از سپاه یزید، خندقی در اطراف شهر حفر کردند، اما چون بنیه دفاعی قوی نداشتند، شهر مدینه سقوط کرد و مدینه به دست مسلم بن عقبه افتاد. وی و فرماندهانش مردم را قتل عام کردند و سه روز جان و مال و ناموس مردم را مباح شمردند. این واقعه در سال ۶۳ هجری اتفاق افتاد و به واقعه حره مشهور است.^{۱۰}

قیام مختار

مختار ثقفی در جریان کربلا در زندان بود و نتوانست به همراه امام حسین علیه السلام باشد. پس از آزادی، با قیام توابین همکاری نکرد؛ زیرا او می‌دانست آنان روش قیام و سیاست رانمی‌دانند. در سال ۶۶، مختار با همکاری ابراهیم فرزند مالک اشتر قیام کردند و موفق شدند قاتلان ابا عبدالله علیه السلام و اصلی‌ترین سرکردگان کربلا را به سزای عمل خود برسانند. برخی آمار کشته شدگان در قیام مختار را ۳۰۰۰ نفر گفته‌اند از جمله: عمر بن سعد و پسرش، شمر بن ذی الجوشن، حکیم بن طفیل، زیاد بن مالک، خولی، منقذ بن

مره، عبدالله بن اسید، سنان و ...)

د) احیای روحیه استکبارستیزی در برخی از امت‌های اسلامی یکی از برجسته‌ترین درس‌های مکتب حسینی علیه السلام، ظلم‌ستیزی و آزادگی است. این روحیه در ذات حرکت و انقلاب امام حسین علیه السلام قرار داشته که شعار «هیئات منا الذله» را می‌توان تجلی آشکار این پیام عاشورا دانست. این انقلاب ماندگار با توجه به ماهیت اسلامخواهی و ظلم‌ستیزباش، همواره الهام‌بخش نهضت‌های ظلم‌ستیز و آزادی‌خواه جهان بوده است.

انقلاب و نهضت امام خمینی رحمته الله علیه یکی از انقلاب‌های الهام گرفته از قیام عاشورا است. امام خمینی رحمته الله علیه در کلام گهرباری به این مهم اشاره کرده است: «انقلاب اسلامی ایران، پرتویی از عاشورا است.»^{۱۱}

بدین ترتیب اصلی‌ترین عامل فرهنگی محرک تأثیرگذار بر انقلاب اسلامی ایران را باید ایدئولوژی انقلابی شیعه مبتنی بر فرهنگ عاشورایی دانست. نهضت امام و انقلاب اسلامی در همه ابعاد خود و مدار نهضت امام حسین علیه السلام و فرهنگ عاشورا است.

هدف و انگیزه مردم ایران از قیام علیه ظلم و ستم و حمایت از رهبری شجاع، برپایی حکومت عدل بوده است. حکومتی که در آن احکام اسلامی رعایت شود و آزادی و استقلال را برای مردم هدیه آورد. این اهداف والا و متعالی، همان اهداف و انگیزه قیام حسینی علیه السلام بود که حاضر شد جان خود و بهترین یارانش را در

طبق اخلاص بگذارد. امام راحل علیه السلام درباره تأثیر عاشورا بر اهداف و انگیزه‌های انقلاب اسلامی می‌فرماید:

«حضرت سیدالشهدا علیه السلام به همه آموخت که در مقابل ظلم و ستم در مقابل حکومت جائز چه باید کرد.»^{۱۲}

گریز و روضه

اما تعدادی از دشمنان و قاتلان در صحنه کربلا به هلاکت رسیدند. از جمله ظالمانی که در کربلا کشته شدند، قاتل قاسم بن الحسن علیه السلام بود.

قضیه به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» صحنه بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیه السلام یکی از جوانان کم‌سال سپاه امام حسین است. نوجوانی است که «لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمِ؛ هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بود.» در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیه السلام فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: «عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟» امام حسین علیه السلام خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: «عزیزم! کشته شدن در ذائقه تو چگونه است؟» گفت: «احلی من العسل»؛ از عسل شیرین تر است.

ببینید؛ این، آن جهت‌گیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت شده‌های اهل بیت این‌گونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار

ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربی به تربیت امام حسین است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد. مقاتل این گونه ذکر می‌کند: «قَالَ الرَّأْوِي: وَ حَرَجَ غُلامٌ^{۱۳}؛ یکی از راویان می‌گوید:

«همین طور که نگاه می‌کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی‌عبدالله، پسر نوجوانی بیرون آمد: «كَانَ وَجْهَهُ شِقَّةَ قَمَرٍ؛ چهره‌اش مثل پاره ماه می‌درخشید. «فَجَعَلَ يُقَاتِلُ؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.»

این راهم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه رازد، چه کسی اول زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه این‌ها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قتیفه حضرت را دزدید و به غارت برد، بعداً به او می‌گفتند: «سرق القتیفه!» بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«فَضْرَبَهُ ابْنُ فَضَيْلِ الْأَزْدِيِّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فَوَقَعَ الْغُلامُ لُوجْهَهُ؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وَصَاحَ يَا عَمَّاهُ؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يُجَلَى الصَّقْرُ» به این خصوصیات و زیبایی‌های تعبیر دقت کنید! صقر، یعنی باز شکاری. می‌گوید حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ همچون باز شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثُمَّ شَدَّ شَدَّةَ لَيْثٍ أَغْضَبَ» شد، به معنای حمله کردن است. می‌گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد.

«فَضْرَبَ ابْنَ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ؛ أَوَّلَ كَهْ أَنْ قَاتَلَ رَا بَا يَكِ شَمَشِيرِ
 زِد وَ بَه زَمِينِ اِنْدَاخْت. عَدَّهْ اَي اَمْدَنْد تَا اَيْنِ قَاتَلَ رَا نَجَاتِ
 دَهَنْد؛ اَمَّا حَضْرَتِ بَه هَمِه اَن هَا حَمْلَه كَرْد.

جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن «قاسم بن الحسن»، به راه افتاد. آمدند جنگیدند؛ اما حضرت آن‌ها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می‌گوید: «وَ اُنْجَلَّتِ الْعُبْرَةُ؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می‌کند، قلب انسان را خیلی می‌سوزاند: «فَرَأَيْتَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَظَرَ بَصَرًا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ رَأَى رَجُلًا مَدِينًا مَدِينًا، بِرَأْسِ الْغُلَامِ؛ امام حسین بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می‌کند. «وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را می‌شکافد.» یعنی در حال جان دادن است و پاراتکان می‌دهد.

«وَالْحُسَيْنُ ع يَقُولُ بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ؛ کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند.»

این یک منظره، که منظره بسیار عجیبی است و نشان دهنده عاطفه و عشق امام حسین به این نوجوان است، و در عین حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم اینگونه رفتار کردند.^{۱۴}

مرکب سوار کوچک کرب و بلا شدی
 زهرا شدی، علی شدی و مصطفی شدی
 وقتی غسل زلعل لبت بوسه ای گرفت
 تنها سواره حسن مجتبی شدی
 از بس عزیز هستی و از بس که محشری
 بین قنوت زینب کبری دعا شدی
 دل‌ها شکست و غصه حرم را فرا گرفت
 وقتی که از کنار عمویت جدا شدی
 بند رکاب حسرت پای تو را کشید
 تاراهی میانه دشت بلا شدی
 دانه به دانه موی عمویت سفید شد
 وقتی زمین فتادی و وقتی که تا شدی
 در بین معرکه چقدر نیزه خوردی و
 پرپر شدی خلاصه شدی نخ نما شدی
 یک نیزه دار جسم تو را بر زمین زد و
 بر زیر نعل کشته بی انتها شدی
 تشییع پیکرت چقدر دردسر شد و
 آخر میان تگه حصیری تو جا شدی
 آن خاطرات کوچه دوباره مرور شد
 وقتی به زیر پای عدو جابه جا شدی^{۱۵}



۱. روش ابهامی.
۲. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص ۷۹.
۳. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الايات و الاقوال، ج ۱۷، ص ۱۷۹.
۴. تذکره الخواص، ص ۲۹۰.
۵. الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۸۷.
۶. کامل بهائی، ص ۳۰۲.
۷. مجله پاسدار اسلام، دی ۱۳۸۷، شماره ۳۲۵.
۸. مجله موعود جوان: آذر و دی ۱۳۸۱، شماره ۲۳.
۹. مجله شمیم یاس: دی ۱۳۸۶، شماره ۵۸.
۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱.
۱۱. صحیفه امام علیه السلام، ج ۱۸، ص ۲۲.
۱۲. بیانات امام خمینی علیه السلام در آستانه محرم در جمع علما و روحانیون آذربایجان شرقی و غربی ۱۳۶۱/۷/۲۵.
۱۳. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۵.
۱۴. بیان روضه توسط مقام معظم رهبری (مدظله العالی).
۱۵. علی حسنی.

فصل اول

شب
نهم محرم

اهداف دشمنان
برای نفوذ در
انقلابیون

ایجاد انگیزه

در حادثه کربلا سه شخصیت متفاوت، نقش آفرینی کرده‌اند: اول: امام حسین علیه السلام، که به هیچ قیمتی تسلیم حرف باطل نمی‌شود و تا آخرین نفس، پای انقلاب خود می‌ایستد و جان خویش و عزیزانش را در این راه تقدیم می‌کند و به آنچه که اهل باطل از ایشان می‌خواهند تن در نمی‌دهد. آری، حسینیان از آب می‌گذرند، اما از آبرو نه. همین آبرو پایه‌های انقلاب ایشان را شکل داده و سبب شده اکنون نیز راه آن ادامه یابد.

دوم: یزیدی که همه را تسلیم خود می‌خواهد و مخالفان را تحمل نمی‌کند. سر حرفش می‌ایستد و نوه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را سر می‌برد. بی آبرویی را به جان می‌خرد تا به چیزی که می‌خواهد برسد. او نیز در راه خود ذره‌ای شک ندارد.

سوم: عمر سعدی که بر اساس نقل‌های تاریخی تا روز هشتم ماه محرم هنوز در تردید به سر می‌برد. هم دنیا را می‌خواست هم آخرت. هم به دنبال رضایت گرفتن از امام حسین علیه السلام بود و هم

به دنبال جذب منافعی که از یزید به او می‌رسید. امارتِ ری را همراه با احترامِ مردم می‌خواست. نه حاضر بود از قدرت بگذرد و نه از خوشنامی. هم آب می‌خواست و هم آبرو! اما عاقبت عمر سعد نه سهمی از قدرت برد و نه از خوشنامی! نه دنیا دارد و نه آخرت و به هیچکدام از چیزهایی که می‌خواست، نرسید. برای اینکه بتوانیم این قضیه را بیشتر و اکوی کنیم، باید به چند سؤال زیر پاسخ دهیم:

چرا یزید و عبیدالله ابن زیاد، عمر سعد را برای مقابله با انقلاب امام حسین علیه السلام انتخاب می‌کنند؟ و چرا آنان از افراد دیگر و نزدیکان خود استفاده نکردند؟ چرا یزید و عبیدالله یقین داشتند که تنها عمر سعد می‌تواند اهدافی که برای فتنه‌هایشان در نظر داشتند را محقق نماید؟ و اصلاً چرا تمام هم و غم عبیدالله بزرگان کوفه بود و به هرنحوی حتی با بستن دروازه‌های کوفه، اجازه الحاق بزرگان به لشکر با عبدالله الحسین علیه السلام را نداد؟

متن و محتوا

جنگ میان اسلام اهل بیت علیهم السلام و اسلام بنی امیه، و به تعبیری، درگیری میان حق و باطل، قدمتی به درازای تاریخ اسلام، دارد. از ابتدای اسلام، بنی امیه به عنوان نماد جبهه باطل و نفاق داخلی در میان امت اسلام در یک طرف قرار داشته و اهل بیت علیهم السلام به عنوان نماد جبهه حق، در طرف دیگر.

امام صادق علیه السلام در این خصوص فرموده‌اند:

«إِنَّا وَآلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ

وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ قَاتَلَ أَبُو سَفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَاتَلَ مُعَاوِيَةَ
عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ
وَ السُّفْيَانِي يِقَاتِلُ الْقَائِمَ؟ ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده
هستیم که به جهت خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما
خداوند را تصدیق کردیم و آنها تکذیبش کردند. ابوسفیان با
پیامبر ﷺ جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام و یزید با
حسین بن علی علیه السلام. سفیانی نیز با قائم علیه السلام خواهد جنگید.»

قرائن و ظواهر نشان می داد که در زمان حکومت معاویه و یزید،
درک این روایت امام صادق علیه السلام برای افراد زیادی ممکن نبوده
است؛ زیرا خاندان ابی سفیان یک سیر به ظاهر اسلامی را برای
مسیر حکومت خود معین کرده بودند. مثلاً معاویه با ظاهری
اسلامی حکومت را در دست داشت و تا پایان عمر از ظاهر سازی
و فریب دست برداشت و سعی می کرد برای تصمیمات و
سیاست های ضد اسلامی خود، دلایل اسلامی مهیا نماید تا آنجا
که حتی برای مخدوش نمودن چهره امیرمؤمنان از جعل روایات
پیامبر ﷺ استفاده می کرد و این یعنی استفاده از ابزارهای دینی
برای براندازی اصل دین.

او با همین روش، مردم شام را سال ها در گمراهی نگه داشت و
سپس دامنه این گمراهی را به مرکز خلافت امیرمؤمنان علیه السلام نیز
کشاند! به نحوی که پس از آن حضرت با نفوذ در میان سپاهیان
امام حسن مجتبی علیه السلام به آسانی لشگر دوازده هزار نفری آن
حضرت را متفرق ساخت.

هدف اصلی دشمن از نفوذ

با روی کار آمدن یزید و نوع تفکراو، پروژه جدید اسلام ستیزی آغاز شد. یزید از همان ابتدا با اسلام به مخالفت پرداخت و دیگر پایبند به ظواهر اسلام نبود. این اقدام او با زمینه سازی معاویه اتفاق افتاد.

سرهای مقدّس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که با چوب دستی خود بر لب و دندان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ می زد، این اشعار را می خواند:

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا

خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرَ شَهْدُوا

جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ^۳

فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده! کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است! در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت درد نکند! امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه برابر شدیم!

عبارات فوق، اصلی ترین هدف یزید را مشخص نمود و آن براندازی کامل دین اسلام بود. اما متاسفانه برخی از مؤمنان

فریب حيله‌های وی را خوردند و بعد از امیدواری به ایشان، علیه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام شمشیر کشیدند.

آیاتی از قرآن کریم، نسبت به دلخوش بودن به دوستی یهودیان و مسیحیان به ما هشدار می‌دهد:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»؛ هرگز

یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، مگر آنکه پیروی از

آیین آن‌ها کنی.»

صاحب مجمع البیان در تفسیر این آیه چنین آورده است: یهود و نصاری از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست متارکه جنگ و آتش بس نموده و چنین وانمود کردند که بعد از متارکه و مهلت دادن، اسلام را پذیرفته و از او پیروی کنند. از این رو خداوند پیامبرش را از موافقت آنان ناامید ساخته و فرمود:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»

برخی هم گفته‌اند: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سعی و کوشش فراوان مبذول می‌داشت تا آنان را راضی کرده و در دین اسلام وارد شوند، از این نظر به آن حضرت دستور داده شده که در این راه سعی و کوشش به کار مبر، بلکه دستور الهی را که عبارت از مجاهده و جنگ با آنان است مورد عمل قرار دهد.

این جمله دلالت می‌کند بر اینکه در هیچ حال خشنود کردن آنان ممکن نیست؛ زیرا خداوند خشنودی آنان را فقط در یک صورت عملی می‌داند و آن وقتی است که پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یهودی و یا

نصرانی شود و چون این معنی ممتنع است پس خشنود کردن آنان نیز همین نحو است.^۵

این آیه و آیه‌های مشابه قرآن به ما هشدار می‌دهد که باید نسبت به نقش‌های دولت‌های اروپا و آمریکا که اکثراً مسیحی‌اند؛ و در راستای منافع دولت یهودی غاصب فلسطین گام برمی‌دارند، هوشیار باشیم.

رابطه اقتصادی و تجاری و علمی ما نیز باید همراه با هوشیاری پیگیری شود و همواره در این داد و ستدها این آیه را چراغ راه خود قرار دهیم:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً؛ خداوند هیچ‌گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود.»

هشدارهای قرآنی بیانگر آن است که خدا نمی‌خواهد غیر مسلمین، بر اهل ایمان و مؤمنین مسلط باشند. ما هم باید این نفوذ ناپذیری را در خودمان به وجود بیاوریم.

در دوره کنونی ما هم وضع بدین منوال است، با یک تفاوت که در صدر اسلام، حکومت با پیامبر بود؛ ولی الان با یهود و نصاری (آمریکا و و به تعبیری استکبار جهانی) در حالی که قرآن به ما تذکر می‌دهد؛ تا وقتی که مثل آن‌ها نشوید و دین و سنت‌های خود را کنار نزنید؛ دشمن از شما راضی نمی‌شود.

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران می‌فرماید: «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، صهیونیست‌ها و آمریکا و شوروی در تعقیبمان

خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی مان را لکه دار نمایند. بعضی مغرضین، ما را به اعمال سیاست نفرت و کینه‌توزی در مجامع جهانی توصیف و مورد شماتت قرار می‌دهند و با دلسوزی‌های بی‌مورد و اعتراض‌های کودکانه می‌گویند: جمهوری اسلامی سبب دشمنی‌ها شده است و از چشم غرب و شرق و ایادی‌شان افتاده است! که چه خوب است [به] این سؤال پاسخ داده شود که ملت‌های جهان سوم و مسلمانان، و خصوصاً ملت ایران، در چه زمانی نزد غربی‌ها و شرقی‌ها احترام و اعتبار داشته‌اند که امروز بی‌اعتبار شده‌اند!»^۷

بنابراین در طول تاریخ همواره حق و باطل در میدان‌های مختلف، با هم درگیری‌هایی داشته‌اند. یکی از آن درگیری‌های بزرگ، حماسه کربلاست که گرچه ظاهراً به شکست گروه حق انجامید؛ ولی طبق آیه شریفه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» گروه باطل با آن همه قساوتی که به خرج دادند؛ نتوانستند پیروز نهایی باشند و از آن‌ها اثری باقی نیست، ولی راه سید و سالار شهیدان و یارانش، روز به روز بیشتر تجلی پیدا می‌کند.

باز هم تکرار می‌کنیم که هدف اصلی یزیدیان از نفوذ در مؤمنان، براندازی اصل دین اسلام است.

سایر اهداف دشمن از نفوذ

الف) تغییر نگاه و تفکر افراد مؤثر

در صحنه کارزار کربلا این هدف نمود خاصی داشته و افراد

متعددی مورد این هدف قرار گرفته‌اند. برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. عمر سعد

از سیاست‌های معاویه برخوردار با دین به وسیله ابزاری‌های دینی بود، یزید نیز همین سیاست را به کار می‌گرفت و انتخاب عمر سعد بر همین مبنا اتفاق افتاد.

عمر سعد پسر سعد بن ابی وقاص، یکی از سرداران صدر اسلام است. او در سن نوجوانی همراه پدر در فتح عراق شرکت کرد (سال ۵۱۷ ق). پدرش از بزرگان محسوب شده و سردار جنگ علیه ایران بود و از اعضای شورای شش نفره خلافت بعد از عمر محسوب می‌شد.

در حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد با زیرکی به دنبال شخصیتی می‌گشت که از موقعیت خوبی در میان مسلمین برخوردار بوده و اثرگذاری او و قدرت تخریب بالای او زبانزد باشد. او بعد از تلاش و کوشش بسیار، عمر سعد را برای این هدف انتخاب نمود. بنابراین انتخاب عمر سعد آگانه و با دقت تمام صورت گرفته است.

۲. شریح ابن حارث کندی

شریح بن حارث، قاضی معروف کوفه و وابسته به امویان بود. او در زمان عمر به قضاوت کوفه منصوب شد و مدت شصت سال این شغل را داشت. اولین مداخله شریح در آغاز انقلاب کربلا، مربوط به بیعت هفتاد تن از بزرگان کوفه همچون: حبیب بن مظاهر، محمد بن اشعث، مختار ثقفی، عمر بن سعد و دیگران در حضور شریح و شاهد گرفتن وی بر هواداری آل علی ع و دعوت

از امام حسین علیه السلام برای سپردن حکومت کوفه به او بود.^۸ ولی صرف نظر از پیمان شکنی بیشترین بزرگان، خود شریح نیز به محض ورود عبیدالله به کوفه در دارالاماره حضور یافت و بدون در نظر گرفتن تعهد بروفاداری با آل علی علیهم السلام، به جرگه مخالفین آن‌ها پیوست و یکی از مشاورین درگاه عبیدالله گردید.^۹ عبیدالله نیز که جهت رسیدن به مقاصد خود به حمایت اشخاصی همچون شریح قاضی، نیاز داشت، از او استقبال کرد. چرا که در میان مردم مقدس مآب کوفه، شریح از شخصیت متمیزی برخوردار بود.^{۱۰}

ب) تخریب مظاهر اسلامی

هدف دیگر یزیدیان از نفوذ در میان مسلمانان، تخریب مظاهر اسلامی بوده است. این هدف نیز در قالب‌های زیر رخ داده است:

۱. تلاش برای تخریب شأن و جایگاه امامان علیهم السلام

عبیدالله بن زیاد برای دست‌یابی به این هدف، ابتدا با تدوین برخی از قوانینی که در ذیل بدان اشاره می‌شود، از ورود معارف اهل بیت علیهم السلام به سرزمین خود جلوگیری کرد:

■ منع از رفت و آمد محدثین سایر بلاد اسلامی به حوزه حکومتی خود؛ (عدم اجازه معاویه به ابوذر که تبعیدی عثمان به دمشق بود، برای ماندن در این منطقه، به همین دلیل بود. بعدها نیز هر کسی که به شام می‌آمد و معاویه متوجه می‌شد که افکار او ممکن است ذهن مردم شام را، به قول او، فاسد کند، وی را از شام بیرون می‌کرد.)^{۱۱}

■ جلوگیری از خروج و اقامت شامیان در خارج از شام به مدت طولانی؛

■ جلوگیری از کتابت و نقل احادیث نبوی ﷺ در شام و ترویج علوم و فنون دیگر به جای علم حدیث (همین امر منشأ ورود بسیاری از اسرائیلیات و فرهنگ ساختگی یهود به کتب اسلامی شد).

این مسیر در حکومت یزید نیز ادامه داشت. دلیل آن نیز در تاریخ کربلا مشهود است. برخورد مردم شام با کاروان اسرا به عنوان افراد خارجی و اتفاقاتی که در مجلس یزید افتاد، شاهد این مدعا می باشد.

عدم معرفت نسبت به ولایت حتی در میان خواص نیز رخنه کرده بود. «سلیمان بن سرد خزاعی» یکی از شیعیان برجسته ای است که از شأن اجتماعی بالایی برخوردار بوده و کسی است که در زمان امام حسن ﷺ با تندی؛ خطاب به امام زمانش می گوید:

چرا صلح را پذیرفتی؟

اما همین سلیمان، حکومت نظامی اعلام شده توسط عبیدالله در کوفه را بهانه کرده و به طرف کربلا نمی رود و خود را از یاری امام حسین ﷺ محروم می سازد.

۲. اقدام به تخریب کعبه

در سال ۶۴ هجری و در روز سوّم ماه ربیع الاول به دستور یزید خانه کعبه را با منجنیق خراب کردند.^{۱۲}

این فاجعه یازده روز قبل از هلاکت یزید به وقوع پیوست. جنگ میان سپاه حصین بن نمیر و یاران عبدالله بن زبیر ابتدا در بیرون

شهر مکه انجام شد. پس از کشته شدن تعداد زیادی از افراد عبدالله بن زبیر روی به داخل شهر مکه پناهنده شد. سپاه حصین بن نمیر بیش از دو ماه، شهر مکه را به محاصره خود درآوردند و در طی همین مدت بود که خانه کعبه را با منجنیق، سنگ زدند و در خانه خدا آتش افروختند.

ج) ایجاد شبهه در بین خواص

هدف دیگر دشمن از نفوذ در بین انقلابیون، ایجاد شبهه در میان خواص است تا نتوانند میان حق و باطل تشخیص دهند و به عبارتی از بصیرت محروم شوند.

«قره بن قیس حنظلی» یکی از مصادق این بخش در انقلاب کربلا است. او علی‌رغم شهرتش به حسن رأی، چون از فیض بصیرت محروم بود، نتوانست خود را از عمر سعد کنار کشیده و به حق بپیوندد.

در انقلاب ما هم نمونه‌هایی از شبهه افکنی در بین خواص را می‌توان یافت، به عنوان مثال شواهدی در دست است که نشان می‌دهد، در سال ۸۸ و در کشاکش دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، برخی از رابطین امنیتی سفارتخانه‌های اروپایی موفق شدند تا به ستادهای انتخاباتی کاندیداهای خاص نفوذ کنند. در این زمینه «الکس پین فیلد» دبیر اول سیاسی سفارت انگلیس با برخی اعضای احزاب و نیز با اعضای ستاد انتخاباتی نامزدهای خاص ملاقات‌هایی داشت و «تام برن» دبیر دوم سفارت هم تحت پوشش توریست به ستاد انتخاباتی چند تن از

نامزدهای دوره دهم ریاست جمهوری رفت و آمد می کرد.^{۱۳} اما تفاوتی که انقلابیون ما با مردم زمان امام حسین علیه السلام داشتند، این بود که مردم ایران به سرعت دست های اجانب را تشخیص دادند و گوش به فرمان ولی زمانشان شدند و در نهم دیماه با یک حرکت خودجوش، به دفاع از آرمان های انقلابشان پرداختند. البته در کربلا هم افرادی بودند که نفوذ یزیدیان لحظه ای آنان را از امام زمانشان جدا نکرد.

یکی از این افراد حضرت عباس علیه السلام است. در کربلا شمر لعین برای عباس علیه السلام و برادرانش امان نامه آورده بود تا به زعم خود آن ها را از مرگ نجات دهد. ولی این امان نامه به هیچ وجه رایگان نبود، و بهای آن تسلیم در برابر خواسته های انسان فاسقی چون یزید، بود. علمدار کربلا با آن اعتقاد راسخی که به امام خویش داشت، خطاب به شمر گفت:

«تَبَّتْ يَدَاكَ وَ لَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُكَ أَخَانًا وَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ (سلام الله عليها) وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ وَ أَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ؟» دستت بریده باد! لعنت بر امان نامه ات. ای دشمن خدا! می خواهی که برادرم، سرورم و امامم را ترک بگویم و در اطاعت لعنت شدگان و فرزند لعنت شدگان وارد شوم؟»

آری، عباس بن علی علیه السلام بی اذن ولی امر خویش، به شمر نگاه هم نمی کند و آنگاه هم که امام حسین علیه السلام به عباس اذن می دهد تا جواب شمر را بدهد، هر چند فاسق باشد، (أَجِيبُوهُ وَإِنْ

كَانَ قَاسِمًا^{۱۵} و وقتی شمر، برای علمدار کربلا امان نامه می آورد، حضرت عباس علیه السلام که کانون غیرت، حمیت و وفاداری است، بر شمر بانگ می زند و می فرماید:

«لَعْنَتُكَ اللَّهُ وَلَعْنُ أَمَانِكَ أَتُؤْمِنُنَا وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ^{۱۶}؛ لعنت خدا بر تو و امان نامه تو ای دشمن خدا! ما را فرمان می دهی که از یاری برادر و مولایمان حسین علیه السلام دست برداریم و سردر طاعت ملعونان و ناپاکان درآوریم، آیا ما را امان می دهی، ولی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امانی نیست؟»

عباس بن علی، چنان با قاطعیت سخن می گوید، که دشمن نامیدانه، به خیمه خویش، باز می گردد.

مقابله با نفوذ به سبک حضرت ابوالفضل علیه السلام

■ بصیرت:

امام صادق علیه السلام درباره عمویش عباس علیه السلام می فرماید:
«كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ^{۱۷}؛ عموی ما عباس دارای بصیرت ژرف بود.»

■ عدم تعلق به دنیا:

در تاریخ می خوانیم:

«بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرُ السُّجُودِ^{۱۸}؛ [در پیشانی] و بین چشمان او اثر سجده [نمایان] بود.»

نقل شده که روی قاتل عباس که از طایفه «بنی دارم» بود، سیاه شده بود. علت را از او پرسیدند. گفت: «من مردی را که در وسط پیشانی او اثر سجده بود کشتم که نامش عباس بود.»^{۱۹}

■ عشق به ولایت و ولایت پذیری

گریز و روضه

آن قدر عاشق ولایت بود که امام زمانش عاشق او بود. تاریخ می نویسد:

«لَمْ يَبِقِ الْحُسَيْنِ بَعْدَ أَبِي الْفَضْلِ إِلَّا هَيْكَلًا شَاخِصًا مُعْرَى عَنِ
لِوَاظِمِ الْحَيَاةِ^{۲۰}؛ از امام حسین بعد از [مرگ] ابا الفضل جز هیكلی
[و مشتی استخوان] خالی از لوازم حیات و زندگی باقی نماند.»

پس از او بود که دشمن جرأت و جسارت پیدا کرد و بر اصحاب و خیمه های امام حسین عليه السلام حمله ور شدند. در تاریخ می خوانیم: «لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ تَدَافَعَتِ الرِّجَالُ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ^{۲۱}؛ هنگامی که عباس کشته شد، مردان [دشمن از هرسو] بر اصحاب امام حسین عليه السلام حمله ور شدند.»

تا تو بودی خیمه ها آرام بود

دشمنم در کربلا ناکام بود

تا تو بودی من پناهی داشتم

با وجود تو سپاهی داشتم

تا تو بودی خیمه ها غارت نشد

بعد تو کس حافظ یارت نشد

تا تو بودی چهره نیلی نبود

دست ها آماده سیلی نبود

تا تو بودی دست زینب باز بود

بودنت بهر حرم اعجاز بود

تا که مشکت پاره و بی آب شد

دشمن پر کینه ات شاداب شد

حضرت عباس علیه السلام بعد از شهادت علی اکبر می خواست به میدان برود، اما برادر به او اجازه میدان رفتن نداد، بعد از اصرار زیاد فرمود: مقداری آب برای کودکان بیاور.

پیشانی حسینش را بوسید و به سوی فرات حرکت کرد، مشك را پراز آب نمود، خود نیز تشنه بود، می خواست آب بنوشد:

﴿فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَمَنْ مَعَهُ فَرَقِيَ الْمَاءُ﴾؛ سپس به یاد

تشنگی حسین و همراهان [و کودکان] افتاد، پس آب را [روی

آب] ریخت.»

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي

وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي

هَذَا حُسَيْنٌ وَارِدُ الْمُنُونِ

وَتَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

هان ای جان عباس! می دانی که پس از شهادت پیشوای آزادی، حسین چقدر زندگی بر تو گران است؛ می دانی چقدر دردناک است

که تو بخواهی پس از او در این فضای تیره و تار نفس بکشی و
زندگی کنی؟
آنگاه فریاد برآورد:

«وَاللَّهِ لَا أَذُوقُ الْمَاءَ وَسَيِّدِي الْحُسَيْنِ عَطْشَانًا^{۲۳}؛ به خدا قسم
آب نمی نوشم، در حالی که آقای من حسین تشنه است.»

شدت علاقه امام حسین علیه السلام به جناب ابوالفضل علیه السلام، مثل
شدت علاقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حمزه سید الشهداء و جعفر
طیار بود و این شدت تا عاشورا ادامه داشت تا اینکه صدای قمر
بنی هاشم بلند شد: «وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَدْرِكْنِي يَا أَخِي^{۲۴}؛
با صدای بلند فریاد زد: برادر مرا دریاب. ابی عبدالله خود را به
بالین برادر رساند. اما اهل حرم دیدند امام حسین به طرف حرم
برمی گردد اما با چه حالی؟

روایت شده که حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند:

«الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي؛ اکنون کمرم شکست و
چاره ام کم شد.»



۱. تلفیقی از روش ابهام و سؤال.
۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۰.
۳. قصه کربلا، ص ۴۹۵.
۴. بقره/۱۲۰.
۵. ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸.
۶. نساء/۴۱.
۷. وصیتنامه سیاسی - الهی امام، ج ۲۱، پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه و قبول قطعنامه ۵۹۸.
۸. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۷، ص ۲۹۲۲-۲۹۲۳.
۹. همان، ص ۲۹۱۸.
۱۰. حماسه حسینی علیه السلام، ج ۱، ص ۴۲۴.
۱۱. الفتح، ج ۲، صص ۳۶۱ - ۳۶۰.
۱۲. تتمه المنتهی، ص ۶۳.
۱۳. خبرگزاری تسنیم، اعتراف تکان دهنده کارمند سفارت انگلیس: ارتباط مستمر انگلیس با مشاور موسوی، ۷ دی ۱۳۹۴.
۱۴. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۸۹.
۱۵. همان.
۱۶. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۳۷.
۱۷. نفس المهموم، ص ۱۷۶ و اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰.
۱۸. الذریعه، ص ۱۲۲.
۱۹. الوقایع والحوادث، ج ۲، ص ۳۰.
۲۰. مقتل مقرر، ص ۲۶۹.
۲۱. الذریعه، ص ۱۲۴.
۲۲. کبریة الاحمر، ص ۱۵۹ و منتخب التواریخ، ص ۲۵۸.
۲۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱ و ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۹۷.
۲۴. ابصار العین، ص ۳۰.

فصل اول

شب
هشتم محرم

خط‌های
نفوذ دشمن
در جوانان

ایجاد انگیزه

محمد بن سلیمان از پدرش روایت می‌کند که روزی در محضر امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نفس‌زنان وارد شد و چون در جای خود قرار گرفت، حضرت به او فرمودند: «ای ابا محمد این نفس زدنت از چیست؟» ابو بصیر گفت: «قربانت ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله سالمند شده‌ام و استخوانم باریک گشته و مرگم نزدیک شده در صورتی که نمی‌دانم وضعم در آخرت چگونه است!» امام فرمودند: «ای ابا محمد! توهم چنین می‌گویی؟» ابو بصیر گفت: «چرا چنین نگوییم؟ قربانت کردم.» حضرت فرمودند: «ای ابا محمد! مگر نمی‌دانی که خدای تعالی جوانان شما را گرامی داشته و از پیران شما حیا دارد؟» پیرمرد گفت: «قربانت، چگونه جوانان را گرامی دارد و از پیران حیا کند؟!» حضرت فرمودند:

«يُكْرِمُ اللَّهُ الشَّبَابَ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ أَنْ يُحَاسِبَهُمْ؟ خداوند جوانان را گرامی داشته از اینکه عذابشان کند و از پیران حیا کند که از آن‌ها حساب بکشد.»

خداوند متعال جوانان را به سبب جوانیشان دوست داشته و احترام می‌کند، از این رو تمام پیامبران را در جوانی برانگیخت و اهل بهشت را جوان قرار داد و قرآن در روز محشر به صورت جوانی نشان داده می‌شود و امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الْمُرِيفَ نیز در چهره یک جوان ظاهر خواهند شد.

از طرفی دوران جوانی در طول حیات انسان، دارای اهمیت و حساسیت فراوان است و از دست دادن آن، مایه خسروانی غیرقابل جبران خواهد بود. جوانی از جنبه‌های متعددی مورد توجه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قرار گرفته است و در اشعار پارسی نیز درباره اهمیت آن و حسرت از دست دادنش شعرها سروده‌اند. خیام برای از دست دادن این فرصت چنین افسوس می‌خورد:

افسوس که نامه جوانی طی شد

و آن تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب

افسوس ندانم که کی آمد کی شد

اما افرادی که در همین دوران با اهمیت و ارزشمند قرار دارند، در معرض آسیب‌های فراوانی هستند و می‌توان گفت بیشترین

آسیب‌ها در دوران جوانی به افراد می‌رسد. از این رو، شناسایی این آسیب‌ها و راه‌های مقابله با آن، برای خود جوانان، والدین و مسئولین ضروری است. یکی از این آسیب‌ها نفوذ دشمنان در جوانان است.

مطالعه تاریخ اسلام گویای نفوذ و کارشکنی دشمنان در به ابتذال کشیدن جوانان است. جریان نفوذ دشمن در حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا که با توطئه امان دادن شکل گرفت یکی از نمونه‌های نفوذ در جوانان است که با بصیرت نافذ حضرت برطرف شد. از این رو برای بهره‌برداری هر چه بهتر از دوران جوانی و حفظ جوانان از انحراف و تباهی، نیاز فراوان بر آگاهی از نقشه‌های دشمنان داریم و شناخت راه‌ها و ابزار و خطرات نفوذ دشمن در جوانان ضروری به نظر می‌رسد.

متن و محتوا

با توجه به شب هشتم محرم که به نام جوان بنی‌هاشم، حضرت علی اکبر علیه السلام مُزین است، برخی از خطرات و تهدیدهای نفوذ دشمن در جوانان را بررسی می‌کنیم تا ببینیم نفوذ دشمن در جوانان چه خطرهای را به دنبال دارد؟ و دشمنان برای دستیابی به اهداف پلید خود، از چه راه‌هایی در جوانان نفوذ می‌کنند؟

خطرهای نفوذ دشمن

۱. خطرهای اعتقادی

در پروژه نفوذ دشمن، اولین خطری که جوانان ما را تهدید

می‌کند، خطرهای اعتقادی است، خطراتی که قلب و باورهای ناب جوان را نشانه می‌گیرد و ایمان و اعتقاد او را سست می‌کند. سستی ایمان جوانان یک جامعه، همانند سستی ستون‌های یک اتاق است که هر لحظه احتمال می‌رود، سقف اتاق آوار شده و بر سر ساکنان آن فرو ریزد.

دشمنان از قدیم الایام به دنبال سست کردن اعتقادات جوان بوده‌اند. داستان سامری سرشار از نکاتی است که می‌تواند پندهای بسیاری برای هر تمدن و فرهنگی باشد که همواره از درون پایه‌های اعتقادی آن جویده می‌شود و ریشه‌های حقانیت آن از سوی موش‌های حق نما مورد تهدید قرار می‌گیرد. این موش‌های خزننده به آرامی، عقاید و بنیادهای اصیل تفکر اسلامی را می‌جویند و به جای آن با بدل‌سازی، جایگزین‌هایی را قرار می‌دهند که در نهایت فروپاشی باورهای اعتقادی و ایمانی را به همراه خواهد داشت.

امروزه اگر ما اطلاعات کافی نسبت به رادیو و تلویزیون نمی‌داشتیم و سامری‌هایی از این نادانی ما استفاده می‌کردند، می‌توانستند خود را به عنوان خدا معرفی کنند. ما باید حواسمان به آسیب‌های ماهواره یعنی سامری امروز باشد.

نمونه دیگری از نفوذ اعتقادی در جنگ صفین است با مداد روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول، خدمت عمرو عاص به امویان در جنگ صفین، مایه حیات آنان شد. او در حساس‌ترین لحظه های جنگ، زمانی که نشانه‌های شکست در سپاه معاویه آشکار گشته بود دست به نیرنگی بزرگ زد و دستور داد با بستن قرآن

بر سر نیزه ها و حمل کردن قرآن بزرگ دمشق با کمک ده نفر روی نیزه ها، همه سپاهیان فریاد بزنند: ای اهل عراق! کتاب خدا بین ما و شما حاکم است (دو طرف دست از جنگ برداریم و به حکم قرآن تسلیم شویم!) امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به سپاهیان فرمود: به جنگ ادامه دهید و استقامت کنید که لحظه پیروزی فرارسیده است و به دعوت اینان اعتنایی نکنید که فریبی بیش نیست، زیرا قبل از شروع جنگ، امام علیه السلام طی نامه های متعدد و سفیران فراوان، معاویه و اهل شام را دعوت به پذیرش حکم قرآن کرده بود و آنان نپذیرفته بودند و اینک که در آستانه شکست قرار گرفته بودند قرآن را دستاویز خود کرده بودند. ولی نیرنگ عمرو عاص کار خود را کرد و گروه زیادی از سپاه عراق که تعداد آنها بالغ بر ۱۰ هزار نفر بود دست از جنگ برداشتند و خواستار مذاکره شدند و هر چه حضرت از مذاکره و حکمیت نهی کردند؛ اما بی توجه و حتی تهدید صحابه و اصرار بر مذاکره و ساده لوحی ابوموسی سبب برد باخت مذاکره شد.

دشمن همواره تلاش کرده تا با استفاده از ابزارهای مختلف به اعتقادات و باورهای نسل جوان و نوجوان مسلمان ضربه بزند. مقام معظم رهبری دامنه الله در این باره می فرمایند: «دشمن با همه ابزارهایی که برایشان ممکن بوده، حمله کرده اند به ما برای سست کردن اعتقادات دینی ما، سست کردن اعتقادات سیاسی ما، تقویت نارضایی ها در داخل کشور، جذب جوان ها به خصوص جوان های فعال و اثرگذار در سطوح مختلف برای مقاصد خودشان.»^۳

با این تفاسیر، قشر جوان و نوجوان می‌توانند مهم‌ترین جامعه هدف دشمن در اجرای پروژه نفوذ باشند تا با ایجاد تزلزل در باورهای دینی، تغییر در اعتقادات مذهبی را به ثمر بنشانند. در این صورت دشمن دیگر نیاز به لشکرکشی برای سلطه بر یک جامعه را ندارد؛ بلکه روح جامعه مورد نظر خود را برای پذیرش سیاست‌های ضد دینی آماده کرده است و در این حال افراد جامعه اسلامی، میان ولایت و امامت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و ولایت یزید هیچ تفاوتی قائل نمی‌شوند و حتی پرچم لشکر یزیدیان را در دست گرفته و با افتخار علیه امام حسین (علیه السلام) شمشیر می‌کشند. اینجاست که حرمت حریم اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکسته می‌شود و عده‌ای فقط به تماشا می‌نشینند و اینجاست که مردم کوفه سفیر امام خود را رها کرده و حتی برای کشتن او رقابت می‌کنند.

در این میان، «بصیرت‌افزایی» در مقابله با توطئه‌های شوم دشمنان در پروژه نفوذ بسیار کارساز خواهد بود و پادزهری بر زهر نفوذ است. اگر جوان در تحلیل مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به بصیرت لازم دست یابد، نه تنها خود می‌تواند دشمن را بشناسد و در جبهه او قرار نگیرد، بلکه برای خنثی‌سازی دسیسه‌های دشمنان با دانش و منطق تلاش نماید.

۲. خطرهای اخلاقی

یکی دیگر از خطرهای نفوذ دشمن، خطرهای اخلاقی است. در این مورد ترویج بی‌بندوباری و فساد اخلاقی از اهداف نفوذ

دشمن در بین جوانان است.

این توطئه در دستگاه یزیدی نمود جدی داشته و خود یزید به این فساد اخلاقی مبتلا بوده است. ابن کثیر در این باره عبارتی دارد که به اشتها یزید در این کار تصریح می‌کند: «او به چنگ و نوشیدن شراب و موسیقی و شکار و برگزیدن مردان و زنان خواننده و سگ و جانوران شاخ‌زن همچون قوچ و خرس و بوزینه علاقه داشت و هر روز صبح که از خواب برمی‌خواست، مست بود.»^۴

حتی برخی از مورخان یزید را پیشگام فسادهای اخلاقی شمرده‌اند: «یزید بن معاویه نخستین فرد بود که آشکارا شراب نوشید و نسبت به موسیقی و شکار و گزیدن کنیزان آوازه‌خوان و اُمردان و سرگرم شدن با بوزینگان به گونه‌ای که مترفان را به خنده وادارد و جنگ دادن سگ و خروس، از خود شیفتگی نشان می‌داد.»^۵

امروز نیز وقتی دشمنان اسلام در جبهه‌های نظامی با تجربه تلخ شکست مواجه شده‌اند، تصمیم گرفتند در جبهه فرهنگی و از طریق حمله به ارزش‌ها و اخلاقیات دینی مسلمانان وارد عمل شوند و بدین ترتیب از درون به اسلام حمله کردند تا آنجا که روز به روز تهاجمات آن‌ها در این عرصه پیچیده‌تر و مرموزانه‌تر گشته است.

مقام معظم رهبری دام‌ظله تعابیر دقیقی را در این مورد به کار برده‌اند؛ تعابیری چون: تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، براندازی فرهنگی، ناتوی فرهنگی و جنگ نرم و در نهایت به

مسئله نفوذ فرهنگی، فکری و سیاسی بارها اشاره فرموده‌اند تا هرچه بیشتر مردم، دانشجویان و جوانان را به خطرات این مسئله و اهمیت مقابله با آن توجه دهند.

ایشان در یکی از سخنانشان می‌فرمایند: «دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشاء - سعی می‌کند جوان‌های ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می‌کند، یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شبیخون فرهنگی و یک قتل عام و غارت فرهنگی است»^۶

از مهم‌ترین ابزارهای فرهنگی برای تخریب اخلاق، گسترش فساد اخلاقی است. فساد اخلاقی اعم از راه‌ها و روش‌های ضد فرهنگی است که ممکن است از عناصر داخلی گرفته شده و یا از فرهنگ بیگانه وارد جوانان گردد. از جمله مفاسد اخلاقی، گسترش فساد جنسی در بین جوانان است. فیلم‌های ویدیویی، برنامه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای، مجلات و تصاویر مبتذل کاتالوگ کالاهای لوکس و تبلیغات روانی که از این ابزارها نشأت می‌گیرد، همگی سعی دارند تا قشر جوان جامعه ما را در فساد جنسی فرو برند.

امیرالمومنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَهَا مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فَقَدْ أَهْلَكَهَا»؛ هرکسی

که نفس خود را اصلاح کند مالک آن شده و هرکسی نفس

خود را سازد آن را هلاک ساخته است..»

پیروی از هوای نفس یکی از نمونه‌های فساد اخلاقی است به آن جهت که آدمی را به سوی پایین و در مسیر سقوط قرار می‌دهد آن را هوی نامیده‌اند.

استاد شهید مرحوم آیت‌الله مطهری در کتاب «آشنایی با قرآن» قصه پر غصه اندلس اسلامی را این‌گونه شرح می‌دهد: «تاریخ بشر نشان می‌دهد که هر گاه قدرت‌های حاکم می‌خواهند جامعه‌ای را تحت سلطه خود قرار دهند و آن را استثمار کنند، تلاش می‌کنند تا روح جامعه را فاسد کنند و برای این منظور تسهیلات شهوت‌رانی را برای مردم مهیا می‌کنند و آن‌ها را به شهوت‌رانی ترغیب می‌کنند. نمونه عبرت‌انگیزی از این شیوه کثیف، فاجعه‌ای بود که در اسپانیای مسلمان برای مسلمانان اتفاق افتاد.

مسیحیان برای خارج کردن اسپانیا از چنگ مسلمانان، از راه فاسد کردن روحیه و اخلاق جوانان مسلمان وارد عمل شدند تا آنجا که توانستند وسایل لهو و لعب و شهوت‌رانی را به سهولت در اختیار مسلمانان قرار دهند و در این کار تا آنجا پیش رفتند که حتی سرداران و مقامات دولتی را نیز فریفتند و آنان را آلوده ساختند و به این ترتیب توانستند عزم، اراده، نیرو، شجاعت، ایمان و پاکی روح مسلمین را از میان بردارند آن‌ها را به آدم‌هایی زبون، ضعیف، شهوت‌ران، شراب‌خوار و زن‌باره مبدل کنند و پرواضح است که غلبه و پیروزی بر چنین مردمی کار دشواری نیست.»

۳. خطرهای اجتماعی

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در نسل جوان، خطرهای اجتماعی است. نمونه جریان آن در داستان حضرت موسی علیه السلام و بلعم باعورا است که حضرت موسی علیه السلام برای نجات ملت انطاکیه راهی جز سرکوبی ستمگران و فتح آن شهر و حومه نمی‌دید، برای اجرای این امر سپاهی به فرماندهی یوشع و کالب تشکیل داد و آن سپاه را به سوی انطاکیه رهسپار کرد.

عده‌ای از مردم اغفال شده انطاکیه گرد عابد خود بلعم باعور که اسم اعظم را می‌دانست جمع شده از او خواستند تا درباره حضرت موسی علیه السلام و سپاهش نفرین کند، بلعم در ابتدا این پیشنهاد را رد کرد، ولی بعد بر اثر هواپرستی جواب مثبت به آن‌ها داد، سوار بر الاغ خود شد تا به سرکوهی که سپاه حضرت موسی علیه السلام از بالای آن پیدا بودند برود و در آنجا در مورد حضرت موسی علیه السلام و سپاهش نفرین کند، ولی در آنجا هر چه فکر کرد تا اسم اعظم را به زبان آورد و نفرین کند به یادش نیامد.

او که تیرش به هدف نرسیده بود و به طور کلی از دین و ایمان سرخورده شده بود، برای سرکوبی سپاه حضرت موسی علیه السلام راه عجیبی را به مردم انطاکیه پیشنهاد کرد که همواره برای شکست هر ملتی، استعمارگران از همین راه استفاده می‌کنند، آن راه و پیشنهاد، این بود.

مرد انطاکیه از راه اشاعه فحشاء و انحراف جنسی و برداشتن پوشش و حجاب از زنان و دختران وارد عمل گردند، دختران و زنان زیبا چهره و خوش اندام را با وسایل آرایش بیارایند و آن‌ها را

همراه اجناس مورد نیاز به عنوان خرید و فروش وارد سپاه حضرت موسی علیه السلام می‌کنند و سفارش کرد که هر گاه کسی از سربازان سپاه حضرت موسی علیه السلام خواست قصد سوء با آن دختران و زن‌ها کند مانع او نشوند.

آن‌ها همین کار را انجام دادند طولی نکشید که سپاه حضرت موسی علیه السلام با نگاه‌های هوس‌آلود خود که به پیکر عریان زنان کردند کم‌کم در پرتگاه انحراف جنسی قرار گرفتند تا آنجا که نوشته‌اند بیست هزار نفر از سپاه حضرت موسی علیه السلام به خاک سیاه افتادند و با وضع ننگینی سقوط کردند.^۸

امروزه نیز دشمن با ورود مدهای مبتذل لباس‌های زنان و مردانه در بین جوانان به دنبال نفوذ در آنان است. حتی در داخل کشور عده‌ای با استفاده از امکانات داخلی، در تولید و توزیع لباس‌های مبتذل دست دارند. لازم به یادآوری است که مبنای کار این‌گونه تولیدکنندگان، مجلات و نیز مدل لباس‌های غربی است که وارد کشور می‌گردد.

از دیگر اقدامات پروژه نفوذ در فضای اجتماعی، ایجاد روحیه مدگرایی و اخلاق خاص ترویج‌کنندگان این مدها است که ترویج‌کننده ارزش‌های ضد اخلاقی از جمله هم‌جنس‌بازی و برقراری روابط آزاد جنسی و... هستند.

توزیع و گسترش مصرف موارد مخدر و مشروبات الکلی از دیگر خطرات نفوذ اجتماعی است که دشمن با گسترش فساد و نابود کردن توان علمی و فکری نیروهای جوان جامعه می‌باشد که متأسفانه در سال‌های اخیر افزایش چشمگیری داشته است.

۴. خطرهای اقتصادی

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در بین جوانان خطرهای اقتصادی است. برخی از جامعه شناسان همواره در تحلیل علل انحرافات جامعه، اثر بسزایی برای عامل اقتصادی و فقر قائل اند و بعضی دیگر نیز بر این عقیده اند که تبعیض های قومی و نژادی که باعث بیکاری یا کم کاری می شود، عاملی برای گرایش به سوی کجروی است. از دیدگاه اسلامی تأثیر عوامل اقتصادی بر انحرافات اجتماعی هرگز قابل انکار نیست، افراد ضعیف النفسی چون عمر بن سعد که حرص و طمع چشمانش را کور کرده بود، در همان ابتدای امر اعتراف می کرد:

فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَإِنِّي لَوَاقِفٌ

أُفَكِّرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ^۹

یعنی به خدا سوگند، نمی دانم و من سرگردان مانده و در کار خویش اندیشه می کند بر دو خطر (یکی جنگیدن با امام حسین علیه السلام برای به دست آوردن امارت ری و دیگری بدنام شدن در بین امت اسلامی)

عمر سعد در روز عاشورا در جواب بریر که او را نصیحت می کرد، گفت: «راست می گویی ای بریر! هر کس با حسین بن علی علیه السلام و فرزندان او جنگ کند و حق ایشان را از ایشان بگرداند، جای او در آتش دوزخ باشد، لکن ای بریر ملک ری بزرگ است و ولایتی پر نعمت که ترک آن نتوانم گفت... شقاوت بر من مستولی شده

و نعمت و جاه و حرمت و دولت را در چشم من بیاراسته، می‌دانم که بد می‌کنم؛ اما چه کنم.»^{۱۰}

نمونه دیگری از این اشخاص، سنان بن انس است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام و اسب دواندن بر پیکر مطهرش، بر خیمه عمر بن سعد ایستاد و شعری خواند که حاکی از دنیا طلبی او بود:

أوقر ربابی فضة و ذهب

انا قتلت سید المحجبا^{۱۱}

یعنی ربابم را از طلا و نقره سنگین کن که من سلطان پرده دار را کشته‌ام.

از دومین سخنرانی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به خوبی برمی‌آید که امام علیه السلام به عامل نفوذ اقتصادی و تأثیرات آن توجه بسیاری داشتند، آنجا که فرمودند:

«وَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبِعَ عَلَيَّ قُلُوبِكُمْ»^{۱۲}؛ و در اثر

غذاهای حرام و لقمه‌های غیر مشروعی که شکم‌های شما از آن انباشته شده است، خدا این چنین بردل‌های شما مهرزده است.»

امروزه نیز دشمن در صدد است از طریق مسائل اقتصادی، راه نفوذ خود را دوباره در ایران باز کند. از مهم‌ترین مصادیق نفوذ اقتصادی دشمن در اختیار گرفتن زمام کالاهای استراتژیک

کشور است. به هر حال هر اقتصادی برای رتق وفتق امور جاری خود یک نیازهای اساسی دارد. مثل گندم، روغن، برنج و... که عمدتاً تحت عنوان کالاهای اساسی از آن‌ها یاد می‌شود. اکنون این خطر وجود دارد که دشمن با استفاده از وابستگان خود چرخه تأمین این کالاها را زیر چتر خود بگیرد و در بزنگاه‌ها از این مجرا برای نفوذ استفاده کند. دشمن نشان داده است در مقاطع مورد نیاز، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کند.

از دیگر مصادیق نفوذ اقتصادی دشمن ترویج کالای غیر ایرانی و استفاده آن در سبک زندگی ایرانی است همچنین رؤیای پادزنی جوانان برای پول دار شدن در یک شب، با استفاده از بازاریابی شبکه‌ای که در سال‌های اخیر با برنامه‌های کویست و گل کویست در کشور شکل گرفت و بسیاری از جوانان را مبتلا کرد و سرمایه‌های فراوانی با این روش از کشور خارج شد.

۵. خطرهای سیاسی

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در بین جوانان خطرات سیاسی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: «مَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ»^{۱۳} اگر ما در جبهه نبرد خوابمان برد، معنایش این نیست که سرباز خط مقابل هم خوابش برده؛ نه او بیدار است؛ منتظر است ما خوابمان ببرد تا بر سر ما بتازد. در میدان نبرد، کارزار همیشه نظامی نیست؛ گاهی سیاسی است؛ مقام معظم رهبری دامت‌الله درباره نفوذ سیاسی می‌فرماید: «نفوذ سیاسی هم این است که در مراکز تصمیم‌گیری و اگر نشد تصمیم‌سازی نفوذ بکنند. وقتی

دستگاه‌های سیاسی و دستگاه‌های مدیریتی یک کشور تحت تأثیر دشمنان مستکبر قرار گرفت، آن وقت همه تصمیم‌ها در این کشور بر طبق خواست و میل و اراده مستکبرین انجام خواهد گرفت.»^{۱۴}

ایشان در فرمایشی دیگر می‌فرمایند: «نفوذ امنیتی چیز کوچکی نیست، اما در مقابل نفوذ فکری و فرهنگی و سیاسی، کم‌اهمیت است.»^{۱۵}

یکی از مصادیق نفوذ سیاسی در بین جوانان مربوط به جریان فتنه ۸۸ است که کشور را به طور جدی تهدید کرد. براندازی نظام همواره راهبرد اصلی آمریکا علیه ما بوده است، اما ناکامی‌های پی‌درپی، این کشور را وادار نمود که راهبرد تعدیل و تغییر رفتار را ترجیح دهد. این در حالی است که فتنه ۸۸ باعث شد تا آمریکا تصور کند فرصت برای بازگشت به راهبرد اصلی و احیاناً تحقق آن فرارسیده است. لذا با آغاز اردوکشی‌های خیابانی و آشوب‌های پس از انتخابات ۸۸ در تهران، به حمایت صریح از آن پرداختند و حتی اروپاییان نیز با نادیده گرفتن شورای امنیت و تصمیمات آن، به سوی تحریم‌های فرا قطعنامه‌ای ناشی از تصمیمات شورای امنیت رو آوردند که مجموعه‌ای از تحریم اقلام نظامی، صادراتی و وارداتی، سرمایه‌گذاری، مسافرت، حمل و نقل، همکاری‌های فنی و برخی موارد دیگر را در بر می‌گیرد.

اما عامل نجات بخش از فتنه بصیرت دهی عاشورا و تفکر امام حسین علیه السلام بود که دوباره محرم و صفر اسلام و انقلاب اسلامی ایران را حفظ کرد. خاصیت کشتی امام حسین علیه السلام نجات بخشی

فردی و اجتماعی است که در دوره‌های مختلف وقتی افراد و جوامع به آن چنگ زدند از آفات و آسیب‌ها در امان مانده‌اند. چه تعداد از جوانان در محرم با توسل به امام حسین علیه السلام توبه کردند؟ چه تعداد از جوامع با تفکر ظلم‌ستیزی امام حسین علیه السلام از یوق ستم ظالمان نجات پیدا کردند؟

گریز و روضه

برنامه نفوذ دشمن در جوانان حتی در حساس‌ترین لحظات واقعه کربلا ادامه یافت. در کربلا هنگامی که علی اکبر علیه السلام وارد میدان شد، از آنجا که مادرش دخترزاده ابوسفیان بود، يك نفر از لشکریان ابن سعد با صدای بلند به او گفت: یا علی! چون تو با امیرالمؤمنین یزید قرابت و خویشاوندی داری و ما دوست داریم، حق رحم را مراعات کنیم، حاضریم به تو امان بدهیم و از جنگ با تو، صرف نظر نماییم.

حضرت علی اکبر علیه السلام در پاسخ وی فرمود: قرابت و خویشاوندی من با رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدم بر آن و شایسته‌تر بر رعایت است. پس از آن حمله شدیدی کرد و در ضمن حمله با این شعر، خود و هدفش را معرفی می‌فرمود:

انا علی الحسین بن علی

نحن ورب البيت! اولی بالنبی

تالله لا یحکم فینا ابن الدعی

أضرب بالسيف احمی عن ابی

اضربکم بالسف حتی یلتوی

ضرب غلام هاشمی قرشی^{۱۶}

منم علی پسر حسین بن علی، سوگند به خدای کعبه که ما اولی به پیغمبریم، به خدا قسم نباید این فرزند فرومایه بر ما حکومت کند، با این شمشیر بر شما می تازم و از پدرم، حمایت می کنم و این شمشیر را آن چنان بر شما فرود بیاورم که درهم بپیچید، مانند شمشیر زدن جوان هاشمی قریشی حضرت علی اکبر علیه السلام نخستین نفر از بنی هاشم بود که به میدان رفت. هرکسی از بنی هاشم اذن میدان می خواست، امام اجازه نمی داد؛ اما تا فرزندشان اذن خواست، امام به ایشان اجازه میدان رفتن داد. در دل امام غوغایی بر پا شد در مقاتل آمده، آقا صدا زد: علی جان! می خواهی بروی برو، ولی کمی خرامان خرامان برو تا بیشتر بتوانم ببینمت. نگاهی مایوسانه به او کرد و گفت:

«فَقَالَ اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ وَأَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَّا إِذَا اسْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَنْظُرُنَا إِلَيْهِ^{۱۷}؛ خدایا! خودت بر این قوم شاهد باش که به سوی آن ها جوانی رفت که از نظر جمال و کمال و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول تو است و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر تو بودیم به چهره علی اکبری نگریستیم.»

حضرت علی اکبر علیه السلام وارد میدان شد و جنگی حیدری کرد. در مقتل آمده ۱۲۰ مرد از سواران دشمن را کشت، تشنگی برایشان

چیره گشت و نزد پدر برگشت:

«یا اَبه! العَطَشُ قَتَلَنِي ثِقْلُ الحَدِيدِ أَجْهَدَنِي»^۸؛ پدر جان!
 شدت تشنگی مرا کشته و سنگینی اسلحه مرا به زحمت
 انداخته. «امام حسین علیه السلام گریه کردند و فرمودند: محبوب
 دلم! صبر کن. به زودی رسول خدا تو را سیراب خواهد کرد که
 بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد.»

اما آه از آن لحظه ای که جوان غریبانه پدرش را صدا زد! چه
 گذشت لحظه ای که حضرت با بدن قطعه قطعه شده فرزندش
 روبرو شد؟

سخت است پیش چشم بابا

غلطیده به خون جوان بمیرد

از بهر پدر عصای پیریست

ای وای که پیش از آن بمیرد

حضرت آدم علیه السلام وقتی چشمش به سر شکسته پسرش افتاد،
 صیحه و ناله اش بلند شد، از آن پس آدم علیه السلام از فراق نور دیده،
 شب و روز تا چهل شبانه روز گریه می کرد. حضرت یعقوب علیه السلام
 لباس خونی فرزندش را دید چهل سال گریست تا اینکه
 چشمانش سفید شد با اینکه می دانست فرزندش زنده است؛ اما
 جگرها بسوزد برای آن پدری که وقتی بالای سر پسرش رسید،
 دید علاوه بر این که سرو صورتش پراز خون است تمام بندش هم

قطعه قطعه شده است به قدری این بدن پاره پاره شده که توان
برداشتن بدن را ندارد.

جوانان بنی هاشم بیایید

علی را بردر خیمه رسانید

خدا داند که من طاقت ندارم

علی را بردر خیمه رسانم



۱. روش ابهامی.
۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۴.
۳. بیانات در دیدار اعضای ستاد کنگره شهدای استان چهارمحال و بختیاری؛ ۱۳۹۴/۰۷/۱۳.
۴. البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۸۵.
۵. معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۴.
۶. بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در دیدار با فرماندهان گردان عاشورا، ۷۱/۴/۲۲.
۷. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۷۹.
۸. پوشش زن در اسلام: ص ۴۸.
۹. مناقب آل ابي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج ۴، ص ۹۸.
۱۰. الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ج ۱، ص ۸۹۸.
۱۱. انتساب الاشراف الجزء الرابع، القسم الثاني، ص ۲۰۵.
۱۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸.
۱۳. نهج البلاغه، نامه ۶۲.
۱۴. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: ۲۵/۰۶/۱۳۹۴.
۱۵. همان.
۱۶. تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص: ۳۱۱.
۱۷. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص ۱۱۳.
۱۸. تسلیة المجالس و زینة المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص: ۳۱۱.

فصل اول

شب
هفتم محرم

شاخصه های
انقلاب حسینی علیه السلام

ایجاد انگیزه^۱

متوکل از بدترین خلفای عباسی بود که با آل ابوطالب دشمنی بسیار می کرد و از اذیت و آزار ایشان دست بردار نبود تا جائی که خباثت او متوجه قبر امام حسین علیه السلام هم شد.

در تاریخ ثبت شده که «دیزج» ملعون یهودی از طرف متوکل مامور شد و قبر مطهر را شکافت و بوریای تازه ای که بنی اسد هنگام دفن آورده بودند، را دید که هنوز باقی و جسد مطهر بر روی آن قرار داشت؛ لیکن او به متوکل نامه نوشت که قبر را به دستور شما نبش نمودم، اما چیزی ندیدم و اصلا جسدی در اینجا نیست.

دیزج به امر متوکل گروهی از یهودیان را به کار گرفت تا دو بیست جریب از اطراف قبر را شخم زدند و آب بستند و نگهبانانی در اطراف قبر گماشت تا افرادی که به قصد زیارت قبر امام حسین علیه السلام می آیند را بگیرند و شکنجه دهند!^۲

در طول تاریخ تلاش های متعددی از سوی سلاطین و حاکمان

ظالم صورت گرفته تا حتی آثار و نمادهای ظاهری انقلاب عاشورا که قبر امام حسین علیه السلام و یاران انقلابی اش است را از بین ببرند و یاد و خاطر آن‌ها را از ذهن‌ها پاک کنند، داستان فوق یکی از این جریانات است.

امروزه هم از سوی دشمنان اسلام تلاش‌های چشمگیری برای خاموش کردن این انقلاب وجود دارد، از جمله این تلاش‌ها: القای شبهه و تشویش اذهان عمومی، در فضاهای مجازی است. به ویژه که در این زمان دایره شیوع تشیع گسترده شده و این تفکر در مناطق مختلف جهان طرفدار پیدا کرده است. دشمنان شیعه و جریان اسلام آمریکایی به دست و پا زدن افتاده و به حربه‌های پلیدی چنگ می‌زنند تا انقلاب عاشورا را زیر سؤال ببرند و عزاداری و یاد امام حسین علیه السلام را کمرنگ سازند و در نهایت جلوی رشد تشیع و تفکرات آن را در جهان بگیرند؛ اما به خواست خدا تا حالا نتوانسته و نخواهند توانست.

به نظر شما چرا از انقلاب‌های معروف و فراگیر دیگری همچون انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)؛ انقلاب روسیه (۱۹۱۷)؛ انقلاب الجزایر (۱۹۶۲) که در طی یکی دو قرن اخیر اتفاق افتاده‌اند، اثری باقی نمانده، ولی انقلابی که بیش از حدود ۱۳۷۰ سال پیش روی داده، همچنان زنده و پویا است؟

چرا جنبه تاثیرگذاری این قیام همواره باقی است و این قیام هر ساله سبب بیداری و هوشیاری افراد متعددی می‌گردد؟ و در یک کلام کوتاه، راز ماندگاری انقلاب عاشورا چیست؟

متن و محتوا

درباره راز ماندگاری این انقلاب نسبت به سایر انقلاب‌های آزادی‌بخش، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. اما یکی از دقیق‌ترین دیدگاه‌ها این است که ماندگاری انقلاب عاشورا به سبب ویژگی و شاخصه‌هایی است که فقط در این انقلاب یافت می‌شود و در هیچ‌یک از انقلاب‌های نامبرده وجود ندارد. این شاخصه‌ها است که انقلاب حسینی علیه السلام را متمایز می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم راز ماندگاری این انقلاب را بدانیم، باید با شاخصه‌ها و ویژگی‌هایش بیشتر آشنا شویم.

شاخصه‌های انقلاب حسینی علیه السلام

۱. هدفمند و عقلانی بودن

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دو انحراف در جهان اسلام رخ داد. انحراف اول، «انحراف از امامت و خلافت» بود و انحراف دوم که به مرور زمان خود را نشان داد، «تغییر ارزش‌های اسلامی» بود. اهل بیت علیهم السلام و علوی‌ها در برابر این انحرافات ایستادگی کردند؛ اما در عصر امام حسین علیه السلام دو انحراف جدید در حال شکل‌گیری بود: یکی اینکه به مرور زمان «سازمان سیاسی اسلام بر اساس ولایت عهدی بنا می‌شد»؛ یعنی همان پادشاهی موروثی، انحراف دوم، «خلافت کسی مثل یزید بود» آدمی که به فسق شهرت داشت.

حاکمان قبل از یزید حداقل مراعات ظاهر را می‌کردند؛ ولی او حتی مراعات ظاهر را هم نمی‌کرد و به اصول اسلامی پایبند

نبود. در چنین شرایطی، وقتی یزید خلیفه می‌شود، اصرار دارد که اولین بیعت را از امام حسین علیه السلام بگیرد، زیرا او هم جایگاه امام حسین علیه السلام را می‌شناسد و هم در صلح نامه امام حسن علیه السلام نکاتی وجود دارد که برای دستگاه خلافت مخاطره آمیز است؛ لذا یزید به والی مدینه «ولید بن عقبه بن ابی سفیان» نامه نوشت که از حسین بن علی علیه السلام بیعت بگیرد. مروان ملعون، ولید را تحریک کرد تا همان شب از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و اگر بیعت نکرد، همانجا گردنش را بزند.^۳

همان شب برای بیعت نزد امام حسین علیه السلام رفتند؛ اما امام نپذیرفت و خطاب به ولید فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ حَمْرٍ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمَحْرَمَةِ مُغْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ؟؛ ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی می‌باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می‌گسار، قاتل بی‌گناهان و کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد!»

در این مجلس است که امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود، باید فاتحه اسلام را خواند!»

امام حسین علیه السلام بعد از این جریان، صحنه دیگری از انقلاب خود را با درایت و تدبیر آغاز کرد و روانه مکه شد. در این انقلاب امام بر اساس علم ظاهری و انسانی خود (و نه علم باطنی و ولایی) یک سری اهداف ابتدایی و یک سری اهداف نهایی را در نظر گرفت. هدف ابتدایی امام این بود که با یزید بیعت نکند، زیرا با بیعت امام، مَهر تایید بر پای دو انحراف جدید می‌خورد. پس امام نباید بیعت می‌کرد و لولوا اینکه به هر نتیجه‌ای منتهی شود حتی شهادت.

هدف نهایی امام هم این است که آن دو انحراف، یعنی انحراف خلافت و تغییر ارزش‌های اسلامی را سر جای خود برگرداند و اصلاح نماید.

نه تنها امام حسین علیه السلام انقلابش عقلانی و بر اساس منطق شکل گرفت؛ بلکه افرادی هم که در رکاب امام حسین علیه السلام جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند، آنان نیز با هدف و بر اساس تفکر و تعقل با این انقلاب همراه شدند.

نقل شده در شب عاشورا پیکی برای «بُشربن عمرو خضرمی» خبر آورد که سپاه دیلم فرزندان را اسیر کرده و خانواده‌ات از تو خواسته‌اند که به کوفه برگردی تا برای آزادی پسران فدیة‌ای تهیه کنی.

او با شنیدن این خبر اظهار داشت: «امیدوارم که خداوند به من و او در برابر این گرفتاری‌ها پاداش دهد. دوست ندارم که فرزندم اسیر باشد و من زنده باشم.»

این سخن بشربن عمرو خضرمی به گوش امام رسید، امامی که

از سوز دل مادر و بستگان آن پسر اسیر آگاه بود. از این رو به بشر فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْصَرِفَ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ ابْنِكَ وَأَنَا أُعْطِيكَ فِدَاءَ ابْنِكَ؛ خداوند تو را مورد رحمت قرار دهد. تو برگردد و برو، از جهت بیعت من آسوده خاطر باش. بیعت خود را از تو برداشتم، در آزادی فرزندت اقدام کن، من به قدر فدیة فرزندت و آزادی او چیزهایی به تو می‌بخشم.»

در این لحظه بشر باید به امامی جواب دهد که از درون دل ها آگاه است، دقایق سخت و نفس‌گیری براو گذشت تا اینکه اشک در چشمانش حلقه زد و در همان حال گفت:

«هِيَاهُ أَنْ أَفَارِقَكَ ثُمَّ أَسْأَلَ الزُّكَبَانَ عَنِ خَبْرِكَ، لَا يَكُنْ وَاللَّهِ هَذَا أَبَدًا؛ محال است من از تو جدا شوم و سپس خبرت را از شترسواران و قافله‌هایی که عبور می‌کنند، بگیرم! به خداوند سوگند هرگز این کار شدنی نیست و من از تو جدا نمی‌شوم.»

بشر آنچه در دل داشت صادقانه عرضه کرد و نشان داد سوز فراق امام زمانش چه اندازه برای او سنگین است. او اگر تنها بر اساس احساسش اقدام می‌کرد، می‌بایست برای آزادی پسرش از کربلا می‌رفت؛ ولی او بعد از تفکر و تعقل، تصمیم به ماندن و همراهی امام زمانش گرفت و در این راه جانش را تقدیم نمود.

بنابراین انقلاب امام حسین علیه السلام با برنامه بوده و یک سیر منطقی و هدف عقلانی را دنبال می‌کرده و به دنبال تفکر و تعقل شکل

گرفته و تنها یک انقلاب و قیام احساسی و ماجراجویانه نبود. اگر تنها یک انقلاب احساسی بود و بدون منطق و تفکر رخ می‌داد، مطمئناً بعد از مدت کوتاهی از ذهن‌ها پاک می‌شد و دیگر کسی برای این انقلاب و شهدای آن اشک نمی‌ریخت و مجلس عزاداری برپا نمی‌کرد.

البته از ابتدایی که امام حسین علیه السلام قیام کردند تا الان که در قرن ۱۵ هجری هستیم؛ در طرف مقابل، کسانی از حزب اموی بودند که تلاش می‌کردند قیام ابا عبدالله علیه السلام را یک حرکت غیر معقول و احساسی جلوه دهند و القای کردند که حضرت بدون برنامه و تحت تاثیر احساس وارد این میدان شده است.

اکنون هم دشمنان شیعه و اسلام، چون جاذبه‌های قیام عاشورا در جهان اسلام را مشاهده می‌کنند؛ تلاش دارند که شبهاتی درباره عاشورا بسازند و آن را گسترش دهند؛ آن‌ها می‌دانند که شیعه در پناه سه اصل بنیادی «امامت و ولایت»، «عاشورا» و «انتظار» معنا پیدا می‌کند، بر همین اساس می‌خواهند به شکل‌های مختلف انقلاب عاشورا را زیر سؤال ببرد تا به نوعی جلوی رشد تشیع و تفکرات آن را در جهان بگیرد؛ اما از آنجا که تاریخ، معقول و هدفمند بودن این انقلاب را ثابت کرده است، نمی‌توانند صدمه‌ای به عاشورا بزنند.

عزادارانی هم که می‌خواهند برای امام حسین علیه السلام و یاران مظلومش عزاداری کنند، باید از دو بال عقلانی و عاطفی برخوردار باشند، هم شور حسینی داشته باشند و هم شعور حسینی؛ زیرا

شور به تنهایی نمی‌تواند سبب بقای عزاداری و پیوند عمیق و کامل عزادار با این انقلاب شود و لذا کسانی که تنها برای شور به این عزاداری‌ها می‌آیند، همینکه محرم تمام می‌شود، دیگر آثاری از انقلاب حسینی در آن‌ها نیست، پس عزادار واقعی، هم پیروی عقلانی از عاشورا دارد و هم پیروی احساسی و عاطفی. هم برای بالا بردن شعور و معرفت خود نسبت به آموزه‌های دین، وارد عزاداری می‌شود و هم برای شور و همراهی عاطفی و احساسی.

۲. اخلاق محوری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همان ابتدای دعوت دینی، یکی از اهداف بعثت خویش را چنین معرفی نمودند:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ همانا بدان جهت خداوند مرا به رسالت برگزیده است که مکارم اخلاق را تکامل بخشم و انسان را با اخلاق حسنه بیاریم.»

امام حسین علیه السلام هم که انقلابش دنباله رو همان انقلاب نبوی است، ارکان انقلابش را بر محور اخلاق اسلامی بنا نهاده و این روحیه از ابتدا تا انتها در این انقلاب و یاران انقلابی امام علیه السلام موج می‌زند. همین ویژگی یکی از رموز ماندگاری انقلاب حسینی علیه السلام است.

انقلاب‌های بسیاری در تاریخ هست که در مسیر قیام، اخلاق را فراموش کرده و در مواقع حساس حتی انسانیت خود و طرف‌های

مقابل رانادیده می‌گیرند؛ اما رفتارهای اخلاقی امام حسین علیه السلام در انقلاب کربلا حتی با دشمنان بسیار شگفت‌انگیز و قابل تأمل است.

برخورد اخلاقی امام حسین علیه السلام با حربن یزید ریاحی یکی از صحنه‌های رویارویی با دشمن در مسیر این انقلاب است. لشگر حر حرکت می‌کند تا جلوی امام را بگیرد. آنگاه که از دور لشگر حر دیده می‌شود، امام می‌فرماید: «مشک‌ها را پر آب کنید، این‌ها از راه دور می‌آیند و تشنه‌اند.» لشگر اسلام بسیج شده و مشک‌ها را پر می‌کنند. هنگامی که سپاه حر از راه می‌رسد، امام علیه السلام می‌فرماید: «هم به خودشان آب بدهید و هم اسب‌هایشان را سیراب کنید.»

علی بن طعان محاربی: می‌گوید من کمی با تاخیر رسیدم، دیدم همه مشغول آب خوردن هستند و کسی من را نمی‌بیند. ناگهان متوجه شدم که خود امام حسین علیه السلام به سراغ من آمد و به لهجه حجازی گفتند: «شترت را بخوابان تا آبت بدهم. شترت بلند است نمی‌توانم به تو آب بدهم.» من نفهمیدم که حضرت چه می‌گوید، چون لهجه ام عراقی بود. امام این بار فرمودند: «یا بِنَّ اَخی اِنخ الجَمَل؛ پسر بردم شترت را بخوابان» وقتی شتر را خواباندم، امام مشک آب را به من دادند. آنگاه که خواستم آب بخورم، سرمشک را درست در دست نگرفته بودم؛ آب از اطراف سرمشک می‌ریخت. امام فرمود: سرش را بپیچان تا آب نریزد. باز من متوجه نشدم تا اینکه خود حضرت آمدند و سرمشک را پیچاندند تا من به راحتی از آن آب بخورم.^۷

این روحیه اخلاق محور امام است که توبه حر را می پذیرد. حری که راه را بر امام بسته و دشمنی خود را ثابت کرده بود؛ اما آنگاه که با حالت پشیمانی به نزد سپاه امام می آید، با وجود اینکه امام به او نیازی ندارد (زیرا با آمدن حر، معادلات کربلا تغییری نمی کرد)، ولی امام ذره ای کینه و نفرت نسبت به او نداشت!

حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام وقتی از دور حر را دیدند، بدون توجه به بدی و پستی اقدام قبلی او، بدون هیچ گونه سرزنشی، او را پذیرفتند و بخشیدند.

حر، از شدت شرمندگی سر به زیر و سرافکنده و هرچه امام حسین علیه السلام می فرمودند: تورا عفو کردم، سرش را بالا نمی آورد. زیرا او خجالت می کشید در روی ایشان نگاه کند. آنگاه امام برایش استغفار نمود و فرمود که

«أَنْتَ الْخُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ خُرَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۸

این برخوردهای اخلاقی و انسانی است که قیام کربلا را در طول تاریخ ماندگار کرده است.

اما ما عزاداران عاشورایی چگونه با همسایگان و برادران و خواهران خود برخورد می کنیم؟ آیا در روابط خانوادگی و اجتماعی خود اخلاق را سرلوحه قرار می دهیم یا بی اخلاقی را؟

متأسفانه برخی از ما همینکه با دیگری درگیر شویم، آبرو و حیثیت او را نشانه می گیریم، اخلاق و انسانیت را زیر پا گذاشته و با تهمت ها و تهدیدها و غیبت ها فرد را ناکار می کنیم!

هنگام برخورد با دوستان خود، چقدر این سیره عملی و کاربردی

امام حسین علیه السلام را به کار می‌گیریم؟
 آیا اخلاق ما، با درگیری‌های خانوادگی و طلاق‌ها رابطه‌ای دارد
 یا خیر؟

۳. رنگ خدایی داشتن

بر اساس نص صریح قرآن کریم: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی است. «همه چیزها از بین می‌رود، مگر چیزی که رنگ الهی داشته باشد. وقتی حوادث و آدم‌ها رنگ خدایی پیدا می‌کنند ماندگار می‌شود.

یکی از شاخصه‌های انقلاب حسینی علیه السلام صبغه الهی بودن آن است. یعنی رنگ خدا دارد. امام حسین علیه السلام برای خداوند همه چیز خود را تقدیم می‌کند و زمانی که برای خدا چیزی را دادی، خداوند همان را برایت نگه می‌دارد.

اصحاب و اهل بیت علیهم السلام ایشان نیز با صبغه الهی به میدان آمدند. چنانکه شنیده‌اید تنها تقاضای امام در حادثه کربلا از سپاه دشمن این بود که امشب را به ما مهلت بدهید تا به عبادت خدا بپردازیم و گفته شده که در شب عاشورا صدای زمزمه عبادات اصحاب امام حسین علیه السلام مثل کندوی زنبور عسل بلند بود و به گوش می‌رسید.^{۱۱}

آیا ما کارهایمان را برای رضای خدا انجام می‌دهیم، یا برای رضای دیگران؟ خشنودی خدا در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های ما چه جایگاهی دارد؟ چه کسانی رضایت همسر و فرزند و دوستان

و بستگان را بر رضای خدا ترجیح می دهند؟
 عبادات ما چگونه برگزار می شود؟ چه مقدار به نماز اول وقت
 اهمیت می دهیم؟ آیا به خاطر نماز کار را تعطیل می کنیم یا...؟

گریز و روضه

اما یکی از چیزهایی که امام حسین علیه السلام در انقلاب عاشورا تقدیم
 کرد و تاقیامت ماندگار است، فرزند شش ماهه ای است که روی
 دست پدر پرپر شد.

برخلاف آنچه که بعضی از دشمنان و ناآگاهان می گویند، امام
 حسین علیه السلام با برنامه و براساس تفکر و تدبیر، علی اصغرش را روی
 دست گرفت و به سوی میدان روانه شد.

«وَقَالَ يَا قَوْمِ إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي؛ اگه به من رحم نمی کنید.»

«فَارْحَمُوا هَذَا الْوَلَدَ» آیا به او آب دادند یا خبثت و پلیدی

خود را آشکار کردند.

امام حسین علیه السلام حتی با نشان دادن لبان خشکیده علی اصغرش
 هم به دنبال نجات امت جدش رسول خداست، به امید آنکه
 یکی از دشمنان، دلش به رحم بیاید و با رساندن قطره آبی، خود
 را به امام زمانش برساند و هدایت گردد.

تا این صحنه پدیدار شد، نانجیب صدازد حرمله، چراداری نگاه
 می کنی؟

«فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ ثَلَاثَ شُعَبٍ فَدَبَّحَهُ، فَجَعَلَ

الْحُسَيْنُ علیه السلام يَبْكِي وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ دَعَوْنَا

لَيَنْصُرُونَا فَقَتَلُونَا^{۱۲}؛ در این حال مردی از آنان تیرسه شعبه‌ای به سوی او انداخت و ذبحش کرد. حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌گریست و می‌گفت ای خدا! حکم کن بین ما و بین قومی که ما را خواندند تا یاریمان کنند، پس کشتند ما را.»

از اینجا به بعد شرایط بسیار سخت‌تر می‌شود:

«ثُمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ أَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ؛ خون علی را در دستش ریخت و رو به آسمان پاشید.» «ثُمَّ قَالَ: هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ^{۱۳}؛ فرمود: تحمل این داغ بر من آسان است؛ زیرا در محضر خدا هستم.» امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ^{۱۴}؛ یک قطره از این خون به زمین نریخت.»

خدایی بودن عاشورا است که این صحنه‌ها را ماندگار می‌کند تا آنانکه حتی اگر بعد از حدود ۱۵ قرن اسم علی اصغر بیاید، اشک در چشمان حلقه می‌زند و بغض راه گلوها را می‌گیرد.

به روی دست پدر عاشقانه جان می‌داد

گلی ز باغ لبش دست باغبان می‌داد

سپیدی گلویش شد نشان تیروی

شکوه خنده خود را به او نشان می‌داد

کمان ابروی او دل شکار بود ای کاش

کمان سرکش دشمن کمی امان می‌داد

تمام چارستون حسین را الرزاند

سه شعبه ای که علی را تکان تکان می داد

کمی ز خون گلورا به آسمان پاشید

نمی ز خون گلو غسل آسمان می داد

به لحظه لحظه سرخ غروب عاشورا

حسین در گذر عشق امتحان می داد



١. روش داستاني.
٢. زندگاني حضرت امام حسين عليه السلام (ترجمه جلد ٤٥ بحار الأنوار)، ص ٣٨٣.
٣. الفتوح، ج ٥، ص ١١.
٤. اللهوف على قتلى الطفوف، ص ٢٣.
٥. اللهوف على قتلى الطفوف، ص ٩٣.
٦. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٨٢.
٧. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٧٨.
٨. اللهوف على قتلى الطفوف، ص ١٠٤.
٩. نحل/٩٦.
١٠. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٩٤.
١١. سفينه البحار، ج ٥، ص ٥٧.
١٢. تذكرة الخواص، سبط اين جوزي، ص ٢٥٢.
١٣. الهوف على القتلى الطفوف، ص ١١٧.
١٤. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٤٦.

فصل اول

شب
یازدهم محرم

پیامدها و عواقب
بی تفاوتی نسبت به
نفوذ دشمن

ایجاد انگیزه^۱

در دوران بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، دوازده نفر از دانشمندان یهود، تصمیم گرفتند برای ایجاد تزلزل و تردید در مسلمانان، صبحگاهان نزد آن حضرت آمده و اظهار ایمان کنند، ولی در آخر روز از اسلام برگردند و بگویند: ما محمد و آیین او را دیدیم، ولی با آنچه در تورات و انجیل آمده است، مطابقت ندارد. آنان قصد داشتند تا با این نقشه ماهرانه به هم کیشان خود این گونه وانمود کنند که اگر اسلام مکتب خوبی بود، دانشمندان و نخبگان از آن دست بر نمی داشتند، با این کار هم در مسلمانان تردید به وجود می آوردند و هم سایر یهودیان را از مسلمان شدن باز می داشتند. خداوند متعال با نزول آیه زیر، نقشه شوم آنان را بر ملا ساخت:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؟» جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: «(بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز، کافر شوید

(و باز گردید!) شاید آن‌ها (از آیین خود) بازگردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می‌دانند و این توطئه کافی است که آن‌ها را متزلزل سازد).»

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه را در هنگام نماز ظهر ابلاغ کردند، یهود گفتند: به آنچه در آغاز روز بوده ایمان آورید، ولی بدان چه در پایان روز آمده (تغییر قبله) کفر ورزید تا آنان از آن قبله بازگردند و به طرف بیت المقدس نماز بخوانند.^۳

در این جریان عده‌ای از دانشمندان و عالمان یهود با توسل به طناب پوسیده نفوذ قصد منحرف ساختن مسلمانان را داشتند. «نفوذ» یکی از ابزارهای دشمنان است که معمولاً همراه با ورود پنهانی است و در جهت تغییر باورها و جایگزین کردن باطل به جای حق از آن استفاده می‌شود.

به نظر شما، نفوذ در انسان‌ها از چه زمانی و توسط چه کسی آغاز شده است؟

اگر افراد و یا جامعه‌ای نسبت به نفوذ دشمنان بی‌توجه باشند، چه پیامد و عواقبی برای آن‌ها به دنبال دارد؟

متن و محتوا

مسئله نفوذ از زمان خلقت انسان معنا پیدا کرد. هنگامی که ابلیس قسم یاد کرد که انسان را گمراه کند. ابلیس با تغییر باور آدم علیه السلام، او را قانع کرد تا از درخت ممنوعه استفاده نماید و بدین

سبب دشمنی خود را آشکار ساخت. شیطان برای تغییر باورها، ابتدا در ذهن انسان نفوذ می‌کند و خود را به عنوان دوست معرفی می‌کند تا انسان او را باور کرده و به او اعتماد نماید. این اعتماد است که جداره حفاظتی انسان را شکسته و سبب تسلط شیطان بر انسان می‌شود.

نفوذ دشمنان در جوامع و حکومت‌ها و افراد نیز به همین روش صورت می‌گیرد. آنان در مرحله اول سعی می‌کنند اعتماد دیگران را به خود جلب کرده و آنگاه مقاصد خویش را القاء نمایند و اگر نتوانند چنین کنند، به صورت پنهانی در باورها نفوذ می‌کنند. این روش با نام «جنگ نرم» شناخته می‌شود.

در یک حکومت دشمن از دو مسیر می‌تواند نفوذ کند. نفوذ در «مسئولان» و نفوذ در «مردم».

هدف دشمن از طراحی نفوذ در مسئولان، تغییر دادن محاسبات مسئولان آن حکومت است که نتیجه آن، قرار گرفتن فکر و اراده مسئولین در مشیت دشمن است و در این حالت، دیگر نیازی به دخالت مستقیم دشمن نیست و فرد مسئول بدون آنکه حتی خود بداند، همان تصمیمی را می‌گیرد که دشمن می‌خواهد.

هدف از نفوذ در مردم، آماج قرار دادن باورهای مردم نسبت آرمان‌ها و ارزش‌ها و تضعیف روحیه خودباوری و استقلال طلبی آنان است.

در هر صورت بی‌اعتنایی نسبت به ورود دشمن و عدم مقابله با آن، پیامدها و نتایج بسیار ناگواری را در پی خواهد داشت. از جمله پیامدهای بی‌تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن می‌توان به چند مورد زیر اشاره کرد:

۱. پایمال شدن ارزش‌ها

در دوران ولایت امام حسین علیه السلام یزیدیان فرصت طلب، توانستند با نفوذ در افکار و اذهان مردم، ارزش‌ها و آرمان‌هایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با فداکاری و از جان گذشتگی آن‌ها را بنا کرده بود، زیر پا گذاشته و ارزش‌های اسلامی را تا حدودی از جامعه اسلامی، ریشه‌کن سازند.

ارزش‌هایی که یزیدیان زمان پایمال کردند، ابعاد مختلفی از جوامع اسلامی را در برمی‌گرفت و تنها منحصر به ارزش‌های معنوی و مذهبی نبود؛ بلکه در بعد سیاسی ارزشی همچون ولایت حاکمان الهی؛ در بعد اقتصادی صرف بیت‌المال مسلمین در خوش‌گذرانی و شراب‌خواری؛ در بعد اجتماعی تحقیر شیعیان واقعی و در بعد فرهنگی از بین رفتن سیره و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، در دستور کار نفوذگران یزیدی قرار گرفته و بر اساس همین مواضع عمل می‌کردند.

از این رو انقلاب امام حسین علیه السلام جراحی دوباره‌ای بود تا ارزش‌ها را به جامعه برگرداند. پیام خونین عاشورا در صفحه تاریخ ثبت شد و حرکت اعتراضی امام حسین علیه السلام یک جنبه قیامی و یک جنبه پیامی داشت. جنبه‌های پیامی آن توسط خواهر بزرگوارشان حضرت زینب کبری علیه السلام و امام سجاد علیه السلام شروع شد و امروز تمام مرزهای آزادی جهان را در نور دیده و به گوش احرار عالم رسیده است و اگر پیام‌رسانان این قیام زیبا و هنرمندانه و حساب شده و با بصیرت عمل کنند این فرهنگ عاشورایی که اصول آن انسانیت، حریت و مبارزه با ظلم است را برای مهیا کردن جامعه

مهدوی جوامع بشری احیاء خواهند کرد.

دشمنان امروز ما هم همواره در صدد این هستند که با نفوذ بر مسئولین و مردم، باورهای آنان را تغییر داده تا ارزش‌های اسلامی را در جامعه ریشه‌کن کنند تا بتوانند بر همه دنیا حکومت کنند. تا زمانی که ارزش‌ها در جامعه وجود دارد، دشمن نمی‌تواند به اهداف خود برسد. از طرفی انجام کودتا و جنگ، هزینه‌های بسیار زیادی را بر آنان تحمیل می‌کند، از این رو تنها راه رسیدن به اهداف شوم خود را نفوذ می‌بیند که با هزینه بسیار پایین، می‌تواند آنان را به مقصد خود برساند.

اما جهاد و شهادت یکی از ارزش‌های اسلامی است که باعث می‌شود مؤمنین با صلابت و قدرت در برابر دشمنان بایستند. دشمن تمام تلاش خود را می‌کند تا مفهوم جهاد و شهادت را از کتاب درسی حکومت‌های اسلامی در منطقه آسیای مرکزی حذف نماید. البته در برخی موارد موفق و در برخی موارد ناموفق بوده است.

بنابراین اگر ما نسبت به نفوذ دشمنان بی‌تفاوت باشیم، این ارزش‌ها پایمال شده و بازیچه دست بیگانگان قرار می‌گیرد.

۲. انحراف افراد و دین

دومین پیامد بی‌تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن، انحراف مردم از دین است. این جمله کلیدی امام حسین علیه السلام بهترین توضیح برای این پیامد است.

«عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»^۴

در عصر امام حسین علیه السلام با وجود حاکم لایبالی همچون یزید، بسیاری از سنت‌های زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر یافته و اعمال و عقاید انحرافی جایگزین آن شده بود، بدعت‌ها و خرافات رونق یافته و افکار انحرافی در میان مسلمانان رواج یافته بود. امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای که بعد از ورود به کربلا بیان نمودند، وضع دین‌داری جامعه آن روز را چنین ترسیم می‌کنند:

«إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعُقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛ مردم بندگان حقیردنیا هستند و دین شیء بی‌مقداری بر سر زبان آن‌ها است. مردم تا آن زمانی دیندار هستند که معیشت آنان تأمین شود، اما وقتی به وسیله بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند، دین‌داران اندک خواهند بود.»

امام حسین علیه السلام این وضعیت را نتیجه رفتار ناشایست حاکمان بنی‌امیه می‌دانست. از این رو با آگاهی، انقلاب کربلا را آغاز نمود. امروزه هم جریان‌ها و گروه‌های مختلفی در کشور ما توانسته‌اند با نفوذ بر اذهان، تعدادی از مردم را جذب خود نمایند و آنان را از مسیر صحیح ایمان، منحرف کنند. گروه‌هایی که از طرف دشمنان اسلام، تقویت می‌شوند. شیطان پرستان، داعش، دروایش، بهائیت و عرفان‌های کاذب و... از جمله آن گروه‌ها هستند.

هریک از این گروه‌ها اعتقادات و افکار منحرف خود را با تمام توان به کار گرفته‌اند تا با نفوذ بر مردم، آنان را از راه راست

منحرف کرده‌اند.

به طور مثال شیطان پرستان که با اعتقادات و افکار منحرف خود و نمادهای به کارگیری شده در جامعه به صورت زیرزمینی و گاه هم آشکار رشد نموده و افرادی را به خود مشغول کرده‌اند. از این رو ضروری است کارگزاران تربیتی، نهادهای فرهنگی و خانواده‌ها با برنامه‌ریزی منظم، افراد آسیب‌پذیر را شناسایی و برای ایمن‌سازی آنان اقدام کنند.

باید خانواده‌ها و مربیان مدارس تمام همت خود را برای تربیت و تقویت باورهای اسلامی به کار ببندند تا در برابر نفوذ دشمن از طریق شبهات بتوانند از کیان خود دفاع نمایند.

۳. تضعیف حاکمیت اسلامی

سومین پیامد بی‌تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن، تضعیف حکومت اسلامی است.

امام حسین علیه السلام یکی از اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که همچون دیگر پیامبران و اوصیایشان، در پی شکل حکومت اسلامی بودند؛ زیرا در نگاه امام حسین علیه السلام حکومت بهترین وسیله برای جلب رضای خدا و بهترین عامل برای زمینه‌سازی هدایت و رشد و تعالی بندگان اوست و اگر این حکومت به دست ناهلان بیفتد، نه تنها زمینه تعالی بندگان خدا از بین می‌رود، بلکه زمینه حاکمیت شیطان و جهل و کفر و شرک حاصل می‌شود و امام نمی‌تواند نسبت به این پیامدهای مثبت و منفی بدون توجه باشد.

روزی امام حسین علیه السلام در جمع معتمدان و بزرگان و عالمان سخنرانی مفصلی ایراد نمود و در این سخنرانی که ظاهراً در زمان معاویه و در ایام حج بوده، بزرگان قوم را مخاطب قرار داد و آنان را به وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر متذکر شد و خاطر نشان کرد که چون شما این وظیفه را ترک کرده‌اید، حکومتی که حق شما عالمان است به دست ناهلان افتاده و کسانی بر شما حاکم شده‌اند که صلاحیت حکومت ندارند؛ و آن‌ها را به شدت برای ترک امر به معروف و نهی از منکر توییح کرد و از ستمگری حاکمان و عاملان حکومت اموی ناله سرداد و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَسَّاسَ مِنْ فُضُولِ الْأَحْطَامِ وَ لَكِنْ لِنُرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَا أَمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلْ بِقَرَائِصِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ؟» خدایا، تو می‌دانی آنچه از ما سرزده برای سبقت جوئی به سوی سلطنت دنیایی یا به دست آوردن چیزی از مال و منال دنیا نبوده است، لکن ما می‌خواهیم علامت‌های دین تو را بنمایانیم و اصلاح را در بلاد اسلامی آشکار کنیم تا بندگان مظلوم تو امنیت یابند و به دستورات و احکام واجب و مستحب تو عمل شود.»

این جمله امام به خوبی ارزش وسیله‌ای حکومت را آشکار می‌کند و معلوم می‌گرداند که اگر حکومت به دست افراد نفوذی غیر صالح باشد، حداقل نسبت به این مسائل مهم بی‌توجه هستند و اگر در دست ستمگران باشد، این مسائل مهم تعطیل می‌گردد،

پس برای محقق ساختن این اهداف متعالی باید حکومت را به دست گرفت و جامعه را بر مبنای آموزه‌های اسلامی اداره نمود. بنابراین نگاه امام به حکومت، نگاه وسیله‌ای بود و امام حکومت را بهترین وسیله برای اجرای دین خدا و خدمت به خلق خدای دانست و خود را موظف می‌دانست برای به دست آوردن آن تلاش نماید.

امروزه هم محققان و تحلیل‌گران بر این باورند که نفوذ دشمنان دین، باعث تضعیف باورها و ارزش‌ها در بین جامعه و حکومت‌ها شده و موجبات ناکارآمدسازی و فروپاشی نظام‌های سیاسی را فراهم می‌سازد.

فروپاشی حاکمیت اسلامی در اندلس، نمونه‌ای از فروپاشی از درون از طریق استحاله فرهنگی است. مسلمانان در اواخر قرن اول هجری، تحت تأثیر انگیزه‌های دینی و شور مذهبی، با سرعتی کم نظیر بر سراسر اندلس و حتی اعماق فرانسه مسلط شدند، اما به مرور با بروز اختلافات میان گروه‌های مختلف مسلمان برای کسب قدرت، نیاززدگی، فساد اخلاقی و رفاه‌طلبی بسیاری از مسلمانان، به‌ویژه سران و بزرگان آن‌ها، زمینه آسیب‌پذیری و انحطاط فراهم شد. دشمن با بهره‌گیری از ضعف‌های درون جامعه اسلامی، به تدریج قدرت یافت و ابتدا با به راه‌اندازی جنگ نرم و کمک به گسترش فساد و فحشا، موفق به تضعیف اقتدار و ناکارآمدسازی حاکمیت آنان شد. سپس با جنگ سخت، طومار قدرت و حکومت مسلمانان و درنهایت حضور آنان در اندلس را درهم پیچید. در چند سال اخیر، انقلاب

مصر هم همین‌گونه سرنگون شد و انقلابی که تنها مدت کوتاهی دوام یافت و مخالفان انقلاب با پشتیبانی دشمنان اسلام، همان انقلابیون را محکوم و مجازات کردند.

اگر امروز کشورهای اسلامی منطقه نمی‌توانند اتحاد و یکپارچگی خود را در برابر دشمنان اسلام حفظ نمایند، برای این است که دشمن با تمام قوا از جمله روش نفوذ استفاده کرده و با تبلیغات فراوان توانسته برخی از مردم را فریب دهد و برخی از خواص مسلمان را با خود همراه سازد و مثلاً در جایی شیعه انگلیسی به وجود آورده‌اند و در جایی سنی تکفیری و با ایجاد اختلاف، زمینه درگیری میان پیروان دو مذهب شیعه و سنی را فراهم نموده‌اند.

۴. شهادت و ترور انقلابیون واقعی

یکی دیگر از پیامدهای شوم نفوذ دشمن، شهادت و ترور انقلابیون واقعی است. گاهی ترور فیزیکی است و در آن شخص را از ادامه حیات ساقط می‌کنند؛ مثل امامانی که شهید شده‌اند؛ (دانشمندان هسته‌ای ایران با این نوع نفوذ و ترور به شهادت رسیدند.)

اما گاهی ترور شخصیتی است، یعنی شخصیت فردی را زیر سؤال می‌برند. این نوع ترور از زمان‌های بسیار دور وجود داشته است. معاویه، جهت تخریب شخصیت امیرالمؤمنین علی ع، نقشه‌ای شوم کشیده بود. او به بچه‌های شامی، بزغاله یا بزّه هدیه می‌کرد و می‌گفت این بزغاله از جانب معاویه است و زمانی که بچه‌های شامی با بزغاله‌های خود انس می‌گرفتند و بزرگ‌تر

می شدند، عمال معاویه بزغاله را که گوسفند شده بود از بچه ها می گرفتند و می گفتند این کار از جانب علی است و ما به فرمان علی این گوسفند را از شما می گیریم. در واقع با همین حيله ها کینه حضرت علی علیه السلام و بچه های حضرت علی علیه السلام را در دل مردم شامی می کاشتند.^۷

با این جریان باید بفهمیم که چرا امام سجاد علیه السلام سخت ترین لحظات اسارتشان را در شام می داند و سه مرتبه می فرماید الشام الشام ...

امروزه هم دشمنان از طریق عوامل تبلیغاتی جنگ روانی و با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، شخصیت های مطرح و مؤثر جامعه اسلامی را به زیر ذره بین کشیده و از راه های بزرگ نمایی، ارائه اطلاعات ساختگی و جعلی، مدرک سازی، شهادت های دروغ، تحریف حقایق، آنان را ترور شخصیت می کنند. نتیجه این نفوذ و ترور این است که شخصیت های برجسته و بانفوذ، نزد مخاطبان و طرفداران خود دچار بی منزلتی و تخریب چهره می شوند و اثرپذیری از کلام و رفتارشان کم می شود.

بنابراین همان گونه که امام علی علیه السلام می فرماید باید پیوسته دشمن را زیر نظر داشت، اگر لحظه ای از دشمن غفلت کنیم، آسیب های فراوانی از ناحیه دشمن وارد می شود. ایشان می فرمایند:

«مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوِّهِ أَنْبَهْتَهُ الْمَكَائِدُ»؛ کسی که از دشمن غفلت

کند، حيله ها و کيدهای دشمن بیدارش خواهد ساخت.

آن حضرت درباره مکر و حيله دشمن می فرماید:
 «كُنْ لِلْعَدُوِّ الْمَكَاتِمِ أَشَدَّ حَذَرًا مِنْكَ لِلْعَدُوِّ الْمُبَارِزِ؛ از دشمن
 پنهان بیشتر از دشمن آشکار بر حذر باش.»

گریز و روضه

امام حسین علیه السلام می دانست که بعد از ایشان، او را ترور شخصیتی
 می کنند و به او اتهام خارجی می زنند. از این رو به روایت: «أَتَقِيَ
 مَوَاضِعَ التُّهْمِ»^{۱۰} دقیقاً عمل کرد و از همان مدینه تا کربلا و روز
 عاشورا، هر زمان شرایط را مناسب می دید، خویش را معرفی
 می کرد؛ برای اینکه جلوی این تهمت را بگیرد.

«أَنْتِي ابْنُ بِنْتٍ نَبِيَّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتٍ
 نَبِيٍّ غَيْرِي فِيكُمْ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ»؛ مگر نه این است که من پسر
 دختر پیامبران هستم؟! و الله اگر به مشرق و مغرب عالم
 بروید، چه در میان خودتان و چه در بین دیگران، پسر دختر
 پیامبری غیر از من نخواهید یافت.»

اما این مردم سنگدل، چگونه با کسی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله
 بود برخورد کردند؟!

«صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

آنگاه که سید الشهداء از بالای اسب روی زمین افتاد، ذوالجناح
 چند لحظه ای اطراف حضرت می گردید و دشمنان را از حضرت
 دور می کرد:

«ثُمَّ تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَقَصَدَ نَحْوَ الْخَيْمَةِ وَلَهُ ضَهِيلٌ
 عَالٍ وَ يَضْرِبُ بِيَدِهِ الْأَرْضَ»؛ سپس خود را به خون امام

حسین علیه السلام آغشته نمود و به سمت خیمه‌ها حرکت نمود و با صدای بلند شیهه می‌زد و دستش را به زمین می‌کوبید و با زبان خود می‌گفت: «الظَّالِمَةُ الظَّالِمَةَ مِنْ أُمِّهِ قَتَلَتْ ابْنَ بَنِي نَبِيِّهَا»؛ یعنی فریاد از ظلم! فریاد از ظلم امتی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند.»

اهل حرم صدای شیهه ذوالجناح را شنیدند. از روزنه خیام نگاه نمودند، ذوالجناح را بی سوار، بالجام رها شده و زین واژگون و یال غرق به خون دیدند که گاهی شیهه می‌زند گاهی شیون می‌کند و گاهی سر بر زمین می‌کوبد و گاهی سم بر زمین می‌ساید. در حالی که بدنش پراز خون و تیراست.

ناگاه اهل حرم از خیمه بیرون دویدند و در میانشان ولوله افتاد، گریان و اشک‌ریزان و اماما! و اسیدا! و ابتا! و رسول الله! و اعلیا! و او زهرا گوین، گرد ذوالجناح حلقه زدند و از احوال ابا عبد الله می‌پرسیدند. بعضی رکابش را می‌بوسیدند و بعضی تیراز بدنش در می‌آوردند و بعضی دست به یال خونی ذوالجناح می‌کشیدند و به سر و صورت خود می‌مالیدند. ام‌کلثوم دست‌ها را بر سر نهاده بود و از سوز دل فریاد می‌زد:

«وا محمداه، وا جدَّاه، وا نَبِیَّاه، وا ابا القاسمِماه، وا علیاه، وا جَعْفَراه، وا حَمَزَتهاه، وا حَسَناه، هذا حُسَینُ بِالْعِراءِ، صَرِیحُ بَکْرَبْلاه»؛ یا محمد، یا جدا، ای پیامبر، ای ابا القاسم، یا علی، یا جعفر، یا حمزه، ای امام حسن این حسین توست که در معرکه افتاده و در کربلا کشته شده.»

ام‌کلثوم بعد از این جملات غش کرد. حضرت سکینه علیها السلام فریاد می‌زد: ای وای که فخر اولاد آدم کشته شد، ای مرگ! چرا مرا نمی‌بری؟ من زندگی بی پدر را نمی‌خواهم.^{۱۵}

چهره از خون خدا کردی خضاب ای ذوالجناح!
 چون شرار افتاده‌ای در پیچ و تاب ای ذوالجناح!
 صیحه‌های الظلیمه، شیهه‌هایت یا حسین
 هر نفس داری هزاران التهاب ای ذوالجناح!
 ای بُراق تیر باران گشته در معراج خون
 از چه برتن زخم داری بی حساب ای ذوالجناح!
 فاش بر گوماه زینب را کجا انداختی
 دریم خون یا میان آفتاب ای ذوالجناح!
 گوش کن در قلزم خون از گلوی خشک او
 دم‌بدم آید صدای آب آب ای ذوالجناح!



- ١ . روش داستاني .
- ٢ . آل عمران / ٧٢ .
- ٣ . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٣، ص ١٦٩ .
- ٤ . مثير الاحزان، ص ٢٥ .
- ٥ . تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ص ٢٤٥ .
- ٦ . تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ص ٢٣٩ .
- ٧ . سايت مرکز ملي پاسخگويي به سؤالات ديني، ١٣٨٩/٣/١٢ .
- ٨ . عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص ٤٤١ .
- ٩ . شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ٢٠، ص ٣١١ .
- ١٠ . شرح مصباح الشريعة، ترجمه عبد الرزاق گيلاني، ص ٢٥٢ .
- ١١ . إعلام الوري بأعلام الهدى (ط - القديمة)، النص، ص ٢٤١ .
- ١٢ . المناقب، ج ٣، ص ٢١٥ .
- ١٣ . عوالم العلوم و المعارف، ص ٥٩٦ .
- ١٤ . همان، ص ٣٠٤ .
- ١٥ . حماسه حسيني ﷺ، ج ١، ص ٨٥ - ٨٨ .